

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

سیو در معارف اسلام

عقل و صراط مستقیم

متن سخنرانی‌های

استاد حسین انصاریان

شیراز - حرم احمد بن موسی علیه السلام - ذی القعده ۱۳۹۵ هش



www.erfan.ir

عقل و صراط مستقیم

(سیری در معارف اسلامی)

- مؤلف: استاد حسین انصاریان.....
 - پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان.....
 - ویرایش: بهنام مشاکزاده.....
 - صفحه‌آرا: ف.جانباز و ابوالفضل کریمی.....
 - ناظر فنی: سید ضیاء الدین پورمحمدیان.....
 - لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان.....
- کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهید فاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷
تلفن تماس: ۰۳۶۵۲۲۰۴۲۷ - ۰۳۷۷۴۰۴۲۷ - همواره: ۰۹۹۶۵۲۲۰۴۲۷

فهرست مطالب

۱۳	جلسه اول: سلوک الى الله
۱۵	به سوی خدا رفتن
۱۵	داستان شعر رباعی در کاغذ
۱۵	اهتمام به امور مسلمین
۱۶	ادامه داستان شعر رباعی
۱۶	یافتن راه درست
۱۷	شعور موجودات عالم
۱۸	آشنای هستی شدن
۱۸	داستان پیاده روی حمال
۱۹	داستان حضور هفتاد هزار فرشته در تشییع جنازه
۱۹	چشم باطن و مکاشفه
۲۰	موانع شیطانی
۲۰	ادامه داستان حضور هفتاد هزار فرشته
۲۱	تامین سعادت انسان
۲۱	ناکارآمدی عقل
۲۲	ناکارآمدی علم
۲۲	امام و راه سعادت
۲۳	مناجات با خداوند
۲۴	روضه امام زمان علیه السلام برای سیدالشهدا علیه السلام



عقل و صراط مستقیم

۲۴	دعا
۲۵	جلسه دوم: محدوده کارآمدی عقل
۲۷	ناتوانی عقل در نشان دادن راه سعادت
۲۷	حریم عقل در قرآن
۲۷	محدوده عقل در آیه ۱۶۴ سوره بقره
۲۸	مساله آفرینش
۲۹	آفرینش آسمان
۲۹	آفرینش زمین
۳۰	رفت و آمد شب و روز
۳۱	سامان دادن کشتی
۳۲	فرو فرستادن باران از آسمان
۳۳	پخش کردن موجودات زنده در کره زمین
۳۳	گرداندن بادها
۳۳	حکم عقل به وجود آفریننده
۳۴	حرکت موجودات عالم
۳۴	عدم توانایی عقل از فهم جزئیات
۳۵	دلالت وجود انبیا بر محدودیت عقل
۳۵	ضرورت وجود راهنمای
۳۶	کلام امام رضا درباره ضرورت وجود امام
۳۷	بطلان تعدد قرائت‌ها
۳۷	اشعار عرفانی
۳۷	روضه حضرت زهرا ^ع وداع سکینه با امام حسین ^ع
۳۹	دعا
۴۱	جلسه سوم: عقل‌گرایی افراطی
۴۳	عقل‌گرایی مطلق
۴۳	نشاندن عقل به جای خداوند

فهرست مطالب

۴۴	ناتوانی عقل در نشان دادن راه.....
۴۴	اعتراف به جنایت.....
۴۴	بی توجهی به محدوده فعالیت عقل.....
۴۵	جنایات مکتب عقل گرایی.....
۴۵	ترسیم محدوده فعالیت عقل در قرآن.....
۴۶	واسطت عقل بین انسان و حقایق.....
۴۶	زنبور و ارتباط با خداوند.....
۴۷	سکونت زنبور.....
۴۷	تولید عسل.....
۴۸	قرآنی شدن.....
۴۹	تغذیه مؤمن از وحی.....
۴۹	نشانه بودن زندگی زنبور.....
۵۰	یوسف ﷺ سمبل زیبایی.....
۵۰	پروردگار خالق زیبایی.....
۵۱	صراط مستقیم.....
۵۱	مکاتب مختلف.....
۵۱	راهنمای صراط مستقیم.....
۵۲	علی ﷺ و صراط مستقیم.....
۵۲	سوغات سفرهای تبلیغی.....
۵۳	اشعار عرفانی.....
۵۳	روضه حضرت علی اصغر ﷺ.....
۵۴	دعا.....
۵۵	جلسه چهارم: جاده‌های انحرافی
۵۷	صراط مستقیم.....
۵۷	تجلى اوصاف خداوند در صراط مستقیم.....
۵۷	راه‌های انحرافی.....



عقل و صراط مستقیم

گرایش به راههای انحرافی.....	۵۸
راههای انحرافی و تخریب انسانیت.....	۵۸
سه جاده انحرافی.....	۵۸
شجاعت پیامبر ﷺ.....	۵۸
ترس پیامبر ﷺ از سه جاده انحرافی.....	۵۹
آتش جهنم در کلام امام علی علیه السلام.....	۶۰
امت نبوی ﷺ.....	۶۰
اخلاق انحرافی و دوزخی شدن انسان.....	۶۱
الف. جابه‌جایی هدایت به گمراهی.....	۶۲
جابه‌جایی یهودیان.....	۶۲
بیع با ربا.....	۶۲
مائده آسمانی با عدس و سیر و پیاز.....	۶۳
جابه‌جایی هدایت و گمراهی در ایران.....	۶۳
داستان ناراحتی امام علی علیه السلام از براء بن عازب.....	۶۴
ب. فتنه‌های لغزان‌کننده.....	۶۵
ج. شهوت شکم و انحراف جنسی.....	۶۵
روضه وداع امام حسین علیه السلام با حضرت سکینه.....	۶۶
دعا.....	۶۸
جلسه پنجم: صراط مستقیم	۶۹
مقدمه.....	۷۱
چگونگی ایجاد جاده‌های انحرافی.....	۷۱
معنای شیطان.....	۷۱
اختراع و القای باطل.....	۷۲
دعوت شیاطین به باطل.....	۷۳
سالکان صراط مستقیم.....	۷۴
نعمت معنوی.....	۷۴



فهرست مطالب

۷۵	بیان معنای «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»
۷۶	همراهی با چهار گروه در بهشت
۷۷	استقبال ملائکه
۷۷	صراط مستقیم در کلام امام علی <small>علیه السلام</small>
۷۷	مقام علمی امام علی <small>علیه السلام</small>
۷۷	راه میانه
۷۸	بطلان افراط و تفريط
۷۹	داستانی درباره امر به معروف
۸۱	اشعار عرفانی
۸۱	روضه حضرت علی اکبر <small>علیه السلام</small>
۸۲	دعا
۸۳	جلسه ششم: محبت خداوند به انسان
۸۵	مقدمه
۸۵	سخن عشق
۸۵	تأثیر سخن عشق
۸۶	محبت الهی
۸۶	بیان آیه ۹۰ سوره نحل
۸۷	الف. دعوت به عدالت
۸۷	منشا مشکلات انسانی
۸۸	دعوت به عدالت ناشی از رحمت الهی
۸۹	عدالت در قضاوت دیگران
۸۹	عدالت در کلام
۹۰	ب. دعوت به احسان
۹۰	داستان محبت امام صادق <small>علیه السلام</small> به تهمت زندگانی
۹۲	چگونگی رفتار خداوند با مُحسنین
۹۲	داستان تکفیر شدن فیض کاشانی



عقل و صراط مستقیم

۹۴	داستان بدگویی از استاد انصاریان.....
۹۴	ادامه داستان تکفیر شدن فیض کاشانی.....
۹۵	ج. بخشش به نزدیکان.....
۹۵	اشعار عرفانی.....
۹۵	روضه وداع حضرت زینب <small>ع</small> با پیکر امام حسین <small>ع</small>
۹۶	دعا.....
۹۷	جلسه هفتم: معرفت الهی
۹۹	مقدمه.....
۹۹	الف. علم پیامبر <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small>
۹۹	عالم به علم مُلکی و ملکوتی.....
۱۰۰	خاطرهای از ملاقات با یک پروفسور مذهبی.....
۱۰۱	ب. علم بی‌نهایت قرآن.....
۱۰۲	علم قرآن در کلام علامه طباطبایی.....
۱۰۳	قرآن در قلب پیامبر <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small>
۱۰۳	علم پیامبر <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small> به آینده.....
۱۰۳	راه صحیح و راه انحرافی.....
۱۰۴	معرفی صراط مستقیم.....
۱۰۴	کلام امام صادق <small>ع</small> در معرفی صراط مستقیم.....
۱۰۵	بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.....
۱۰۵	معنای لفظ «الله».....
۱۰۶	معنای لفظ «الرحمون».....
۱۰۷	معنای لفظ «الرحیم».....
۱۰۷	داستان دعوت شدن استاد انصاریان به تبریز.....
۱۰۹	اشعار عرفانی.....
۱۱۰	روضه وداع حضرت زینب <small>ع</small> با پیکر ابی عبدالله <small>ع</small>
۱۱۰	دعا.....



فهرست مطالب

جلسه هشتم: عبور از پل صراط.	۱۱۳
مقدمه	۱۱۵
اقتنا به ائمه <small>علیهم السلام</small> و عبور از صراط.	۱۱۵
عبور صراط از دوزخ	۱۱۵
چگونگی عبور خوبان از صراط	۱۱۶
معاد جسمانی	۱۱۶
آتش دوزخ	۱۱۷
الف. سرد شدن آتش بر ابراهیم <small>علیه السلام</small> .	۱۱۷
ب. نجات اهل تقوا از آتش	۱۱۸
عدم ارزش رفتن به جهنم	۱۱۸
زمان حسابرسی مومنان در قیامت	۱۱۹
اهالی صراط مستقیم	۱۲۰
الف. داستان بازاری منصف	۱۲۰
تاثیر معاشرت	۱۲۰
ادامه داستان بازاری منصف	۱۲۱
صدقاقت با خداوند	۱۲۱
ادامه داستان بازاری منصف	۱۲۱
ب. ملاقات با پاپ و عمل به وعده	۱۲۳
ادامه داستان بازاری منصف	۱۲۴
ج. کارمند حلال خور	۱۲۴
ضرورت ارتباط با عالمان دل سوز	۱۲۵
ادامه داستان کارمند حلال خور	۱۲۵
بزرگداشت یاد شهید باهنر و رجایی	۱۲۶
اشعار عرفانی	۱۲۷
روضه غربت حضرت زینب <small>علیها السلام</small>	۱۲۷
دعا	۱۲۸

جلسہ اول

سلوک الی اسہ

به سوی خدار فتن

داستان شعر رباعی در کاغذ

در طول پنجاه سالی که از طریق منبر توفیق خدمت به قرآن کریم و ائمه طاهرین علیهم السلام و مردم را داشتم، پیشامدهایی اتفاق افتاده که این پیشامدها من را برای انتخاب سخن و انتخاب مطلب راهنمایی کرده است. یک شب در یکی از شهرهای پر جمعیت کشور بعد از تمام شدن سخنرانی در حالی که با جمعیت داشتم بیرون می‌آمدم، لابلای جمعیت یک مرد کهنه پوشی یک کاغذ کوچک تاکردهای را به من داد؛ لابلای جمعیت نشد کاغذ را باز بکنم، بخوانم و ببینم چه درخواستی دارد؟ مادی است، معنوی است، اگر برایم امکان بود، جواب بدhem.

اهتمام به امور مسلمین

کم روایت نداریم از رسول خدا علیه السلام تا امام دوازدهم علیه السلام که به ما سفارش کردند درخواست‌کننده را ناؤمید نکنید؛ اگر امکان مالی دارید، به او جواب بدھید؛ عبادت است؛ ثواب است. گره‌گشایی از مشکل‌دار سبب گشوده شدن گره کار خود انسان می‌شود، «ارْحَمْ ثُرْحَم»؛ اگر امکان مالی ندارید، ولی امکان قدرتی دارید، با قدرت‌تان مشکل مردم را حل کنید؛ اگر با آبروی‌تان می‌توانید گره از کار مردم باز کنید؛ اگر با زبان‌تان می‌توانید، به داد

۱. الأُمَالِي (للسعدوق)، ص ۲۰۹.

عقل و صراط مستقيم

مردم برسید. خدا، انبیاء^{علیهم السلام}، ائمه طاهرين^{علیهم السلام}، اولیای خدا آدمهای بی تفاوت را دوست ندارند. در یک قطعه نابی سعدی می فرماید: تو کز محنت دیگران بی غمی، نشاید که نامت نهند آدمی. رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} می فرماید: «مَنْ أَصْبَحَ لَأَيْهَمْ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيَسْ بِمُسْلِمٍ»؛ آدمی که اخلاق گرهگشایی ندارد، مسلمان نیست.

ادامه داستان شعر رباعی

وقتی آدم خانه، خانهای که در آن شهر بودم، این کاغذ کوچک تاکرده را باز کردم یک درخواستی به صورت رباعی نوشته بود، ولی من دیگر ندیدمش، اما برای خود من یک راهنمایی زیبایی بود! نوشته بود: نه در مسجد گذارندم که رندی، نه در میخانه کین خمار خام است، میان مسجد و میخانه راهی است، غریبیم بی کسم آن ره کدام است؟

یافتن راه درست

همین جمله پایانی بخش چهارم شعر به من راهنمایی کرد که یکی از مباحث منبر را یافتن راه درستی که انسان را به خیر دنیا و آخرت و سعادت امروز و فردا می رساند، بحث کنم؛ آن راهی که خیر دنیا و آخرت ما را تأمین می کند، آن راهی که اگر ما سالک آن راه شویم، تبدیل به منبعی از خیر و منفعت و سود می شویم. اگر آن راه را طی کنیم، وجودمان هماهنگ با همه عالم هستی خواهد شد؛ چون هیچ موجودی در این عالم خلقت راه انحرافی ندارد. آن راه چه راهی است؟ که این قدر ارزش دارد و منفعت دارد که می تواند من یک نفر را، اگر سالک آن راه باشم با تمام موجودات غیبی و شهودی عالم همراه می کند، هماهنگ می کند که اگر آن راه را طی نکنم، یک جاده دیگر بروم، در تمام عالم خلقت بیگانه می شوم؛ می شوم غریبه و از منافع موجودات عالم چیزی که برای من برکت داشته باشد، نصیب من نمی شود و هیچ موجودی هم در عالم من را دوست نخواهد داشت.

شاعر موجودات عالم

مگر موجودات عالم غیبی و شهودی شعور دارند که بفهمند من آشنا هستم یا بیگانه؟ تمام موجودات عالم شعور دارند؛ البته بخشی از این مساله را از قرن هجدهم تا الان دانش بشری ثابت کرده است؛ ولی کلی مساله را خداوند اعلام کرده است، هم در سوره مبارکه اسراء و هم در سوره مبارکه نور و جلال الدین^۱ با تکیه بر این دو آیه در این دو سوره از زبان موجودات به ما می‌گوید: ما سمعییم و بصیریم و خوشیم، با شما نامحرمان ما خاموشیم. و گرنه اگر ما محروم بشویم، صدای محبت تمام موجودات عالم را می‌شنویم، اعلام آشنای آنها را هم با خودمان می‌شنویم، هم موجوداتی که در عالم غیب هستند و هم موجوداتی که در عالم شهودند؛ مطلب طول می‌کشد، من فقط خدمت شما عزیزان عرض می‌کنم امشب وقتی منزل تشریف بردید، جزء بیست و سوم قرآن سوره مبارکه مؤمن^۲ آیه هفتم و هشتم^۳ را ملاحظه کنید، ببینید؛ اعلام شده که ملکوتیان عالم بالا از عرش و حول عرش معرفت به آشنا دارند، می‌فهمند که در بین این انسان‌ها آشنای جهان، آشنای هستی، آشنای با پروردگار عالم کیست؟ برای شان کار هم می‌کنند، یک بخشی از کار ملکوتیان را همان چند آیه سوره مؤمن برای آشناها بیان می‌کند؛ آشنا داند صدای آشنا، آری!
آری! جان فدای آشنا.

۱. مولوی با نام کامل جلال الدین محمد بلخی (۶۰۴-۶۷۲ق) شاعر ایرانی در قرن هفتم هجری است. مولوی به منند اجاد ادش سُنی حنفی بود؛ اما برخی به واسطه اشعار متعددی که مولوی در وصف امام علی^ع واقعه کربلا داشته، او را شیعه می‌دانند. تأثیرگذارترین اتفاق زندگی مولانا، دیدار او با شمس

تبریزی بود. او شیفته مرام و مسلک شمس شد؛ به طوری که مولوی درس و منیر را کرد و تا آخر عمر پیرو شمس گردید. مولوی هم به صورت نثر و هم به صورت نظم آثاری دارد که دو کتاب مثنوی معنوی و دیوان شمس مهم‌ترین آثار او در ادبیات فارسی به حساب می‌آید.

۲. نام دیگر آن سوره مبارکهٔ غافر می‌باشد، علت این امر اشاره به مومن آل فرعون در آیه ۲۸ این سوره می‌باشد.

٣. «اللَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسْبِّحُونَ بِهِمْ وَتَوَسُّطُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ أَمْنَوْا إِنَّا وَسِعْتُ كُلَّ شَيْءٍ وَرَحْمَةً وَعَلَمْتُمَا فَاعْفُنِي اللَّذِينَ تَأْتُوا وَلَا يَبْعُدُنِي سَبِيلُكُمْ وَفَهِمْ عَذَابُ الْجَحْيَرِ إِنَّا وَأَذْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتٍ عَتِّي وَرَعَدْتُهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ أَبْنَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَرَدَّتْنِيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكَمُ».

آشنای هستی شدن

یک مسأله‌ای که در یکی از منبرهای دیگر برایم پیش آمد که تأیید همین مساله است، این است که اگر انسان سالک آن راه بشود، آن ره کدام است؟ میان مسجد و میخانه راهی است، غریبم بی‌کسم آن ره کدام است؟ اگر من آن راه را بشناسم، بفهمم، سالک آن راه بشوم، از غربت درمی‌آیم، از بیگانگی درمی‌آیم، آشنای تمام عالم هستی می‌شوم. شیراز داری زندگی می‌کنی؛ تمام ملکوتیان، تمام ارواح طبیه، تمام نعمت‌ها، زمین، هوا تو را می‌شناسند، موجودات به تو معرفت دارند، این‌ها را بعداً من با دلیل برای تان عرض می‌کنم. وقتی آدم را آشنا بیینند؛ برای آشنا با همه وجودشان کار می‌کنند و پیش پروردگار هم برای آدم هم دعا می‌کنند، هم شفاعت می‌کنند.

داستان پیاده‌روی حمال

کسی قبل از چهل سال پیش، یک شب پای منبر آمد؛ من این قیافه را با همه قیافه‌ها متفاوت دیدم. همین‌جوری که روی منبر داشتم حرف می‌زدم، دلم رفت پیشش؛ آدم پایین، رفتم به او سلام کردم؛ عرض کردم برای کدام محله تهرانی؟ گفت من برای حدودهای شاپور تهران هستم، امیریه و شاپور و راه آهن. گفتم شغل تان؟ گفت حمالی، باربری؛ اما قیافه واقع‌قیافه حضرت مسیح علیه السلام بود، این قیافه غرق در نور بود، غرق در روشنایی بود. به ایشان گفتم؛ باز هم خدمت تان می‌رسم؛ فرمود: می‌آیم؛ چند ماهی یک بار می‌دیدمش. یک روز به من گفت: من فردا می‌خواهم مشهد بروم، ناهار پیش من بیا؛ گفتم: چشم! خواهrezاده‌اش با او بود، گفت: آدرس خانه را از این خواهrezاده‌ام بگیر؛ رفت، به خواهrezاده‌اش گفتم: چه کاره است؟ گفت: حمال است، خوب هم به او بار می‌دهند، اما به اندازه صبحانه ناهار شام، قناعتی از پول حمالی بر می‌دارد، بقیه درآمد سال را فقط می‌دهد به خانواده‌های مستحق، تمامش را؛ گفت: این لباس‌هایی که به تنش دیدی، تمام پارچه‌هاییش ایرانی است؛ می‌خرد خودش می‌دوزد، کفشش هم خودش درست می‌کند و دو بار از تهران پیاده رفته مکه، دو بار رفته کربلا، هر سال هم پیاده می‌رود برای حرم وجود مبارک حضرت رضا علیه السلام.

فردا ظهر رفتم پیشش، گفتم: مسیر راهت کجاست؟ گفت: از تهران که می‌روم بیرون، جاده قدیم را می‌روم ولی از داخل جاده نمی‌روم، با فاصله از جاده می‌روم که از لابلای دهات‌های در کوهستان‌ها رد بشوم، اگردهاتی‌ها مطلبی دارند، مساله‌ای دارند، راهنمایی می‌خواهند، من در خدمتشان باشم. گفتم: شب‌ها کجا می‌خوابید؟ گفت: تا مشهد برسم در بیابان؛ من به ایشان عرض کردم: یک وقت باران بگیرد چه کار می‌کنید؟ گفت: یک لحاف نازک دارم، در آن یک پارچه‌ای دوختم که نم از آن رد نمی‌شود، ولی معمولاً هر سال تیرماه یا مرداد را مشهد می‌روم. به ایشان گفتم: از شاهروند من خبر دارم تا سبزوار دویست و چهل کیلومتر کویر است، سوزان است، خشک است، پر از رتیل، مار گزندۀ سمّی، عقرب جرار است، شما شب‌ها در این بیابان‌ها چی کار می‌کنی؟ به خدا قسم با یک حالی که هنوز آن حالت بعد از چهل سال در دل من منعکس است گفت: راست می‌گویی، من گاهی شب‌ها که می‌خوابم، برای نماز شب که می‌خواهم بلند شوم، می‌بینم یکی دو تا مار، رتیل، عقرب آمدند روی سینه‌ام خوابیدند، اما وقتی برای نماز شب حرکت می‌کنم آرام از سینه‌ام می‌آیند پایین و می‌روند. گفتم: این چهل سالی که پیاده رفتی مشهد، یک دانه از این‌ها تو را نگزیدند؟ گفت: آشنا هستم، آن‌ها هم آشنا هستند؛ همین، بیشتر هم توضیح نداد، چیست؟ کدام است؟ آن راه که سالکش آشنای با کل هستی می‌شود.

داستان حضور هفتاد هزار فرشته در تشییع جنازه

رسول خدا^{علیه السلام} تشییع یک جنازه‌ای بود فرمود: هفتاد هزار فرشته آمدند تشییع جنازه‌اش. من در یک تفسیری دیدم، تفسیر ده جلدی نوشته قرن چهارم، ننوشته بود که این مساله چه طوری به دست آمده؟ فقط نقل کرده بود؛ به احتمال قوی از طریق مکافسه نه مشاهده به دست آمده بود.

چشم باطن و مکافشه

ما یک دیدن ظاهر داریم، در و دیوار دنیا را می‌بینیم؛ یک مکافسه داریم، کمی پرده دیده ما را کنار می‌زنند، یک حالی به ما می‌دهند، یک حقایق محدودی را می‌بینیم. یک مشاهده



عقل و صراط مستقيم

داریم که این مشاهده را خدا در سوره اعراف درباره حضرت ابراهیم ﷺ بیان کرده: «نَرِيْ
إِبْرَاهِيمَ مَلْكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»؛ ابراهیم به مشاهده ملکوت تمام آسمانها و زمین
موفق شد؛ من خودم احتمال می‌دهم، چون در این زمینه‌ها هم کار کردم، کار تحقیقی نه
کار عملی، فکر نکنید چشم من می‌بیند، به خدا چشم من غیر از ظواهر هیچی را نمی‌بیند و
این هم بدیختی است!

موانع شیطانی

این روایت چه روایت عجیبی است! پیغمبر ﷺ می‌فرماید: «لَوْ لَا تَزِيدُ فِي حَدِيثِكُمْ وَ
تَمْزِيجُ فِي قَلْوَبِكُمْ»؛ اگر شیاطین دل شما را چراگاه خودشان قرار نداده بودند، یک چوپانی
پنجاه شصت تا گوسفند را می‌برد چرا، شیطان حیوانات عجیبی را برای چراندن وارد سینه
می‌کند؛ حسد، بخل، کبر، ریاء، سوء ظلن، تنگ نظری، این‌ها گله شیطان هستند، اگر شیطان
قلب شما را محل چراگاه خودش قرار نداده بود؛ «لَرَأَيْتُمْ مَا أُرِيَ وَ لَسَمِعْتُمْ مَا أُسْمِعُ»؛
آن‌هایی که من می‌دیدم، شما هم می‌دیدید؛ آن‌هایی که من می‌شنیدم، شما هم می‌شنیدید؛
حجاب خیلی است! پرده خیلی است! مانع خیلی است! همه این‌ها هم باعث می‌شوند ما
نبینیم و نشنویم، الا چهره‌های ظاهر مادی و صدای مادی را.
گفت: راست می‌گویی؛ مارها، رتیل‌ها، عقرب‌ها می‌آیند، اما با من آشنا هستند، من هم با
آن‌ها آشنا هستم.

ادامه داستان حضور هفتاد هزار فرشته

این مساله تفسیر ده جلدی قرن پنجم را من فکر می‌کنم از طریق مکاشفه به دست آوردن.
میّتی را خاک می‌کنند، لحد می‌چینند، رویش خاک می‌ریزند، بر می‌گردند. میّت طبق آیات
سوره مؤمنون وارد عالم بزرخ می‌شود؛ حیات بزرخی دارد، فرشتگان پاک پروردگار که

۱. انعام: ۷۵

۲. شرح أصول الكافي (صدر)، ج ۱، ص ۳۳۱



بندگان خالص او هستند، در عالم بزرخ می‌آیند به این میت می‌گویند: «من رُّبک؟» اولین سوال است؛ من باید آشنا باشم با خدا که بعد از مرگم راحت بتوانم معروف خودم را، آشنای خودم را در پاسخ سوال آن‌ها بگویم؛ من باید با نبوت، با ولایت، با امامت، با قرآن در حدّ خودم آشنا باشم که اگر از من پرسیدند، بتوانم راحت جواب بدهم؛ لال نشوم، نترسم، نمانم. گفت: جوابتان را نمی‌دهم؛ گفتند: ما مأمور هستیم بپرسیم؛ معبد تو، خدای تو، رب تو چه کسی بوده؟ بعضی‌ها بدجواب می‌دهند، مخصوصاً خیلی از آن‌هایی که زمان ما می‌میرند، آن‌ها باید بگویند: معبد من دلار بوده، من اهل لا اله الا الله نبودم، من اهل لا اله الا الدلار بودم؛ معبد من شهوت جنسی بوده؛ معبد من فقط اضافه کردن زمین و پاساز و مغازه و ویلا بوده؛ معبد من صندلی بوده؛ کم هستند آن‌هایی که معبدشان پروردگار مهربان عالم است، ﴿قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ اللَّهُكُوْر﴾^۱؛ گفت: من جواب سؤال شما را نمی‌دهم. خیلی جالب است! گفتند: ما سؤال مان خیلی سوال حکیمانه‌ای است! می‌خواهیم ببینیم تو در دنیا بندۀ چه کسی بودی؟ چه کسی را عبادت می‌کردی؟ گفت: من جواب نمی‌دهم، شما از پروردگار عالم سؤال کنید: پروردگار! این آفایی که تازه وارد عالم بزرخ شده، به بندگی قبولش داری؟ اگر او قبول کرد، من با شما دیگر حرفی ندارم؛ چه از من می‌خواهید بپرسید؟ آن که مهم است، او شهادت بدهد که این بندۀ من بوده، نه بندۀ پول، نه بندۀ شهوت، نه بندۀ مقام، نه بندۀ ریاست، نه بندۀ شکم.

تامین سعادت انسان

ناکارآمدی عقل

آن جاده کدام جاده است؟ متأسفانه هزاران سال است یک عده‌ای با ژست علمی به مردم روزگاران گذشته تا این روزگار تحمیل کردند و مردم هم قبول کردند که راهنمای به آن راهی که دنبالش می‌گردید، سعادت شما را تأمین کند؛ عقل است و در این زمینه بعضی از

۱. سیا: ۱۳.

عقل و صراط مستقیم

فلسفه یونان، هند، ایران قدیم، اسکندریه کمک کردند که عقل می‌تواند؛ آن جاده‌ای که تمام خیر ما را می‌تواند تأمین کند، همانی است که عقل می‌گوید. از این مردم جهان، از این اروپایی‌ها، از این آمریکایی‌ها سؤال کنیم شما که از گذشتگان تان این مساله به ارث رسیده که راهنمایی به آن راه عقل است، چرا تا حالا جاده پیدا نشده که سعادت‌تان را تأمین کند؟ شما عقل را که در غرب دیدید با راهنمایی به روش کمونیستی شکست خورد، در آخرین مرحله راهنمایی عقل، عقل آن‌ها، عقل خودتان هم که در راهنمایی شکست خورده، کشورهای تان همه پر شده از انواع فساد، ناله، دیوانگی، روانی شدن، خودکشی، پس آن جاده‌ای که چند هزار سال است می‌گویید عقل به ما نشان می‌دهد، کجاست؟ راه همانی است که عقل قرائت می‌کند کجاست؟ آیا سعادت‌تان تأمین شده؟ آیا امنیت کامل دارید؟ آیا خوش رفتار هستید؟ آیا اخلاق انسانی دارید؟ آن راهنمایی عقل کجاست؟

ناکارآمدی علم

یک عذرای هم آمدند گفتند: نه! راهنمایی به آن راه علم است، زمان‌های طولانی ملت را عقل‌گرا کردند، آن هم به عقل جزئی و دو قرن هم است که ملت را علم‌گرا کردند، گفتند: علم راهنمایی به آن راه است، کجاست؟ عقل که راهنمایی نتوانست بکند، علم هم که نکرده، علم راهنمایی‌های خوبی برای دندان‌پزشکی، برای شناخت بیماری، برای جراحی، برای جراحی هسته‌ای و انواع این مسائل کرده؛ جاده کجاست؟ این جاست که ضرورت وجود راهنمایی که آن جاده را به طور کامل می‌شناسد و خودش هم سالک آن جاده بوده و به خاطر سلوکش، وجودش ظرف همه ارزش‌ها شده حتی می‌شود؛ چه کسی باید ما را به آن جاده راهنمایی کند؟ شما که چند هزار سال است سر مردم عالم را کلاه گذاشتید؛ عقل که آن جاده را نشان نداد، علم هم که نشان نداد.

امام و راه سعادت

آن که می‌تواند آن جاده را نشان دهد که خودش هم راهروش بوده؛ امام انتخاب شده توسط شخص پروردگار عالم است. **﴿وَإِذَا بَتَلَ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَقْهَمْنَاهُ فَالِّيْنِ جَاءُوكَ لِتَأْسِ**

إِمَامًا^۱؛ ای ابراهیم! تو که جاده هدایت من را طی کردی، تمام تکالیفی که به تو ارائه دادم عمل کردی و الآن وجودت ظرف ارزش‌هاست که در آخرین آیات سوره نحل آن ارزش‌ها را بیان می‌کند- که باید برای تان بخوانم- من تو را به عنوان راهنمای ناس، نه فقط مردم متدین، «لِلنَّاسِ إِمَامًا»، انتخاب می‌کنم، مردم نسبت به تو مسئولیت دارند، ماموم تو بشوند، جاده را راهنمایی بکنی؛ مرد و زن تا روز قیامت با سلوک در جاده‌ای که نشان‌شان می‌دهی، هر کدام در حد خودشان یک ابراهیم بشوند. امام هدایت، امام انتخاب شده حق، امامی که مستقیماً خود پروردگار تربیتش کرده، حرکت دنبال امام قرار گرفتن در همان جاده‌ای است که خدا اسمش را گذاشته، صراط مستقیم؛ خیر دنیا و آخرت ما را تأمین می‌کند؛ انحراف از امامت امام هدایت، راه ما را یقیناً به دوزخ منتهی می‌کند. این پیش درآمد مطلب که همان کاغذ پاره من را برای انتخاب این بحث هدایت کرد.

مناجات با خداوند

خدایا! باید لطف تو دست ما را بگیرد؛ خدایا! باید نظر و عنایت تو شامل حال ما بشود که ما امامان انتخاب شده تو را قبول کنیم و امامت آن‌ها را تصدیق کنیم و راهی را که به ما نشان می‌دهند، به عنوان صراط مستقیم، ما سالک آن راه باشیم؛ اگر لطف تو سراغ ما نیاید، رحمت تو سراغ ما نیاید، ما به قول ابی عبدالله علیه السلام در دعای عرفه: «لَكُنْتُ مِنَ الْمُفْضُوحِينَ»^۲؛ دنیا و آخرت بی‌آبرو می‌شویم، بیچاره می‌شویم، بدخت می‌شویم.

لطف الهی به الهی زال، نیز امید است یار شود بر من خار و زار، یک نظر آن دلبر مهوش کند، عاقبت کار مرا خوش کند، در گذرد از گنهم لطف دوست، لطف چنین پرگنهی را نیکوست، ای کرمت از ازل اول عطا، زان کرم آمرز ز ما هر خطأ، در گذر ای دوست گناه مرا، صبح کنید شام سیاه مرا، بر دلم افروز تو نور یقین، با همه اختیار کنم همنشین.

۱. بقره: ۱۲۴.

۲. إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۱۲۴.



روضه امام زمان ع برای سیدالشہدا ع

روز جمعه متعلق به امام دوازهم ع دارد می‌گذرد. قسم خورده امام زمان ع به محضر ابی عبدالله ع که من هم روز برات گریه می‌کنم، هم شب برایت گریه می‌کنم؛ حسین جان! اگر اشک چشمم تمام بشود، خون برایت گریه می‌کنم؛ خون گریه می‌کنم بر آن وقتی که همه زن‌ها و دخترها منتظر بودند برگردی؛ سکینه از میان خیمه دید ذوالجناح دارد بر می‌گردد ولی زینش واژگون است، يالش غرق خون است، دارد سه به زمین می‌کوبد و هم‌همه می‌کند؛ آمد بیرون، چنان ناله زد که تمام زنو بچه با پای بر هنر ریختند بیرون، منظرة اسب را که دیدند، نماندند، امام زمان ع می‌فرماید: با پای بر هنر، در حالی که موهای سرشان را می‌کنند، با دست به صورت و سینه لطمہ می‌زند، همه به جانب میدان کربلا دویذند، حالا زبان حال زینب را بشنوید؛ آن دم بریدم من از حسین دل، کامد به مقتل شمر سیه دل، او می‌دوید و من می‌دویدم، او سوی مقتل من سوی قاتل، او می‌نشست و من می‌نشستم، او روی سینه من در مقابل، او می‌کشید و من می‌کشیدم، او خنجر از کین، من ناله از دل، او می‌برید و من می‌بریدم، او از حسین سر من از حسین دل. امام زمان ع می‌فرماید: وقتی زن و بچه رسیدند، «وَ شِمْرُ جَالِسٌ عَلَى صَدَرِكَ».^۱

دعا

«اللهم اغفر لنا و لوالدينا و لوالدى والديننا و لمن وجَبَ لَهُ حقٌّ علينا؛ اللهم بحق الحسين أهلک اعدائنا و انصر قائدنا؛ أید و احفظ امام زماننا و اجعل عاقبة امورنا خيراً».

جلسه دوم

محدوده کارآمدی عقل

ناتوانی عقل در مشان دادن راه سعادت

عقل بشر از اولین روزگار زندگی در کره زمین تا امروز از این که راه خیر و سعادت را به انسان نشان بدهد، ناتوان بوده؛ عاجز بوده؛ تجربه تاریخ زندگی هم این معنا را ثابت کرده است. تمام جاده‌هایی که برای زندگی بشر مختروعش عقل بوده به بشر خسارت زده، ضربه زده، زیان زده. انسان در طول تاریخ صدها مکتب را اختراع کرده و از اوایل قرن هجدهم میلادی تا الان هم صدها راه را که نام آن راهها به ایسم ختم می‌شود، ارائه کرده؛ ولی برای سالکان این جاده‌ها دردی را دوا نکرده و مشکلی را حل نکرده.

حریم عقل در قرآن

حدود هزار آیه در قرآن کریم درباره عقل نازل شده؛ به عقل ارزش داده، اهمیت داده، ولی نکته مهمی که در این نزدیک به هزار آیه به چشم می‌خورد، این است که خداوند مهربان حدود عقل و قدرت عقل و محدوده فعالیت عقل را بیان کرده است که اگر انسان عقل را وادار کند از این محدوده تجاوز کند، خسارت می‌زند؛ ضربه می‌زند؛ تولید ضرر می‌کند.

محدوده عقل در آیه ۱۶۴ سوره بقره

من برای نمونه دو آیه قرائت می‌کنم؛ یک آیه از سوره مبارکه بقره که حدود فعالیت عقل و سود عقل را بیان می‌کند، آیه صد و شصت و چهار **إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ**

اَخِلَافُ الْلَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفَلَكُ الَّتِي تَجْرِي فِي الْعُجُورِ مَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَا شَاءَ فَأَخْبَاتِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَئَتِ فِيهَا مِنْ كُلِّ ذَبَابٍ وَصَرِيفٍ الرِّيحُ وَالسَّحَابُ الْمُسَحَّرُ تِينَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقُلُونَ^۱؛ این یکی از جالبترین آیات کتاب خداست که حدود فعالیت عقل را بیان می‌کند و می‌خواهد بگوید عقل قدم توانمندی بیش از این ندارد؛ حد کارش، حد فعالیتش همین است.

مسئله آفرینش

خداووند متعال در قرآن مجید می‌فرماید: شما وظیفه دارید که از آگاهان به هر امری سؤال کنید تا برای شما توضیح بدهند که در این جهان هستی چه اتفاقی افتاده؟ اگر بخواهید مسئله آفرینش آسمان‌ها و زمین را بدانید و آن‌چه که بین آسمان و زمین است که نگاه پیغمبر ﷺ و ائمه طاهرین علیهم السلام است، باید به ده جلد کتاب بحار مرحوم مجلسی^۲ درباره آسمان‌ها و زمین و موجودات آسمان و زمین و بین آن‌ها مراجعه کنید؛ ده جلد چهارصد صفحه؛ نگاه پیغمبر ﷺ و ائمه علیهم السلام درباره آفرینش؛ حدود چهار هزار صفحه‌اش را مرحوم علامه مجلسی نظام داده است. غیر از این کتاب باید به کتاب "الهیئة و الاسلام" نوشته علامه شهرستانی^۳ مراجعه کنید

.۱۶۴. بقره: .

۲. محمدباقر بن محمدتقی مجلسی (۱۰۳۷-۱۱۱۰ق) معروف به علامه مجلسی یا مجلسی دوم، از محدثان و فقیهان مشهور شیعه در قرن یازدهم هجری بود. علامه مجلسی از میان شاخه‌های علوم اسلامی بیش از همه به حدیث‌نگاری علاقه داشت و به اخباریان نزدیک بود. مشهورترین کتاب او، مجموعه پرچم حدیثی به نام بحار الانوار است که نقش بارزی در احیای جایگاه حدیث در منظومه معرفت دینی داشت.

۳. سید محمدعلی حسینی شهرستانی (۱۳۰۱-۱۳۸۶ق) ملقب به هبة‌الدین و معروف به شهرستانی از علمای قرن ۱۴ است. او از درس محمد‌کاظم خراسانی، سید محمد‌کاظم یزدی و فتح الله شریعت اصفهانی بهره برد. شهرستانی بیش از صد جلد کتاب و رساله در علوم و زمینه‌های مختلف تالیف کرده است. شهرستانی در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی زمان خود مشارکت داشت. تأسیس مدارس اسلام و اصلاح و نیز تأسیس دعوت‌خانه در بحرین، انتشار نشریه‌های العلم و المرشد و تأسیس کتابخانه

جلسه دوم / محدوده کارآمدی عقل

که ترجمه هم شده. در کتاب‌های خارجی باید به کتاب "خدا در طبیعت،" از جهان‌های دور، "نجوم بی‌تلسکوپ"، "سرگذشت زمین"، "سرگذشت خورشید" مراجعه کنید.

آفرینش آسمان

در آن کتاب‌ها برای تان روشن می‌شود که آفرینش آسمان‌ها و زمین یعنی چی؟ و برای تان روشن می‌کنند که افق آسمان‌ها یک افق بی‌کرانه‌ای است و قرآن مجید می‌گوید: همین آسمان‌ها و زمین که می‌بینید، من آفرینشش را به پایان نبردم، ﴿إِنَّا لَمُوسْعُونَ﴾^۱; به طور دائم در حال گستردن عالم خلقت هستم، مرتب دارد - که دانش هم همین را ثابت کرده - که کشان‌های جدید ساخته می‌شود، عالم جدید ساخته می‌شود، ستارگان و خورشیدهای جدید ساخته می‌شود و این یک آیه کوتاه ﴿إِنَّا لَمُوسْعُونَ﴾^۲; از معجزات ویژه قرآن مجید است، برای اینکه بدانید افق بی‌کران آسمان‌ها یعنی چه، من یکی از کشفیات جدید رصدخانه‌های مهم جهان را برای تان عرض می‌کنم، ولی قبلًا باید بگوییم نور در هر ثانیه سیصد هزار کیلومتر راه طی می‌کند؛ این را در ذهن تان داشته باشید که نور از جایی که حرکت می‌کند، مثلاً می‌خواهد خودش را به زمین برساند، در ثانیه سیصد هزار کیلومتر باید جلو بیاید؛ آخرین سیاره‌ای را که من در اخبار علمی دیدم کشف کردن، این است که می‌گویند: این سیاره اگر بخواهد نورش را به زمین برساند، پانصد میلیارد سال نوری طول می‌کشد.

آفرینش زمین

این افق عالم بالا؛ قرآن مجید می‌گوید: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۳; خود آفرینش زمین از عجایب خلقت است؛ شما ببینید زمین است و اقیانوس است و جوی آب است و



عمومی الجوادین از خدمات اجتماعی شهرستانی است. او در مبارزه با دولت‌های استعماری در جریان جنگ جهانی اول نیز نقش داشت.

۱. ذاریات: ۴۷.

۲. ذاریات: ۴۷.

۳. بقره: ۱۶۴.



عقل و صراط مستقیم

تابش نور خورشید است و صد کیلومتر هوایی که دور زمین خداوند قرار داده است و عمر زمین که چهار میلیارد و پانصد میلیون سال است. این هوا از زمین خودش را جدا نکرده، چسبیده به زمین است و زمین را رها نمی‌کند. این آب زمین، خاک زمین، نور خورشید و هوای اطراف زمین چه گیاهانی، چه باغ‌هایی، چه گل‌هایی، چه حبوباتی، چه سبزیجاتی، چه دانه‌های نباتی، چه هسته‌های نباتی، چه رنگ‌آمیزی‌ها را دارد تولید می‌کند؟ این مساله چیست که ترکیب خاک، آب، هوا، نور به گونه‌ای نظام داده شده که این همه نباتات متنوع را در معرض تماشای بشر قرار می‌دهد و خود کره زمین هم انبار رزق و روزی مردم است از زمانی که خورنده دو نفر بوده؛ آدم و حوا، تا الان که خورنده‌گان هفت میلیارد نفر هستند؟ زمین از سیر کردن مردم و حیوانات بخل نکرده، انبارش هم خالی نشده؛ این زمین است. این غیر از معادنی است که در زمین است؛ معدن طلا، معدن نقره، معدن منگنز، معدن مس، معدن روی، معدن نفت، معدن گاز؛ شما ببینید در آفرینش کره زمین چه کرده؟ تنها اگر این کوهها را روی زمین برافراشته نکرده بود؛ امروز، دیروز موجود زنده‌ای در زمین باقی نمی‌ماند؛ چون زمین دائماً گرفتار طوفان‌ها و بادهای بسیار سنگین بود، هیچ چیز را نمی‌گذشت بماند، ولی این کوهها علاوه بر منافع دیگرشان بادشکن هم هستند، در برابر باد می‌ایستند که شهرها و محل زندگی مردم همواره دچار طوفان نشود. خداوند متعال هفت شبانه روز باد را به کشور عادیان دمید، بعد از هفت شبانه روز بادها و طوفان‌های سخت، نه موجود زنده‌ای باقی ماند و نه خانه‌ای باقی ماند. در خلقت آسمان‌ها و زمین، [یک و] دو: آسمان و زمین، اصلاً در این آیه می‌خواهد محدوده کار عقل را بگوید.

رفت و آمد شب و روز

در خلقت آسمان‌ها و زمین **﴿وَأَخْتِلَافِ اللَّيلِ وَالنَّهَار﴾**؛ سه و چهار: روز و شب؛ چگونه شب می‌آید و می‌رود؟ چگونه روز می‌آید و می‌رود؟ چرا دائماً روز نیست؟ اگر دائماً روز بود، چه می‌شد؟ چرا دائماً شب نیست؟ اگر دائماً شب بود، چه می‌شد؟ اگر همیشه روز بود، تمام



موجودات زمین می‌سوختند؛ اگر همیشه شب بود، کل موجودات منجمد می‌شدند. چه می‌شود که روز می‌آید و بعد از دوازده، سیزده، چهارده ساعت می‌رود؟ چه می‌شود شب می‌آید بعد از سیزده، چهارده، دوازده ساعت یا کمتر و بیشتر می‌رود؛ علتش این است که پروردگار عالم کره زمین را که معلوم نیست چند میلیارد تن وزنش است، از زمانی که آفریده به او دستور داده: **﴿وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاوَاتٍ أَمْرَهَا﴾**^۱، **﴿فَقَالَ لَهَا وَلِلأَرْضِ ائْتِيَا﴾**^۲؛ بعد از این که زمین را آفریدم به او دستور دادم، هر بیست و چهار ساعت یک بار دور خودت منظم بگرد؛ در گردش زمین است که نیمی از زمین روز است، نیمی از زمین شب است. الان بخش غرب زمین روز است و این جا شب است. شش صبح دوباره این جا روز می‌شود، آن جا شب می‌شود، **﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ﴾**^۳؛ این چهار تا نعمت.

سامان دادن کشتی

﴿وَالْفَلَكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَعْرِي مَاهِيَّةٌ النَّاسُ﴾^۴؛ و در سر و سامان دادن کشتی که ساختن را به فکر انسان انداختند. اولین کشتی سنگین بزرگ جادار را به حضرت نوح وحی کردند، طرح کشتی‌سازی را اولین بار به یک پیغمبر دادم، **﴿فَأَوْحَيْتَنَا إِلَيْهِ أَنْ أَضْعِفَ الْفَلَكَ بِأَعْيُّنِنَا﴾**^۵؛ زیر نظر من و با نقشه من کشتی بساز. قرآن مجید می‌گوید: کشتی پانصد هزار تن، صد هزار تن، هفتصد هزار تن، روی آب روان در حرکت است، **﴿مَاهِيَّةٌ النَّاسُ﴾**^۶؛ کالای شرق و غرب را جابه‌جا می‌کند، این پانصد هزار تن را من نمی‌گذارم



۱. فصلت: ۱۲.
۲. فصلت: ۱۱.
۳. بقره: ۱۶۴.
۴. بقره: ۱۶۴.
۵. مؤمنون: ۲۷.
۶. بقره: ۱۶۴.

عقل و صراط مستقيم

فرو برود و گرنه کاری ندارد، شما یک عدس را بینداز در آب فرو می‌رود، چرا کشتی فرو نمی‌رود؟ آب زیرش که خیلی نرم است، آب زیرش که می‌تواند دهان باز کند کشتی را ببرد، چرا فرو نمی‌رود؟ **﴿وَإِنَّنَّا نَخْرُقُ قَهْمَةً فَلَا صَرِيحَ لَهُمْ﴾**^۱؛ اگر به آب زیر کشتی بگوییم: دهان باز کن! کشتی را می‌برد، هیچ کس هم نیست به دادتان برسد؛ این هم یک کار من است.

فرو فرستادن باران از آسمان

﴿وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَا يُؤْمِنُ إِلَيْهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾^۲، از پاییز شروع می‌کنم به باراندن باران تا نزدیک بهار که آمدن این باران‌ها زمین را زنده می‌کند، از خشکی، کویر بودن، بی‌حاصل بودن، فعالیت نداشتن در می‌آورد، **﴿فَأَخْيَاتِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾**^۳؛ شما ببینید چند تا استان ایران امسال به اندازه باران نیامد، چه مشکلاتی ایجاد کرد؟ اگر همه استان‌ها باران کم می‌آمد، چه می‌شد؟ خیلی از شهرها بیست و چهار ساعت، امسال دو ساعت آب داشتند، کشاورزی‌شان معطل ماند. در یکی از مناطق نزدیک به صد هزار درخت زنده خشک شد، مرد. می‌گوید آفرینش باران را ببینید! برای باران تا حالا معلوم نیست چند تا کتاب نوشته شده؛ الان در خود ایران ارزیاب‌ها می‌گویند بیست سال باید باران فراوان بباید تا سفره‌های زیرزمینی پُر بشود؛ اگر ناید هم سفره‌ها خشک می‌شود و هم دهان بشر از گرسنگی باز می‌ماند و می‌میرد. گفتند هفت هشت تا استان است که اگر تأمین آب زیرزمینی نشود و نتوانیم از دریا آب برای شان بیاوریم تا چند سال دیگر باید کامل تخلیه کنند و جای دیگر بروند؛ هیچ نشستیم فکر بکنیم باران یعنی چه؟



۱. یس: ۴۳.

۲. بقره: ۱۶۴.

۳. بقره: ۱۶۴.

پخش کردن موجودات زنده در کره زمین

و بعد از این که باران را می‌فرستم، موجودات زنده فراوانی را در کره‌ی زمین پخش می‌کنم؛ چون این‌ها آب می‌خواهند، گیاه می‌خواهند، خوراک می‌خواهند. آسمان، زمین، شب، روز، کشتی، باران، پخش موجودات زنده.

گرداندن بادها

﴿وَتَصْرِيفُ الرِّيَاحِ﴾^۱، یکی از مخلوقات من باد گردش کننده است؛ اگر باد نیاید، خیلی مردم ضرر می‌کنند؛ اگر باید نیاید، خیلی باع‌ها میوه نمی‌دهند؛ اگر باد نیاید، هوا غیر قابل استفاده می‌شود؛ اگر باد نیاید، ابرهای برخاسته از دریا معطل می‌مانند، هیچ جا نمی‌توانند بروند. باد اتومبیل ابرهای است؛ باد است که ابر را سوار خودش می‌کند می‌آورد روی شهرها و مناطق و بیابان‌ها بارانش را خالی می‌کند؛ این نعمت‌های است.

حکم عقل به وجود آفریننده

می‌گوید در آفرینش این نعمت‌ها -اول آیه را دقّت بفرمایید- **﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا يَاتٍ﴾**^۲؛ آفریدن آسمان‌ها، زمین، شب، روز، کشتی، باران، پخش موجودات زنده، باد، ابر، در این مخلوقاتی که در این آیه برای تان بیان کردم **﴿لَقَوْمٌ يَعْقِلُونَ﴾**^۳؛ برای مردمی که اهل عقل هستند که با عقل‌شان چه کار بکنند؟ اگر عاقلان توجه به آفرینش این نعمت کاربردی عظیم کنند، عقل‌شان تا این حد کمک‌شان می‌دهد که عالم آفریننده دارد، همین؛ عقل بیشتر از این میدان ندارد؛ عقل فقط به صاحب‌ش می‌فهماند که این‌ها، این نه تا نعمت خود به خود به وجود نیامدند، چون معنا ندارد خود به خود به وجود

۱. بقره: ۱۶۴.

۲. بقره: ۱۶۴.

۳. بقره: ۱۶۴.

۴. بقره: ۱۶۴.



عقل و صراط مستقیم

بیایند، خود به خود بودند و خودشان را به وجود آورند؛ اگر بودند که دیگر نیازی به وجود آوردن خودشان ندارند.

حرکت موجودات عالم

آن وقت دانشمندان می‌گویند سکون در عالم وجود ندارد، در هیچ کجای عالم. چهارصد و چند سال پیش حرکت عمومی را در کل جهان یک شیرازی^۱ کشف کرد، چهارصد و خردهای سال پیش قبل از انسان‌شیوه، قبل از دانشمندان غرب، قبل از دانشمندان آمریکا که قبل از دانشمندان شوروی سابق که ثابت کردند سکون وجود ندارد، همه جا حرکت است. این را یک اندیشمند و یک عالم شیراز ثابت کرد و اسمش را هم گذاشت حرکت جوهری؛ در ذات تمام موجوداتی که خدا خلق کرده حرکت رو به جلو است. سؤال؛ حرکت برای ذات حرکت است؟ همه می‌گویند نه؛ پس منشأ حرکت چیست؟ اینی که متحرک است در ذات خودش تحرّک ندارد، یک محرك پشتیش است که دارد چرخ وجودش را می‌چرخاند، اسم این محرك سازنده خلقت است. عقل تا همینجا میدان دارد که با دقّت در عالم خلقت فقط می‌فهمد این کارگاه هستی کارگردان دارد،

عدم توانایی عقل از فهم جزئیات

عقل نمی‌فهمد صفات خداوند چیست؟ اخلاقش چیست؟ جمالش چیست؟ جلالش چیست؟ کمالاتش چیست؟ شما ماه رمضان سه شب دعای جوشن کبیر می‌خوانید، اگر این دعا را ائمه طاهرين علیهم السلام به ما یاد نداده بودند که از زمان آدم تا حالا هیچ بشري یک خطش هم

۱. صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی (متوفی ۱۰۵۰ق) مشهور به ملاصدرا؛ فیلسوف، عارف شیعی و بنیان‌گذار مکتب فلسفی حکمت متعالیه به عنوان سومین مکتب مهم فلسفی در جهان اسلام، وی به صدرالحكما و صدر المتألهین نیز معروف است. او نظام فلسفی خود را در مهم‌ترین کتاب خود الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة معروف به اسفار تبیین کرد. پس از او سنت عقلانی شیعه تحت تأثیر آموزه‌های وی قرار گرفت و فیلسوفان متعددی از جمله ملاهادی سبزواری، آقا علی مدرس زنجی و علامه طباطبائی به شرح اندیشه‌های او پرداختند. اصلت وجود اساس مکتب فکری اوست و نظریه‌اش درباره چگونگی معاد جسمانی مناقشاتی برانگیخته است.

جلسه دوم / محدوده کارآمدی عقل

نمی‌توانست از عقلش بیرون بدهد، عقل این کاره نیست؛ عقل فقط در ک یک سلسله کلیات و جزئیات دارد؛ ما را تا اینجا می‌رساند که این عالم متحرک، محرك دارد، همین؛ راه را هم می‌تواند به ما نشان بدهد که راه حرکت به سوی خیر سعادت، لقاء حق، رضای حق، بهشت پروردگار، فهم حلال، فهم حرام، فهم واجب، فهم حسنات اخلاقی کار عقل نیست.

دلالت وجود انبیا بر محدودیت عقل

اگر کار عقل بود که عقل اروپایی‌ها و آمریکا هم نمونه حرف‌های قرآن و انبیا و اهل بیت علیهم السلام را ارائه می‌کردند، اصلاً عقل این کاره نیست. برادران و خواهران! هیچ کدام‌تان در شکل زندگی نگویید: خودم می‌دانم، و الله ما خودمان نمی‌دانیم، اگر خودمان می‌دانستیم که صد و چهارده کتاب نمی‌فرستاد، این‌ها را فرستاده ما بدانیم؛ اگر ما خودمان می‌توانستیم بفهمیم و بدانیم، صد و بیست و چهار هزار پیغمبر علیهم السلام نمی‌فرستاد؛ فرستاد که ما بدانیم. اگر ما بلد بودیم که دوازده امام نمی‌فرستاد، فرستاده که ما بفهمیم. خودم می‌دانم یعنی سینه سپر کردن در مقابل وحی و انبیا و ائمه علیهم السلام؛ خودمان نمی‌دانیم. اگر خودمان می‌دانستیم که این همه فساد در کره زمین راه نمی‌انداختیم؛ خودمان نمی‌دانیم، جاده را نمی‌دانیم، عقل جاده نشان نمی‌دهد، علم هم جاده نشان نمی‌دهد. از قرن رنسانس تا الان هزاران دانشگاه، میلیون‌ها کتاب، میلیارد‌ها دانشجو پدید آمده، چرا راه را نشان نمی‌دهند؟ علم راه نشان نمی‌دهد، علم اختراع می‌کند، زندگی مادی را بچرخاند، کاری دیگر نمی‌کند؛ چون عقل نمی‌تواند راه درست را، راه منتهی به سعادت را، راهی که در آن راه پیروزش پیدا کنم و ظرف ارزش‌ها بشوم، نمی‌تواند نشان بدهد؛ نیاز داریم به این‌که یکی که راه را می‌داند ما را راهنمایی کند؛ حدود عقل را امشب فهمیدید تا کجاست.

ضرورت وجود راهنمای

امام هشتم علیهم السلام در نیشابور در کجاوه نشسته بودند، پرده‌ها هم افتاده بود، حضرت علیهم السلام را نمی‌دیدند؛ نوشتند آن زمان نیشابور شهر خیلی آبادی بود، در حمله مغول از بین رفت. تنها

عقل و صراط مستقيم

در شهر نیشابور لشکر مغول صد هزار کتاب خنّی علمی را آتش زند، خیلی آباد بوده!
امام علی^ع در حال خروج از نیشابور هستند، صد هزار نفر آمدند بدרכه، از حضرت علی^ع
درخواست یک حقیقتی را کردند، خوب عنایت بفرمایید! ببینید؛ من از دیشب تا حالا دو
ساعت برای تان ثابت کردم، عقل راه نشان نمی‌دهد، فقط محدوده‌اش درک کلیات و یک
مقدار جزئیات است، توانمند برای نشان دادن راهی که خیر دنیا و آخرت ما را تأمین کند
نیست، نبوده؛ علم هم همین‌طور، راه را باید آن که راه را ساخته، خدا؛ آن که راه را به انبیا و
ائمه علی^ع نشان داده، نشان انسان بدھند، نه عقل؛ نه علم.

کلام امام رضا درباره ضرورت وجود امام

پرده کجاوه را امام هشتم علی^ع کنار زد، فرمود: مردم! من از پدرم موسی بن جعفر علی^ع او از امام
صادق علی^ع، امام باقر علی^ع، زین‌العلابدین علی^ع، ابی عبدالله علی^ع، امیر المؤمنین علی^ع، پیغمبر از
خدای علی^ع نقل کردند: «کلمه لا إله إلا الله حصني»^۱؛ توحید جاده است، - خیلی روایت
فوق العاده‌ای است - توحید که همه چیز هم در این توحید است؛ قرآن، نبوت، اهل‌بیت علی^ع در
این توحید است، توحید منبع تمام خیرات است، راه است. «کلمه لا إله إلا الله حصني فمن
دخل حصني أمن من عذابي»^۲، راه است؛ اما مردم نیشابور! صد هزار نفر آدمیزاد! مرد و زن! بلد
هستید این جاده را؟ نه؛ عقل تان می‌تواند نشان تان بدھد؟ نه؛ علم تان می‌تواند نشان تان بدھد
این جاده را؟ نه؛ «بِشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا»^۳؛ راه حضرت رضا علی^ع. عجب مسائله‌ای عنوان
کردند! راه راهنمای خواهد؛ باید یکی باشد که راه را بلد باشد و نشان تان بدھد؛ عقل که این
راه را بلد نیست، علم تان هم این جاده را بلد نیست؛ راه راهنمای خواهد و فرمود: من راهنمای
این راه هستم، نه عقل خودتان، نه علم خودتان، نه عالمانی غیر از ما اهل‌بیت و انبیاء علی^ع، آن‌ها

۱. «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ نَادَاهَا بِشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا». (الأُمَالِي (الصدوق)، ص ۲۳۵)

۲. همان.

۳. همان.

جلسه دوم / محدوده کارآمدی عقل

هم را بلد نیستند؛ راه باید انتخاب شده خدا که خودش به این راه راهنمایی کرده، نشان بدهد؛ به این راحتی نیست که از چند سال پیش دارند به ملت‌ها القا می‌کنند آن‌چه که خودت می‌فهمی، راه همان است؛ این بدترین کلاهی است که سر بشر گذاشتند.

بطلان تعدد قرائت‌ها

یکی از حکومت‌های بعد از انقلاب هم که هشت سال سرکار بود، خیلی زور زد که به مردم القا کند دین و راه، قرائت خودت است؛ بین عقلت چه می‌گوید؟ همان دین است. آیا خدا چند میلیارد دین دارد؟! خدا که کلمه دین را در قرآن مفرد آورده، خدا که کلمه نور را در قرآن مفرد آورده، حتی کلمه دین تثنیه هم نیست، نمی‌گوید: "دینین"، من دو تا دین دارم؛ نمی‌گوید: "ادیان"، من چند هزار تا دین دارم؛ می‌گوید: راه یکی است، از این راه که رویت را برگردانی؛ بقیه‌اش گمراهی است. از دین همانی که قرائت می‌کنی، جاده همان است؛ این خیلی ظلم بود! این خیلی ستم بود! وجود امام هدایت ضرورت داشته، انبیاء^{علیهم السلام} باید راه را نشان می‌دادند، ائمه^{علیهم السلام} باید راه را نشان می‌دادند و نشان دادند. در این زمینه مطالب بسیار دقیق دیگری هست که در جلسات بعد عرض می‌کنم.

اشعار عرفانی

گل از باغ لاهوت چیدن خوش است
از آن جامه بر تن دریدن خوش است
از آن باده جام پروریدن خوش است
چو نی ناله از دل کشیدن خوش است
از این شهر و این خانه تا کوی دوست
از آن دیو و دد مردم پرغرور

ز دام طبیعت پریدن خوش است
نسیمی وزد گر ز باغ وصال
می عشق نوشیدن از دست یار
همه شب به امید صبح وصال
از این شهر و این خانه تا کوی دوست
از آن کنج عزلت گزیدن خوش است

روضه حضرت زهرا^{علیها السلام} و وداع سکینه با امام حسین^{علیه السلام}

وقتی انسان در جاده انحرافی بیفتند و به راهی که خدا و انبیا و ائمه^{علیهم السلام} نشان دادند، پشت کنند، آتش زدن در خانه زهرا^{علیها السلام} برایش خیلی راحت می‌شود؛ بین در و دیوار آزرن دن

صدیقهٔ کبریٰ برایش آسان می شود؛ از روی چادر با عصبانیت سیلی زدن به صورت صدیقهٔ طاهرهٰ آسان می شود؛ با غلاف شمشیر به بازوی زهرا زدن جلوی چشم بچه‌هایش آسان می شود؛ دیگر بعد از آن روز از بستر بلند نشد. یک روز خانم‌های مدینه آمدند دیدنش؛ دو، سه روز مانده بود به از دنیا رفتنش؛ گفتند: خانم! آمدیم تقاضا کنیم، هر کاری برای خانه دارید، برای تان انجام دهیم؛ فرمود: به آخر عمرم چیزی نمانده، خودم با این بدن رنجور بلند شدم برای بعد از مرگ خودم نان پختم، لباس‌های علی و بچه‌ها را شستم که بعد از رفتن من کاری نداشته باشم، ولی حالا که شما خودتان دل تان می خواهد کاری برایم انجام دهید، شما را محروم نمی کنم؛ چند وقت است دیگر توان رفتن سر قبر ببابایم را نداشتم، به من کمک بدهید، زیر بغل مرا بگیرید، مرا تا کنار قبر ببابایم ببرید؛ در خانه‌اش در حرم باز می شد، بسته بودند، مجبور شد بیاید در کوچه، برود جلو و از در حرم وارد شود.

یک شب ساعت ۱۲ شب، حرم را هنوز نبسته بودند، خودم رفتم، از خانه‌اش که پایین قبر پیغمبر است قدم برداشتم تا در جبرائیل، دیدم حدود هفده، هجده قدم است. زیر بغلش را گرفتند، پنج، شش قدم که آوردنش، صدا زد خانم‌ها! بگذارید بنشینم، نمی توانم راه بروم؛ در کوچه روی خاک نشستم، شروع کرد به ناله زدن، هر کس می آمد می رفت، از زن‌هایی که دورش را گرفته بودند می برسید چه کسی است این جور ناله می زند؟ می گفتند: فاطمه زهراست؛ دوباره زیر بغلش را گرفتند، آن وقت ضریح نبود، مانع نبود، تا چشمش به قبر ببابایش افتاد، خودش را انداخت روی قبر، «رُفَعْتُ قَوْتِي»^۱؛ بابا! بلند شو ببین دیگر توانی در بدنم نمانده، «وَخَاتَنِي جِلْدِي وَشَمِّتَ بِي عَلْوَى»^۲؛ بابا! بلند شو ببین چه قدر دارند زخم زبان به من می زندند. خانوم‌ها طاقت نیاوردند، دوباره زیر بغلش را گرفتند، بلندش کردند. ای مردم بزرگوار شیراز! از شما سوال می کنم، شما قبر ببابای تان را بغل گرفتید برای تان سختتر بود یا دختر سیزده ساله‌ای که گلوی بریده بابا را بغل گرفت، نیامند زیر بغلش را

۱. بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص ۱۷۵.

۲. همان.

جلسه دوم / محدوده کارآمدی عقل

بگیرند، «فَاجْتَمَعُتْ عِدَّةٌ مِنَ الْأَعْرَابِ»^۱؛ یک تعدادی از لشکر عمر سعد^۲ با تازیانه ریختند در گودال قتله‌گاه، شروع کردند سکینه^۳ را زند، هر چه می‌گفت من را نزنید! من می‌خواهم کنار بدن ببابایم بمانم، مرا نبرید!

دعا

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنَا وَلِوَالِدِينَا وَلِوَالِدِيِّنَا وَلِمَنْ وَجَبَ لَهُ حَقّ عَلَيْنَا؛ اللَّهُمَّ أَيْدِ قَائِدَنَا؛ وَ اشْفِ مَرْضَانَا؛ أَهْلِكْ أَعْدَائِنَا؛ أَيْدِ وَ انصُرْ إِمَامَ زَمَانِنَا؛ وَ اجْعَلْ عَاقِبَةَ أَمْرَنَا خَيْرًا».

۱. اللهوف على قتلى الطفوف، ترجمه فهري، النص، ص ۱۳۴.

۲. عمر بن سعد بن ابی وقار معرف به عمر سعد و ابن سعد (کشته شده در ۶۵ یا ۶۶ یا ۷۷ عق)، فرمانده سپاه عبیدالله بن زیاد در واقعه کربلا بوده است. گفته‌اند قرار بود راهی ری شود و حکومت آنجا را در دست گیرید ولی ابن زیاد، اعطای حکومت ری به او را مشروط به رویارویی با امام حسین^{علیه السلام} کرد. عمر بن سعد با لشکر چهار هزار نفری به کربلا رفت. او نخستین تیر جنگ را به سوی حسین^{علیه السلام} و یارانش رها کرد و پس از شهادت امام حسین^{علیه السلام} و یارانش دستور داد بر بدن آنان اسب بتازند. ابن سعد به حکومت ری نرسید و در سال ۶۶ ق به دست مختار ثقی فی کشته شد. او از شخصیت‌های منفور نزد شیعیان بوده و در زیارت عاشورا لعن شده است.

۳. سکینه دختر امام حسین^{علیه السلام} و ریاب بنت امروء القیس از حاضران در واقعه کربلا و اسیران کربلا بود که پس از شهادت پدرش با کاروان اسیران به کوفه و شام برده شد. سکینه از پدرش روایاتی نقل کرده و بر اساس گزارشات تاریخی اشعار برخی از شاعران عرب را داوری می‌کرده و اشعاری در رثای امام حسین^{علیه السلام} سروده است. مورخان درباره ازدواج و زمان و مکان درگذشت سکینه اختلاف نظر دارند. محل دفن او را مدینه، مصر و دمشق گفته‌اند.



جلسہ سوم

عقل کرائی افراطی

عقل‌گرایی مطلق

یقیناً عقل‌گرایی مطلق مسیر انحرافی است و این مسیر و جاذه را دانشمندان غرب به ملّت‌های خودشان تحمیل کردند، آنقدر هم رنگ و نقاشی به این مسأله زدند، زرق و برق دارش کردند که مردم به آسانی مکتب عقل‌گرایی مطلق را پیذیرند و عقل را به جای پروردگار معبد قرار دادند؛ این کار را کردند که بشر را از خداوند مهربان و هدایت او جدا کنند و جدا هم کردند، البته در مناطق خودشان و هر کجا که موج عقل‌گرایی مطلق را سوار بر دوش مردم کردند، گفتند ما با داشتن عقل چه نیازی داریم که خدا برای ما تصمیم بگیرد؟ چرا خدا ما را راهنمایی کند؟ چرا خدا برای ما خوب و زشت را بیان کند؟ عقل خود ما قد می‌دهد به این‌که بفهمیم چگونه باید زندگی کنیم و قدرت دارد که همه خوبی‌ها و زشتی‌ها را به وسیله عقل بشناسیم.

نشاندن عقل به جای خداوند

یکی از ظالملانه‌ترین جابجایی‌ها در تاریخ بشر همین بوده که آمدند با سخنرانی، با نوشتمن، با درس دادن، وجود مقدس پروردگار را از زندگی حذف کردند و عقل را به جای خدا قرار دادند و طبل بی‌نیازی از خدا را به صدا درآورند؛ گفتند ما مجلس عوام داریم، مجلس سنا داریم، مجلس شورا داریم، مجلس قانون‌گذاری داریم، کنگره داریم، هفته‌ای چند روز دور هم جمع می‌شویم، عقل‌های مان را روی هم دیگر می‌ریزیم و مسائلی را که در زندگی نیاز داریم از عقل می‌گیریم.



ناتوانی عقل در نشان دادن راه

اما آیا این عقلی که آنها ادعاء می‌کنند -حدود چند قرن است- توانسته یک راهی را به آنها نشان بدهد که در این راه انسان به گونه‌ای تربیت شود که تمام وجودش برای خودش، برای زن و بچه‌اش، برای مردم منفعت باشد و از وجود انسان هیچ زیانی نه به خودش برسد، نه به زن و بچه‌اش و نه به دیگران؟ واقعاً چنین جاده‌ای را عقل به بشر نشان داد؟ الان عقل‌گرها آدم‌های با منفعتی هستند؟ آدم‌های با محبتی هستند؟ آدم‌های با عاطفه‌ای هستند؟

اعتراف به جنایت

چهارصد سال است بلاهایی که انگلستان سر مردم دنیا آورد؛ من این سخنرانی را خواندم، یکی از وکلای مجلس شان در یک سخنرانی اش گفته بود اگر خدا هر چه عذاب در این عالم دارد به سر ما انگلیسی‌ها ببریزد، جبران جنایات ما را به بشر نخواهد کرد، جهنم هم برای ما کم است. در این چهارصد سال در انگلستان دیوانه‌ها سرکار نبودند، همه عقل داشتند و علم داشتند و لیسانس بودند و فوق لیسانس بودند و دکترا بودند؛ عقل برای آنها چه کار کرد؟

بی‌توجهی به محدودهٔ فعالیت عقل

جنایت این‌ها این بود که بی‌توجه به حدود فعالیت عقل شدند؛ جنایتشان این بود که اعتقادشان به محدود بودن عقل شکست، لذا آمدند عقل را به جای خدا گذاشتند، بتپرست شدند؛ ولی بت‌شان اسمش هبل نبود، لات نبود، عزی نبود، اسمی که روی بتان زمان حضرت نوح< الله عليه السلام> تا زمان بعثت پیغمبر< الله عليه السلام> روی بت‌ها گذاشتند که بعضی از این اسم‌ها را خداوند در قرآن نقل کرده؛ از زمان حضرت نوح< الله عليه السلام> آمدند خدا را از زندگی حذف کردند، بت را گذاشتند، غرب هم از قرن‌ها قبل آمد بتپرستی کلیسا‌یی را پرونده‌اش را بست یک بت جدیدی را به جای همه بت‌های گذشته جاهلیت به نام عقل به جای خدا گذاشت، شدند عقل‌پرست، گفتند هر چه عقل ما می‌گوید درست است؛ این یک حرف دروغی است و همین عقل‌پرستی پشتیش هم علم‌پرستی که غریبان دو خدایی شدند، آن‌ها

را از همه ارزش‌های اخلاقی، انسانی، الهی، معنوی تخلیه کرد و الان شما می‌بینید که دولت‌های غربی و وابستگان به دولت‌های غربی مثل عربستان، امارات از حیوانات وحشی جنگل، علیه بشریت وحشی‌تر هستند.

جنایات مکتب عقل‌گرایی

شما که جریانات افغانستان و عراق و این یک ساله و نیمه یمن در برابر چشم‌تان است، هر روز هم دارید می‌بینید که این عقل‌پرستان علم‌پرست چه کشتاری دارند می‌کنند! به بچه، به جوان، به پیر، به بیمار در بیمارستان، به دکترها رحم نمی‌کنند، مدرسه‌ها را بمباران می‌کنند، بیمارستان‌ها را بمباران می‌کنند، خلبان‌های بمباران کننده که دیوانگان نیستند، عقل دارند، درس هم خوانندن، چه گلی به سر غریبان عقل‌گرایی مطلق و علم‌گرایی مطلق زد؟ ما نیاییم از آن‌ها تقليد کنیم، وقتی که یک نفر به ما می‌گوید راهت غلط است، کارت غلط است، اخلاق غلط است، رفتارت اشتباه است، برگردم بگوییم من خودم می‌فهمم چه کار بکنم؟ من خودم می‌فهمم چه کار بکنم، این عقل‌گرایی است و این مکتب بسیار خطروناکی است! من می‌فهمم خودم چه کار بکنم، مغز مطلب این است که من نیازی به هدایت خدا ندارم، نیازی به راهنمایی انبیاء ندارم، نیازی به راهنمایی اهل‌بیت ندارم، خودم می‌فهمم چگونه زندگی کنم؟ خودم می‌فهمم چگونه با زن و بچه‌ام، با مردم رفتار کنم؟ این طبل استقلالی که غرب زد، الان می‌بینید که سفره‌ای که در همه خانه‌های غرب می‌افتد سفره ریاست، سفره بانک است، الان می‌بینید که اسلحه دست این گرگان آزاد است؛ می‌کشنند، بمباران می‌کنند، نابود می‌کنند و مکتب‌شان هم مکتب عقل‌گرایی و علم‌گرایی است.

ترسیم محدوده فعالیت عقل در قرآن

قرآن مجید در بیش از هزار آیه حدود راهنمایی عقل را بیان می‌کند، به عقل احترام می‌کند، ولی می‌گوید عقل مطلق نیست که پرسش به تمام حقایق عالم گستردگی باشد و بتواند هر خیری را در اختیار شما قرار بدهد و شما را از هر شری برحدز بدارد و آگاه به هر شری کند، نمی‌تواند این کار را بکند، من خالق عقل هستم و عقل را محدود آفریدم.

وساطت عقل بین انسان و حقایق

یک کار عقل این است که واسطه بین شما و بین حقایق عالم است؛ وقتی یک حقیقت را به شما می‌گویند، شما با عقل تان می‌فهمید، می‌گویید بله، این حقیقت است، اما خود عقل حقیقت‌ساز نیست، وقتی یک جاده درستی را به شما آدرس می‌دهند، می‌گویید: فهمیدم، ولی خود عقل جاده‌ساز نیست؛ این محدوده عقل است که واسطه بین شما و حقایق عالم است و عامل بلد شدن است، عامل درک است، عامل یافتن است، اما از خودش چیزی ندارد، یک عمله نورانی در وجود ماست، خدا نیست، معبد نیست؛ عقل پرست کافر است، علم پرست کافر است، کار عقل درک است، در ارتباط با حقایق حقیقت را می‌فهمد.

زنبور و ارتباط با خداوند

یک آیه در این زمینه برای تان بخوانم، این از آیات عجیب قرآن است! در سوره مبارکه نحل است، البته قرآن مجید می‌فرماید مسائل گسترده این خلاصه‌هایی را که من برای تان بیان می‌کنم، از آگاهان بپرسید، **﴿فَأَسْأَلْ بِهِ خَبِيرًا﴾**^۱.

«**﴿وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَيَّ التَّحْلِيلَ﴾**^۲؛ ای پیغمبر! پروردگارت به زنبور وحی می‌کند، زنبور را چگونه آفریده که با وحی پروردگار می‌تواند ارتباط داشته باشد؟ شما زنبور را بگیر بگذار در ترازوی طلافروش‌ها، ببین چند گرم وزن زنبور است؟ یکی از کوچک‌ترین حشرات کره‌ی زمین است، خیلی هم وزنش سبک است! خیلی! با این پر کوچکش می‌تواند روزی چهارده کیلومتر هر کجای کوهها و باغها و درختان باشد؛ دنبال گیاهان و گلهای برود؛ شیره گل‌ها را می‌مکد، اگر چهارده کیلومتر از آن محل زندگیش دور شده باشد، در برگشتن جاده را گم نمی‌کند، صاف در کندو می‌آید. من به زنبور وحی کردم؛ وحی هم مراتبی دارد؛ یک وحی بوده به موسی ابن عمران کلیم الله علیہ السلام می‌رسید، یک وحی بوده به پیغمبر عظیم الشأن اسلام ﷺ می‌رسیده؛ وحی به موسی تورات است، وحی منزله بالاتر قرآن است، وحی نازل‌تر وحی به



۱. فرقان: ۵۹.

۲. «**﴿وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَيَّ التَّحْلِيلَ أَنِ الْجِنَّةِ مِنَ الْجِنَّاتِ يُؤْتَوْهُم مِنَ السَّجَرِ وَمَا يَقْرَبُونَ﴾**

جلسه سوم / عقل‌گرایی افراطی

آسمان‌ها و زمین و به زنبور است. این حشره کوچک مستقیماً خدا برایش ارتباط گرفتن با خدا را قرار داده. چه دستگاهی در وجود زنبور است؟ یک تلویزیون در خانه یا یک رادیو اگر بخواهد صدای استودیو را بگیرد، ملاحظه کردید چه قدر دستگاه‌های عظیم در خود رادیو و تلویزیون است؟ چه دستگاه‌های پیچیده در خود تلویزیون است؟ چه آتن‌هایی روی کوهها و بلندی‌های است تا شما پیچ را بچرخانی، تلویزیون و رادیو صدا را بگیرد؟ چه قدر دستگاه در مغز سر زنبور است؟ خود زنبور مگر چه قدر است؟ چه قدر دستگاه خدا در این مغز گذاشته که می‌تواند با ملکوت و غیب عالم ارتباط بگیرد؟

سکونت زنبور

به او وحی کردم **«أَنَّ الْحِذِيِّ مِنَ الْجِنَّاتِ يُؤْتَهُ»**؛ در کوهها برای خودت خانه درست کن، **«وَمَنِ الْمَسْجِرِ»**؛ روی درخت‌ها برای خودت خانه بساز، **«وَمَمَّا يَقْرِئُونَ»**؛ روی داربست‌ها برای خودت خانه بساز، خانه‌سازی زنبور جزو معجزات خلقت است؛ شما دیدید خانه‌های زنبور را، گوشده‌ها و اصلاح و خطوط دانه دانه این خانه‌ها یک میلیونیم میلیمتر با هم تفاوت ندارد، چه ابزاری را به کار می‌گیرد که هنوز قوی‌ترین مهندسان عالم دقت را به صفر نتوانستند برسانند ولی او می‌رساند؟

تولید عسل

«فُرْكُلٌ»؛ اول خانه را آماده کن، سپس از هر محصولی که یادت دادم چه بخوری بخور، **«مِنْ كُلِّ الْقَمَرَاتِ فَأَسْلِكِي سُبْلَ رَبِّكِ ذُلْلًا»**؛ تمام جاذه‌های عسل‌سازی را برایت هموار کردم.



۱. نحل: ۶۸.

۲. نحل: ۶۸.

۳. نحل: ۶۸.

۴. **«فُرْكُلٌ مِنْ كُلِّ الْقَمَرَاتِ فَأَسْلِكِي سُبْلَ رَبِّكِ ذُلْلًا** يَتَرَجَّعُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شَفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَا يَرَأُهُ يَتَفَكَّرُونَ

(نحل: ۶۹)

۵. نحل: ۶۹.

دارد با زنبور حرف می‌زند، زنبور هم دارد گوش می‌دهد و دارد می‌گیرد، **﴿يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ﴾**^۱؛ از کارگاه شکمش یک آشامیدنی درمی‌آید، **﴿فُخْتَلِفُ الْوَانُهُ﴾**^۲؛ با رنگ‌بندی‌های جالب، **﴿فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ﴾**^۳؛ عسل خالص ساخت، آن را درمان برای مردم عالم قرار دادم. این همه کارخانه‌هایی که مواد غذایی تولید می‌کنند با به کار گرفتن علوم متعدد، ولی به ناچار افزودنی به آن می‌زنند، تاریخ هم برایش می‌گذارند، اما این حیوان ماده غذایی را می‌سازد، افزودنی هم به آن نمی‌زند. اولاً دارو برای درمان است؛ ثانیاً اگر عسل خالص را هزار سال بیرون بگذارند، فاسد نمی‌شود؛ میلیون‌ها سال است بشر روی غذا دارد کار می‌کند، هنوز به کار او نرسیده و این هم نتیجه تسلیم بودن به وحی خداست.

قرآنی شدن

اگر هفتاد و پنج میلیون افراد مرد و زن مملکت ما همه قرآنی بشوند، همه از فکر و مغز و زبان و چشم و گوش و حرکات‌شان شیرینی به وجود می‌آورند، دیگر کسی می‌ماند از دست کسی شکایت کند؟! کسی ناله می‌کند مالم را بردند؟! کسی گریه می‌کند که حرفم را گوش نمی‌دهند، به ناحق مالیات سنگین به من بستند؟! کسی ناله می‌کند که همسرم من را بیچاره کرده و به جان آورده؟! اگر مردم از وحی پروردگار تغذیه کنند، کار زنبور عسل را کنند، تولیدات مردم هم می‌شود **﴿شِفَاءٌ لِلنَّاسِ﴾**^۴، همه دارو می‌شویم، همه درمان کننده می‌شویم، همه می‌شویم تولیدکننده شیرینی اخلاق، عمل، رفتار، کردار، گفتار. مشکل بعضی از ما همان مشکل غربیان است، عقل‌گرایی مطلق است؛ می‌گوییم هر چه خودم می‌فهمم، عمل می‌کنم؛ نمی‌خواهد برای من حرف بزنید. خیلی‌ها را ممکن است بگویید یک شب بیا برویم حرف مطهر شاهچراغ در آن جا معارف الهی را می‌گویند، برگردد

۱. نحل: ۶۹.

۲. نحل: ۶۹.

۳. نحل: ۶۹.

۴. نحل: ۶۹.



به شما بگوید من بهتر از آن‌ها می‌فهمم، نمی‌خواهد کسی من را راهنمایی کند، من خودم بلد هستم؛ این همین عقل‌گرایی مطلق اروپایی‌ها و آمریکایی‌هاست.

تغذیه مؤمن از وحی

چه قدر جالب است که پیغمبر ﷺ می‌فرماید: «مَثْلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثْلِ النَّحْلَةِ»؛ مرد و زن مؤمن مثل زنبور عسل هستند، تغذیه‌شان از وحی است؛ نمی‌گویند عقل خودم؛ می‌گویند خدا، قرآن، حلال و حرام، انبیاء ﷺ، ائمه ﷺ؛ تقدیه‌شان از وحی است؛ ما که خیلی مهم‌تر از زنبور عسل هستیم، ما اگر از وحی الهی تغذیه کنیم که تولیدات وجودمان میلیون‌ها برابر عسل ارزش دارد و ماندگاریش هم ابدی است. **﴿فُرَّكَ لِي مِنْ كُلِّ الشَّمَراتِ فَأَسْلَكَ كُسْبَلَ رِبَّكِ دُلَّالًا يَتَرَحَّمُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلَّا وَهُوَ شَفَاعَ لِلَّاتِيْسِ﴾**؛ حالا آخر آیه حدود کار عقل را بیان می‌کند که مردم بپایند عقل‌گرای مطلق نشوند، **﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَا يَدِلُّ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾**.

نشانه بودن زندگی زنبور

تمام زندگی زنبور یک نشانه است برای مردمی که اندیشه کنند، فکر کنند، تعقل کنند که چه؟ که این زنبور نشانه یک قدرت بی‌نهایت، یک حکمت بی‌نهایت، یک علم بی‌نهایت، یک رحمت بی‌نهایت است. عقل تا اینجا می‌تواند ما را ببرد که با دیدن زنبور درک کنم عالم کارگردان دارد، بیشتر از این عقل جلو نمی‌رود. اگر بیشتر از این جلو نمی‌رود تا همین‌جا نگهش دار، دیگر او را معبد قرار نده، او را به جای خدا نگذار، برو سراغ اصل کاری که عقل را ساخته، چرا وسط راه گیر می‌کنی؟ اسیر معبدی به نام عقل می‌شوی؟ رد شو از این مخلوق، برو سراغ خالق.

۱. «إِنَّ مَثْلَ الْمُؤْمِنِ كَمَثْلِ النَّحْلَةِ إِنْ صَاحِبَتْهُ نَفْعَكَ وَ إِنْ شَأْوَرَتْهُ نَفْعَكَ وَ إِنْ جَالَسَتْهُ نَفْعَكَ وَ كُلُّ شَأْنٍ مَنَافِعُ وَ كَذَلِكَ النَّحْلَةُ كُلُّ شَأْنٍ مَنَافِعُ». (بحار الأنوار ج ۱۶، ص ۲۳۸).

۲. نحل: ۹۶.

۳. نحل: ۹۹.

یوسف ﷺ سمبل زیبایی

این شعر یکی از شعرهای قیمتی است؛ من شعر خیلی دیدم، با دست خودم هم خیلی شعر نوشتم؛ ایام بیکاری هم در ماشین، در هوایپما، در قطار شعر گفتم، دیوانم هزار و چهل صفحه است، چاپ شده، ولی در این همه شعرها گاهی یک شعرهای عجیب پر قیمتی پیدا می‌شود، یکی اش این است: حُسْنَ يُوسُفَ رَأَ خُوشَّغَلِي حَضْرَتَ يُوسُفَ ﷺ رَأَ مَدَانِيدَ دِيَگَر سمبل زیبایی در بشر یوسف ﷺ است، خدا قلم نقاشی را در او کامل کرده، یک نقشی از او ساخته که زنان مصری در مهمانی زلیخا وقتی در سالن را باز کردند، بالاجبار به یوسف گفتند در مجلس زنانه درباری‌ها بیا و از آن در برو بیرون، نیامد بشینید روبروی خانم‌ها؛ در سن هفده، هجده سالگی؛ چون هفت سال گرفتار این زن بود، از چهارده سالگی تا بیست و یک سالگی؛ فقط رد شد، خانم‌ها همه کارد تیز دست‌شان بود، میوه پوست بکنند بخورند تا یوسف ﷺ وارد سالن شد و برود، چنان زنان از خود بی‌خود شدند که نفهمیدند میوه پوست نمی‌کنند، دست‌هایشان را بریدند، این زیبایی یوسف ﷺ است.

پروردگار خالق زیبایی

حُسْنَ يُوسُفَ ﷺ رَا بِهِ عَالَمَ كَسْ نَدِيدَ، بَارِيكَ اللَّهَ بِهِ شَاعِرَ اِنَّ شِعْرَ حُسْنَ آنَ دَارَدَ كَه
یوسف ﷺ آفرید؛ می‌گوید خودت را معطل یوسف ﷺ نکن، چهره می‌شکند، پیر می‌شود،
می‌رود زیر خاک، برو سراغ زیبایی مطلق و بی‌نهایت آفریننده یوسف ﷺ که همه چیزش
زیاست؛ هدایتش، کتاب‌هایش، انبیائش ﷺ، ائمہ طاله‌رین ﷺ، مسائل اخلاقش، کنار
یوسف ﷺ خودت را معطل نکن، رد شو برو سراغ پروردگار؛ عقل بیشتر از این دیگر میدان
ندارد، تا اینجا ما را می‌آوردم که با مطالعه در وجود زیور بفهمیم که زیور سازنده دارد، خالق
دارد، حالا اسم این خالق چیست؟ صفاتش چیست؟ صفات جلالش کدام است؟ صفات
جمالش کدام است؟ این را باید غیر عقل به ما یاد بدهد، آن که فوق عقل است، خالق عقل
باید در قرآن بگوید من که هستم، صفاتم چیست، صفات جلال و جمالم چیست، باید انبیاء ﷺ
توضیح بدهند که ما خدا را به وسیله خود خدا کاملاً شناختیم، بیاییم بگوییم خدا کیست و



جلسه سوم / عقل‌گرایی افراطی

ائمه علیهم السلام توضیح بدھند و بعد هم به ما بگویند راه را خدا باید نشان تان بدھد و ما راهنمای نشان دادن آن راه هستیم.

صراط مستقیم

در پایان سخنان دیشب شنیدید امام هشتم علیه السلام فرمود: توحید راه است، ولی فرمود: «بِسُّرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا»؛ من راهنمای راه هستم، جاده دلیل می‌خواهد، راهنمایی خواهد؛ آن جاده را خدا برای انسان قرار می‌دهد، اسمش هم صراط مستقیم است؛ ما باید شما را به آن صراط راهنمایی کنیم که کدام است؟ چرا؟ چون که در کنار این صراط میلیون‌ها جاده انحرافی زدن؛ میلیونها.

مکاتب مختلف

اسم نبرم، همه‌اش را هم حفظ نیستم، جاده‌هایی که در هند هندوها از آن عبور می‌کنند به نام جاده زندگی یا اسمش را بگذارید مكتب، اسمش را بگذارید دین هندوی؛ در مجلاتی که از هند مسائل را چاپ کرده بودند تا آن حدود یک میلیارد هندی پانزده میلیون دین دارند، تمامش هم ساختگی است. در ایران هم که خیلی جاده است، این مقداری که من می‌دانم، در کمریند ایران جاده حنفیه، جاده شافعیه، جاده حنبلیه، جاده مالکیه، جاده چشتیه، جاده صوفیه، جاده لائیکیه، جاده ایسم ایسم؛ تمامش جاده ضلالت و گمراهی است.

راهنمای صراط مستقیم

آن جاده‌ای که پروردگار عالم ترسیم کرده به تناسب وجود ما، اسمش صراط مستقیم است؛ راهنمای هم برایش قرار داده، صد و بیست و چهار هزار پیغمبر علیه السلام و دوازده امام و قرآن و خواهران! به خود حضرت حق قسم که خالق ماست! بدون پیغمبر علیه السلام و امام علیه السلام و قرآن هر جاده‌ای را حرکت بکنیم، پایانش دوزخ است؛ یک دانه راه آخرش لقاء الله، رضایت الله، جنت الله است، آن هم صراط مستقیم است، ولی راهنمایی به این راه امام هدایت است.

۱. الأُمَالِي (الصادوق)، ص ۲۳۵.



علیؑ و صراط مستقیم

چهقدر این روایت جالب است! چهقدر پر قیمت است! یک عربی به پیغمبر اسلام ﷺ عرض کرد ما شبانه روز ده بار می‌گوییم: «اَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»؛ این صراط مستقیم چیست؟ سوال خیلی خوبی بود! این راه تعریفش چیست؟ پیغمبر اکرم ﷺ دستش را گذاشت روی شانهٔ امیرالمؤمنین علیؑ که آن وقت بیست و پنج شش سالش بود، فرمود: «هَذَا صِرَاطٌ عَلَيْهِ مُسْتَقِيمٌ»؛ اگر بخواهی بدانی این جاده چیست؟ به آن که در این جاده سلوک کرده، نگاه کن، همهٔ وجود علیؑ صراط مستقیم است؛ اگر بخواهی صراط مستقیم را بفهمی؛ اخلاق علیؑ، رفتار علیؑ، عبادت علیؑ، محبت علیؑ، زبان علیؑ، کار علیؑ، روش علیؑ صراط مستقیم الهی است. بیا کنار امام هدایت در صراط مستقیم قرار بگیر! چهقدر همین صراط مستقیم مهم است که شبانه روز به ما مرد و زن خود پروردگار واجب کرده است ده بار بگوییم: «اَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»، دائم به خودمان تلقین بکنیم و دنبال بکنیم که صراط مستقیم چیست؟ چه راهی است؟

سوغات سفرهای تبلیغی

یک جملهٔ جالی برای تان بگویم! به قول تهرانی‌ها این را از من یادگار داشته باشید؛ من البته برای گردش تا حالا جایی نرفتم؛ برای تبلیغ چند تا کشور شرقی و غربی را رفتم؛ اوکراین، گرجستان، ارمنستان، آذربایجان، ترکیه، اتریش، هلند، سوئیس، ایتالیا، فرانسه، انگلیس، بلژیک، فنلاند، سوئیس، تمام این کشورهای شرقی و غربی را برای تبلیغ رفتم. برادرانم! خواهرا نم! در تمام این کشورها به درخواست خودم ملاقات برایم گذاشتند، در همهٔ کشورها، با کاردینال‌های مسیحی، با رؤسای ارمنه، با رؤسای هندو، با زرتشتی، با لائیک‌ها، با مهم‌ترین رؤسای دانشگاه‌های ایتالیا و هلند و فنلاند، با سران مذاهب در ترکیه، استانبول، در

۱. فاتحه: ۶.
۲. بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۱۵.
۳. همان.



جلسه سوم / عقل‌گرایی افراطی

کشورهای دیگر از برکت قرآن و اهل بیت علیهم السلام تمام این سفرهایم فیلمش هست و سفرنامه‌هایش هم هست؛ با هر رئیس مذهبی و مکتبی تماس گرفتم، یک ساعت، دو ساعت، سه ساعت، بحث کردم، آن‌ها محکوم شدند، جوابی نداشتند به من بدھند، ولی آن‌چه در این ملاقات‌ها برایم مهم بود که به عنوان سوغات بیست ساله این سفرها آوردم، این بود که از خورشید برای دلم روشن‌تر شد که در این جهان غیر از راه قرآن و اهل بیت علیهم السلام جاده‌ها باطل و انحرافی است؛ این هم لطف خاص الهی به من بود که می‌خواست به من کمک بدهد یقین من را بتوان آرمه کند که بچه مسلمان! بچه شیعه! راهت صحیح‌ترین و درست‌ترین راه است و بقیه جاده‌ها باطل است و انحرافی است.

خانم‌ها! دخترخانم‌ها! جاده زهراء علیها السلام که جاده حجاب و عفت و عصمت و پاکی و شوهرداری و تربیت فرزندانی مثل دو امام و زینب کبری علیها السلام است، جاده درستی است؛ جاده‌بی‌حجابی و بدحجابی و مخلوط بودن با مردها در عروسی‌ها و رقص‌های دسته جمعی، جاده‌ی اسرائیل و لندن و واشنگتن است؛ انحرافی است، باطل است، ضرر می‌کنند آن‌هایی که در این جاده هستند. خوش به حال آن‌هایی که از زمان آدم علیه السلام تا امشب سالک صراط مستقیم بودند و از دنیا رفته‌اند؛ بردندا! و خوش به حال آن‌هایی که امروز در کره زمین در صراط مستقیم هستند!

اشعار عرفانی

چو خورشیدی درخشیدند و رفتد	خوش آنان که در این صحنه خاک
در این ویرانه پاشیدند و رفتد	خوش آنان که بذر آدمیت
حساب خویش سنجیدند و رفتد	خوش آنان که در میزان وجودان
نهادند و نلغزیدند و رفتد	خوش آنان که پا در وادی حق
کشیدند و نرنجیدند و رفتد	خوش آنان که بار دوستی را

روضه حضرت علی اصغر علیهم السلام

بچه بودم، می‌دیدم در خانواده‌مان؛ عمه‌هایم، خانوم‌های خانواده، بچه شیرخواره را که می‌خواهند آب بدھند، با قاشق و لیوان و استکان آب نمی‌دادند، یک پنبه تمیزی را در آب نعلبکی



عقل و صراط مستقيم

خیس می‌کردند، دور لب بچه می‌کشیدند؛ شش ماهه ابی عبدالله^ع بیشتر از این آب نمی‌خواست؛ بچه در بغلش داشت پر پر می‌زد. کوفیان این قصد جنگیدن نداشت، این گلوی خشک بریدن نداشت، لاله چینان دست تان بریده باه غنچه نشکفته‌ام چیدن نداشت، این که با من سوی میدان آمده، نیتی جز آب نوشیدن نداشت، با سه شعبه غرق خونش کرده‌اید، آن که حتی تاب بوسیدن نداشت. این قدر بچه از بی‌شیری، بی‌آبی بی‌طاقت بود، نمی‌شد ببوسمش. گریه‌ام دیدید و خنیدید وای، کشتن شش ماهه خنیدن نداشت، دست من بستید و دست افshan شدید، صید کوچ پای کوبیدن نداشت، از چه دادیدش نشان یک‌دیگر، شیرخواره درد خون دیدن نداشت. بچه خون‌آلود را زیر عبا گرفت، برگشت؛ اولین کسی را که صدا زد، خواهرش بود؛ روایت دارد بچه را گذاشت در بغل زینب، خودش روی خاک نشست؛ صدا زد خدایا! این شش ماهه را ذخیره قیامت من قرار بده. با نوک شمشیر یک قبر کوچکی را کند، سریع کار را انجام داد، مادر بچه را نبیند ولی وقتی بچه را در قبر گذاشت، دید صدای رباب^۱ می‌آید: مچین خست لحد تا من بیایم، تماشا رخ اصغر نمایم؛ حسین جان! بگذار من بیایم، ببینم چه بلایی سر بچه‌ام آوردن.

دعا

«اللهم اغفر لَنَا و لِوَالدِّينَا و لِوَالدِّي وَالدِّينَا و لِمَنْ وَجَبَ لَهُ حَقٌّ عَلَيْنَا؛ اللَّهُمَّ أَهْلِكِ اعْدَائَنَا؛ اللَّهُمَّ أَيْدِ قَائِدَنَا؛ اللَّهُمَّ أَيْدِ وَانْصُرْ أَمَامَ زَمَانَنَا؛ اللَّهُمَّ اجْعَلْ عَاقِبَةَ أَمْرَنَا خَيْرًا».



۱. رباب بنت إمرؤ القيس بن عدي، همسر امام حسین^ع و مادر سکینه و علی اصغر (عبد الله رضیع) است. او را زنی عالم و اهل فصاحت و بالاخت معرفی کرده‌اند. رباب در واقعه کربلا حضور داشت و همراه اسیران به شام رفت. وفات وی را نیز پس از واقعه عاشورا در سال ۶۲ هجری قمری و از شدت غصه و اندوه ذکر کرده‌اند.

جلسہ چھارم

جادہ‌های انحرافی

صراطِ مستقیم

خداؤندی که انسان را آفریده و به تمام زوایای وجود او و خواسته‌های او آگاه است، برای این‌که به فرموده خودش در سوره مبارکه نحل در دنیا حیات طبیه به دست بیاورد، یک زندگی که در آن زندگی تبدیل به یک انسان سودمند و با برکت بشود و به قول پیغمبر اکرم ﷺ خیرش به همه برسد و شری برای کسی نداشته باشد، راهی را پیش روی او قرار داد و خود وجود مقدسش آن راه را نام‌گذاری به صراطِ مستقیم کرد.

تجلى اوصاف خداوند در صراطِ مستقیم

جالب این است که در قرآن مجید می‌فرماید این صراطِ مستقیم راه من است، ﴿وَأَنَّهُذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمًا﴾؛ راه من است، منظور راهی است که تجلی علم بی‌نهایت است، تجلی عدل بی‌نهایت است، تجلی حکمت بی‌نهایت است، تجلی حُسن بی‌نهایت است. وقتی که پروردگار مهربان عالم راه را می‌گوید راه خود من است، معنی اش این است که این راه از علم او، رحمت او، لطف او، عدالت او، کرم او و بزرگی او نشأت گرفته است.

راه‌های انحرافی

اما با بودن چنین راهی دزدان راه انسانیت، دشمنان سرسخت بشر، مخالفان حق برای این‌که مردان و زنان را از قرار گرفتن در صراطِ مستقیم محروم کنند، آمدند در جنبِ راه خدا راه‌های انحرافی ساختند و چون سازندگان این راه‌های انحرافی فتوای شان این بود که هر



عقل و صراط مستقیم

حرامی بر شما حلال است و نیازی هم نیست که شما خود را به عنوان عبادت به زحمت بیندازید، با این فتوای هر حرامی حلال است و نیازی هم نیست که شما عبادت کنید.

گرایش به راههای انحرافی

کسانی که تمایلات شهوانی‌شان در آن‌ها غلبه داشت، مشتری این جاده‌های انحرافی شدند. مشتری شدن مردان و زنان نسبت به این جاده‌های انحرافی علت دیگری هم نداشته، به نظر خودشان می‌دیدند در این جاده‌های انحرافی خیلی خوش هستند، مقید و محدود نیستند، به آن‌ها فتوا دادند در این جاده‌های انحرافی ربا حلال است، دزدی حلال است، رشوه حلال است، اختلاس حلال است، زنا حلال است، چشم چرانی حلال است، خوردن مال مردم حلال است، کاری که تمام سالکان جاده‌انحرافی از زمانی که این جاده‌ها ساخته شده تا حالا داشتند.

راههای انحرافی و تخریب انسانیت

اگر ادب حرم و ادب منبر و ادب کلام به من اجازه می‌داد، من یادداشت‌برداری‌هایی که در کشورهای اروپایی از زندگی اروپاییان کردم که زندگانی آمریکایی‌ها هم همین است، چند بخشش را برای تان عرض می‌کردم که در این جاده‌های انحرافی سازندگانش چه فتواهای عجیب و غریبی دارند که تمام این فتواهای تیشه برای تخریب ساختمان انسانیت، ساختمان اخلاق، ساختمان کرامت و ریشه‌کن کردن شجره طبیة آدمیت است. اگر شما به فتواهای هگل، مارکس، نیچه، فروید، دورکاین که در کتاب‌ها هست مراجعه کنید، بُهتان می‌برد که در این جاده‌های انحرافی چه بلاهایی به سر انسان آمد! این مقدمه مطلب، اما یک موضوع بسیار مهمی را برای شما نقل بکنم.

سه جاده انحرافی

شجاعت پیامبر ﷺ

شما برادران و خواهران! امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه و در روایاتی که در کتاب‌های معتبر حدیث است، وقتی پیغمبر اکرم ﷺ را با صفاتشان و ویژگی‌هایشان معرفی

می‌کنند، یک ویژگی پیغمبر ﷺ را این‌گونه بیان می‌کنند، می‌فرمایند: از زمان آدم تا قیامت شجاع‌تر از پیغمبر نیست؛ قدرت روحی حضرت یک قدرت وصفناپذیری است؛ پیغمبر عظیم الشان اسلام ﷺ در شجاعت تک بودند و نمونه نداشتند. معنای شجاعت پیغمبر ﷺ این است که ایشان در شصت و سه سال عمرشان از هیچ حادثه‌ای، پیشامدی جنگی، درگیری، حمله‌ای نترسیدند، حال‌شان تغییر نکرد، حال‌شان در میدان جنگ همان حالی بود که در خانه داشتند، در منزل در امنیت کامل بود، در مسجد یک روح امنی داشت، در کوچه و بازار یک روح بسیار آرامی داشت، در جنگ‌ها هم همان حال را داشتند، مطلقاً از اسلحه و دشمن و حمله و حادثه‌های تلخ نمی‌ترسید.

ترس پیامبر ﷺ از سه جاده انحرافی

اما این پیغمبر که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید شجاع‌ترین انسان است، از زمان آدم تا برپا شدن قیامت نسبت به سه جاده انحرافی که بخشی از اُفت‌شان وارد این سه جاده می‌شوند، به شدت اعلام ترس کردند. از جنگ نترسیدند، از تاریکی‌ها نترسیدند، از هجوم‌ها نترسیدند، از حوادث تلخ نترسیدند، از تهدیدها نترسیدند؛ اما نگاهشان که به آینده امّت بود، اعلام کردند من از سه تا جاده و راه بر امّت برای بعد از خودم در وحشتم، نه این که برای خودش بترسد، برای ما ترسید که با بودن خدا، با بودن صراط مستقیم، با بودن نبّوت خودش، با بودن قرآن، با بودن اهل‌بیت علیهم السلام ما راحت سرمان را بیندازیم پایین و جهّنم برویم. معلوم می‌شود که دیو بدسریت رشت هیولا‌مانند جاده‌های انحرافی، رسول خدا علیه السلام را به شدت ترسانده بود؛ ترس از این‌که راه بهشت را به روی مردم گشوده، مردم با چشم باز به صراط مستقیم الهی پشت بکنند و برای لذت محدود چند روزه عمر کوتاهشان بروند به طرف جهنم، این‌قدر هم بروند که بالاخره بیفتد در جهنم؛ از این ترسیده است.

۱. بحارالأنوار، ج ۱۶، ص ۲۳۱.

آتش جهنم در کلام امام علی

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: اگر کسی با آتش جهنم دردش بیاید، این درد علاجی ندارد، دکتری ندارد این درد را علاج بکند، این درد را باید تا ابد بکشد، آن هم دردی که از آن آتش به بدن انسان می‌رسد، آتشی که خود حضرت علیه السلام در دعای کمیل می‌گوید: «هَذَا مَا لَا تَقُومُ لَهُ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ»^۱؛ آسمان‌ها و زمین تحمل آن آتش را ندارند، حالا با پنجاه شصت کیلو استخوان و گوشت چه کار می‌خواهد بکند؟ قرآن می‌گوید فکر نکنید آدمی که با هفتاد هشتاد کیلو استخوان می‌افتد در جهنم در جا می‌میرد، اصلاً من مرگ را از اهل دوزخ برداشتم، نه نمی‌میرد. در عکس برداری‌ها نشان دادند، خورشید وقتی شعله می‌کشد، گاهی این شعله‌ها قدش شانزده هزار کیلومتر است، حرارت درون خورشید بیست میلیون درجه است، اگر خدا ببرد در جهنم و یک عده‌ای را در خورشید ببریزد، برای شان بهار است؛ اگر کسی اسیر این آتش بشود، آزاد نمی‌شود؛ اگر بیمار این آتش بشود خوب نمی‌شود، «لَا يُفَكُّ أَسِيرُهَا وَ لَا يُبَرَّأُ ضرِبُرُهَا»^۲؛ این را امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گوید که جهنم را می‌دیده، نه این که خبر جهنم را می‌شنیده. ما تمام اخبار خداوند را فقط با گوش می‌شنویم، روی ایمان‌مان هم قبول می‌کنیم؛ ولی امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید هیچ پرده‌ای جلوی چشم من نیست، تمام خبرها را می‌دیده، و دارد خبر می‌دهد که اسیر دوزخ آزاد نمی‌شود، بیمار جهنم هم درمان نمی‌شود.

امت نبوی

پیغمبر ﷺ از این می‌ترسید، در روایت هم می‌گوید بر امّت؛ البته منظورش از امّت تابعان قرآن و اهل‌بیت علیهم السلام است، بقیه که امّتش نیستند، بقیه اسم اسلام را یدک می‌کشند؛ بر امّت می‌ترسم، چون -روایت هم دارد می‌گوید- من از یک عده‌ای که می‌گویند امت من هستند، خیلی بیزار هستم، من آن‌ها را به امّت بودن قبول ندارم.

«ثَلَاثٌ أَخَافُهُنَّ عَلَى أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي»^۱؛ سه جاده است که من بر افتم برای بعد از خودم در ترس هستم، در بیم هستم، در وحشت هستم؛ ترسش فقط برای این که امت با بودن همه حقایق، با بودن توحید، با بودن نبوت، با بودن امامت، با بودن قرآن، با بودن راهنمایی، با بودن راه صراط الهی را رها کنند بیایند در جاده‌های انحرافی، آخرش هم سر از جهنم در بیاورند.

اخلاق انحرافی و دوزخی شدن انسان

خیلی عجیب است! گاهی در روایات مان و در قرآن آمده، گاهی یک دانه اخلاق انحرافی صدر رصد آدم را دوزخی می‌کند؛ آیه صد و هشتاد سوره آل عمران «وَلَا يَحْسَبَنَ الَّذِينَ يَتَخَلَّوْنَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرٌ لَهُمْ بَلَى هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَيْطَنُوْنَ مَا يَتَخَلَّوْنَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۲؛ یک دانه گناه، می‌گوید ثروتمندی که نسبت به هزینه کردن ثروتش برای خدمت به دین، خدمت به مردم، خدمت به اقوامش بخیل است، جمع می‌کند تا بمیرد، همین یک دانه گناه را هم دارد، نمازش را خوانده، روزه‌اش را گرفته، روضه‌اش را رفته، زیارت‌ش را آمده؛ ولی یک دانه گناه دارد که بخل است، پروردگار می‌فرماید این بخیلان خیال نکنند بخل خیرشان است، نه؛ بخل برای آن‌ها ضرر دارد، ضررش هم این است که روز قیامت تمام ثروتی که در دنیا از آن‌ها باقی ماند، من این‌ها را تبدیل به گردنبند فلزی می‌کنم می‌اندازم به گردنشان، فلزی که آتش خالی است، تا ابد این گردنبند فلزی در گردنش است. یک گناه گاهی آدم را دوزخی می‌کند، یک گناه حسد گاهی آدم را دوزخی می‌کند، یک گناه تکبر در برابر پروردگار آدم را دوزخی می‌کند، چه برسد به این که آدم وارد جاده انحرافی شود و به فتوای سازندگان جاده انحرافی عمل کند که هر حرامی را بر انسان حلال می‌داند، آن دیگر چه دوزخی می‌خواهد برای انسان ایجاد بکند!

«ثَلَاثٌ أَخَافُهُنَّ عَلَى أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي»^۳، سه جاده است که من را برای افتم برای بعد از مرگ خودم ترسیده‌ام؛ خیلی جالب است که این سه جاده زمان خودش یا نبوده یا خیلی

۱. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثَلَاثٌ أَخَافُهُنَّ عَلَى أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي الصَّالَةُ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ وَ مَصَّالَةُ الْفِتْنَ وَ شَهْوَةُ الْبَطْنِ وَ الْفَرْجُ». (الکافی ط-دارالحدیث، ج ۳، ص ۲۰۵)

۲. آل عمران: ۱۸۰.

۳. الکافی (ط-دارالحدیث)، ج ۳، ص ۲۰۵.



عقل و صراط مستقیم

ضعیف بوده، مشتری نداشته؛ اما الان این سه تا جاده عجیب مشتری دارد، درصد بالای مشتری آن زیاد است.

الف. جابه‌جایی هدایت به گمراهی

اما جاده اول «الصَّلَالَةُ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ»؛ این که عرض کردم با بودن خداوند و قرآن و پیغمبر ﷺ و ائمه علیهم السلام همین است که این‌ها خدا را می‌دانستند، قرآن را می‌دانستند، پیغمبر ﷺ و ائمه علیهم السلام را می‌دانستند، ترسم از این است که این‌ها را از زندگی حذف بکنند و بروند در راه گمراهی یا بروند مسیحی بشوند، یا یهودی بشوند یا لاتیک بشوند یا بهائی بشوند یا غربی بشوند؛ گمراهی بعد از معرفت، این بزرگ‌ترین خیانتی است که انسان به خودش می‌کند، این جابه‌جایی خیلی گناه سنگینی است که آدم پروردگار را حذف کند، قرآن را حذف کند، پیغمبر ﷺ را حذف کند، ائمه علیهم السلام را حذف کند و به جایش مسیحیت صهیونیست مسلک را بگذارد، بهائیت را بگذارد، زرتشتیت را بگذارد، کورش‌گری را بگذارد، خشایارگری را بگذارد، غربی‌گری را بگذارد، صهیونیست‌گری را بگذارد.

جابه‌جایی یهودیان

باید طلای بیست و چهار عیار را با حلی زرد زنگ زده در زندگی جابه‌جا کند، باید بهشتی را در زندگی با دوزخ بی‌دینی جابه‌جا بکند؛ این جابه‌جایی خیلی گناه بزرگی است و اولین بار هم این جابه‌جایی کار یهود بوده، خیلی جابه‌جایی‌ها انجام دادند.

بیع با ربا

مثالاً پروردگار عالم از اول اعلام کرده: **﴿أَحَلَ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَمَ الرِّبَا﴾**؛ من خرید و فروش را برای شما حلال کردم؛ کشاورز است می‌کارد، محصولش را می‌فروشد، حلال است؛ یکی

۱. الکافی (ط-دارالحدیث)، ج ۳، ص ۲۰۵.

۲. بقره: ۲۷۵.



هم می‌آید می‌خرد، حلال است؛ صنعت‌گر است، آثار صنعتی را می‌فروشد، حلال است؛ یکی هم می‌آید می‌خرد، حلال است؛ هر دو دارند کار می‌کنند، ولی می‌فرماید: ربا را حرام کردم، یک کسی بباید میلیارد‌ها تومان پول را تقسیم بکند بین کسانی که نیاز دارند و دو برابر سه برابر ضمانت بگیرد و ماه به ماه بدون این که از پول قرض گرفته کم شود، پول بگیرد از مردم و به قول قدیمی‌ها خون‌خوری کند و بعد هم طرف نتواند قرضش را بدهد، تمام آن ضمانت‌ها را که خانه‌اش است، باغش است، کارخانه‌اش است، ملکش است، بردارد ببرد. اما یهودی‌ها آمدند بیع را با ربا جابه‌جا کردند و آمدند گفتند: «إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا»^۱؛ ربا هم یک داد و ستد است، برای چه خدا می‌گوید: حرام است؟ می‌دهم و می‌گیرم، این هم یک نوع بیع است؛ این جابجایی است.

مائده آسمانی با عدس و سیر و پیاز

قرآن می‌گوید مائده آسمانی را با عدس و سیر و پیاز جابه‌جا کردند. یک نفر بباید -مرد یا زن- البته برای لذت‌بری چند روزه، چون هیچ علتی دیگر ندارد، عاملش لذت‌گرایی است، می‌خواهد خوش باشد می‌بیند اگر بخواهد متدين بماند، باید مقید باشد، مقید باشد به این که مرتکب حرام نشود، مرتکب عمل خلاف نشود، نزدده، نبرد، پایمال نکند؛ ولی در این جاده گمراهی همه چیز حلال است، رها بکند با چشم باز حق را و باطل را انتخاب کند؛ پیغمبر می‌گوید من از این می‌ترسم، این بلا سر امتش هم آمد.

جابه‌جایی هدایت و گمراهی در ایران

ما تا دویست سال پیش اکثرمان شیعه بودیم، اکثرمان اهل خدا بودیم، اکثرمان اهل اهل‌بیت علیه السلام بودیم، اکثرمان اهل دین بودیم، اکثرمان اهل حجاب بودیم، اکثرمان اهل رعایت حلال و حرام بودیم؛ اما همین شیعه داخلی این کشور از دویست سال پیش بهائی شد، کمونیست شد، غرب‌زده شد، یهودی شد، مسیحی شد، توده‌ای شد، لائیک شد، این

۱. بقره: ۲۷۵



عقل و صراط مستقیم

همانی بوده که پیغمبر ﷺ خبر داده نسبت به آینده که من را به وحشت انداخت و واى به حال کسی که قیامت پیغمبر ﷺ جلویش را بگیرد و بگوید تو من را ترساندی، تو دل من را سوزاندی، تو من را رنجیده کردی، تو من را ناراحت کردی.

داستان ناراحتی امام علیؑ از براء بن عازب

یک غذایی برای پیغمبر ﷺ اوردن، یک آقایی آدم خوبی هم بود به نام براء بن عازب، قبل از این که پیغمبر ﷺ دست به غذا ببرد براء یا براء یک لقمه از آن ظرف برداشت خورد، امیرالمؤمنین علیؑ فرمود کار درستی نکردی، قبل از این که پیغمبر ﷺ دست به غذا ببرد تو چرا جسارت کردی و در خوردن غذا عجله کردی؟ براء برگشت به پیغمبر ﷺ گفت هیچ جا نشد که این علیؑ دخالت در کار ما نکند، چه کار دارد به تو؟ من دلم خواست یک لقمه از این ظرف بخورم. امیرالمؤمنین علیؑ بلند شد رفت در قبا، پیغمبر ﷺ هم دیگر کاری نداشتند، بلند شدند رفتد، بعد خبر آوردن برای پیغمبر ﷺ که براء مُرد، آدم خوبی هم بوده؛ یا رسول الله! بیایید، مسلمان‌ها هم جمع هستند، نمازش را بخوانید ببریم دفنش کنیم؛ پیغمبر ﷺ فرمود: علیؑ از او دل گیر شد، تمام درهای رحمت خدا به رویش بسته است، من نماز نمی‌خوانم.

یک رنجاندن امیرالمؤمنین علیؑ، حالا من بشینم ربا بخورم، زنا کنم، عرق بخورم، عروسی‌های مختلط مرد و زن راه بیندازم؛ قرآن می‌گوید: پرونده‌تان دائم به پیغمبر ﷺ ارائه می‌شود، چه دلی از او بسوزد! آن وقت چه در رحمتی به روی من باز خواهد شد؟ پیغمبر ﷺ فرمود: یکی بروید ده قبا علیؑ را بیاورد؛ یک نفر رفت امیرالمؤمنین علیؑ را آورد؛ پیغمبر ﷺ فرمود: علیؑ جان! چون این تو را ناراحت کرده، نماز من برای او هیچ اثری ندارد، تمام درهای رحمت به رویش بسته است؛ امیرالمؤمنین علیؑ عرض کرد یا رسول الله! دلم نمی‌خواهد به خاطر من گرفتار باشد، من از او راضی شدم. پیغمبر ﷺ فرمود: صف بیندید من نمازش را بخوانم، یک رنجاندن دل علیؑ؛ اما آدم چهل سال پنجاه سال، دین خدا و پیغمبر ﷺ و قرآن را رها

کند در گمراهی برود؛ برود در این کلیساها خانگی مسیحی بشود، یهودی بشود، زرتشتی بشود، آتشپرست بشود، دو روز برود هند و برگردد سای بابایی بشود، گاوپرست شود، گمراهی بعد از معرفت؛ این یک مورد.

ب. فتنه‌های لغزان‌کننده

اما جاده دوم؛ من روایت را به تناسب زمان معنا می‌کنم، چون پیغمبر ﷺ حرف‌های شان مثل قرآن محدود به زمان خودشان نبوده، قرآن و کلام پیغمبر ﷺ و ائمه علیهم السلام جهانی است تا روز قیامت. دومین جاده انحرافی «مَضَّلَاتُ الْفِتْنَ»؛ فتنه‌هایی که امّت را دچار لغش می‌کند که این‌ها هم در روزگار ما کم نیست؛ بدترین و آلوده‌ترین و مخرب‌ترین فتنه همین ماهواره‌ها هستند و همین همراه‌هایی که تمام مراکز فساد را تا آغوش آدم آورده‌اند، تا کنار بستر خواب مردم آورده‌اند؛ این یک نمونه از فتنه‌های گمراه لغش‌دهنده است که آدم را بلغزاند؛ مسلمان بماند ولی دیگر نماز نخواند، دیگر روزه نگیرد، دیگر حجاب نداشته باشد. این‌جا نمی‌گوید گمراهی، می‌گوید: لغزیدن؛ این‌که آدم چپ کند، اما آیا مسلمانی که بلغزد و چپ کند واقعاً دینش می‌ماند؟ خیلی به نظر مشکل می‌آید که با این لغش‌ها دین آدم سالم بماند.

ج. شهوت شکم و انحراف جنسی

اما سومین جاده انحرافی که غوغای دارد می‌کند در کره زمین و متأسفانه در کشور خودمان، «شَهْوَةُ الْبَطْنِ وَ الْفُرْجِ»^۱؛ باز بودن راه شکم که دهان است به روی هر لقمة حرامی، این انحراف در غذاست، به روی هر حرامی که مردم بعد از من، من را ترسانند که دچار حرام‌خوری بشوند؛ حالا ممکن است در مملکت ما آزاد نباشد، اما یواشکی گوشت‌های حرام به فروش می‌رسد، یواشکی مشروبات داخلی و خارجی، گاهی هم آشکار به فروش می‌رسد،

۱. الکافی (طـ-دارالحدیث)، جـ ۳، صـ ۲۰۵.

۲. همان.

یواشکی گوشت‌هایی که خارجی‌ها عادت کردند به خوردن؛ گوشت قورباغه، گوشت خرچنگ این‌ها را امت من بخورند. بعد هم دچار جاده انحرافی شهوت جنسی بشوند که من حالا شرمم می‌آید گناهان جنسی را روی منبر توضیح بدhem؛ معروفش زنا است، یک چیز دیگری هم که در خارج قانونی کردند و ما خبرش را داریم، هم‌جنس‌گرایی است؛ ازدواج زن با زن، دختر با دختر، مرد با مرد، البته آن‌ها از این مرز هم رد شدند، رد شدند از این مرز. من جزو یادداشت‌هایی که برداشتمن در انگلیس که بودم، این یادداشت را نوشتمن؛ بعضی از دختران انگلیسی با سگ نر ازدواج می‌کنند و جوان‌ها با سگ ماده. رد شدند از زنا و هم‌جنس‌گرایی، گناهانی را اختراع کردند که از کثیف شدن و آلوده شدن بشر مو به تن آدم راست می‌شود. این را پیغمبر ﷺ می‌گوید: می‌ترسم؛ حق هم دارد بترسد که روز قیامت بایستد ببیند یک مشت مرد و زن امتش به خاطر رفتمن در جاده گمراهی، در جاده فتنه‌ها، در جاده خوردن حرام، در جاده شهوت جنسی حرام دارند جلوی چشم‌ش می‌روند جهنم و حق شفاعت هم ندارد. از آن روزی که ما را آفریدی، به غیر از معصیت چیزی ندیدی، خداوند! به حق هشت و چارت، زِ ما بگذر شتر دیدی، ندیدی.

روضه وداع امام حسین ﷺ با حضرت سکینه

اسب‌های عربی تیزه‌وشند؛ آخرین لحظاتی است که أبي عبدالله ﷺ می‌خواهد برود میدان، با همه خداحفظی کرد، نشست روی اسب، با پای مبارکش یک نهیب با محبتی زیر شکم اسب زد، اسب به جای این که خیز بردارد، امام دیدند اسب اصلاً حرکت نمی‌کند، روی گردن اسب خم شدند، ببینید چه مانعی جلوی اسب است؟ دیدند دختر سیزده ساله‌اش سکینه^۱

۱. سُكينه دختر امام حسین ﷺ و رباب بنت امرؤ القيس از حاضران در واقعه کربلا و اسیران کربلا بود که پس از شهادت پدرش با کاروان اسیران به کوفه و شام برده شد. سکینه از پدرش روایاتی نقل کرده و بر اساس گزارشات تاریخی اشعار برخی از شاعران عرب را داوری می‌کرده و اشعاری در رثای امام حسین ﷺ سروده است. مورخان درباره ازدواج و زمان و مکان درگذشت سکینه اختلاف نظر دارند. محل دفن او را مدینه، مصر و دمشق گفته‌اند.



جلسه چهارم / جاده‌های انحرافی

دست انداخته به دست اسب، او نمی‌گذارد ذوالجناح حرکت کند. این پدر مهربان، پدر عاشق، پدری که کانون مهر و عاطفه بود پیاده شد، روی زمین نشست، دختر را روی دامن نشاند، دختر دارد مثل ابر بهار اشک می‌ریزد، با محبت به بابا گفت: بابا! از صبح که به میدان می‌رفتی، برمی‌گشتی، این بار هم که داری می‌روی، برمی‌گردی، فرمود: نه عزیزم! دیگر برنمی‌گردم؛ گفت: بابا! حالا که می‌خواهی بروی و برنگردی، می‌شود من یک درخواست کنم؟ آره عزیزدلم! بگو! بابا قبل از این که به میدان بروی، خودت بیا ما را به مدینه برگردان! بابا بعد از تو نمی‌خواهیم هم‌سفر شمر^۱ و خولی^۲ و سنان^۳ و عمر بن سعد^۴ باشیم.

۱. شمر بن ذی‌الجوشَن (کشته شده در عق)، از تابعین و از فرماندهان سپاه عمر بن سعد در واقعه کربلا که به سبب تأثیرگذاری اش در این واقعه، از چهره‌های منفور نزد شیعیان است. از جمله اقدامات او در واقعه کربلا زمینه‌سازی شهادت مسلم بن عقيل، برافروختن آتش جنگ در روز عاشورا، فرماندهی جناح چپ لشکر عمر بن سعد، به شهادت رساندن امام حسین^{علیهم السلام}، حمله به خیمه‌ها و تلاش برای شهید کردن امام سجاد^{علیهم السلام} است.
۲. خولی بن یزید آصبه‌ی آیادی دارمی (کشته شده در سال ۶۶ قمری)، از لشکریان عمر بن سعد در واقعه کربلا است که روز عاشورا در شهادت امام حسین^{علیهم السلام}، عثمان بن علی^{علیهم السلام} و جعفر بن علی^{علیهم السلام} نقش داشت. وی پس از شهادت امام حسین^{علیهم السلام} به دستور عمر بن سعد، به همراه حمید بن مسلم از دی سر امام حسین^{علیهم السلام} را نزد ابن زیاد برند؛ اما چون شبان گاه قصر بسته بود، آن را با خود به منزل برد که این امر اعتراض همسرش را در پی داشت. این واقعه در سوگواری شیعیان و در روضهٔ تئور خولی نقل می‌شود.
۳. سنان بن آنس بن عَمْرُو نَحْمَى از لشکریان عمر بن سعد در واقعه عاشورا که بنا بر برخی نقل‌ها، سر حسین بن علی^{علیهم السلام} را از تن جدا کرد. برخی کتاب‌های تاریخی سنان را جنگجو و شاعری سبک‌سر و مجنون دانسته‌اند. او که به عنوان یکی از قاتلان اصلی امام حسین^{علیهم السلام} شناخته می‌شد، پس از واقعه عاشورا زندگی پنهانی در پیش گرفت و پس از قیام مختار ثقی، از کوفه خارج شد و به بصره و اطراف آن گریخت. در برخی منابع آمده است سنان به دست یاران مختار کشته شد.
۴. عمر بن سعد بن ابی‌وقاص معروف به عمر سعد و این سعد (کشته شده در ۶۵ یا ۶۶ یا ۷۷ عق)، فرمانده سپاه عبیدالله بن زیاد در واقعه کربلا بوده است. گفته‌اند قرار بود راهی ری شود و حکومت آن‌جا را در دست گیرد ولی ابن زیاد، اعطای حکومت ری به او را مشروط به رویارویی با امام حسین^{علیهم السلام} کرد. عمر بن سعد با لشکر چهار هزار نفری به کربلا رفت. او نخستین تیر جنگ را به سوی حسین^{علیهم السلام} و یارانش رها کرد و پس از شهادت امام حسین^{علیهم السلام} و یارانش دستور داد بر بدن آنان اسب بتازند. این سعد به حکومت ری نرسید و در سال ۶۶ ق به دست مختار ثقی کشته شد. او از شخصیت‌های منفور نزد شیعیان بوده و در زیارت عاشورا لعن شده است.



عقل و صراط مستقيم

ابی عبدالله علیه السلام یک ضرب المثل عربی زد: «لُفْ تُرَكَ الْقَطَاةَ لَنَامَ»؛ دخترم! تمام درها را به رویم بستند؛ دخترم! امکان این که شما را خودم برگردانم، وجود ندارد؛ دخترم! تو از من یک درخواست کردی و بابا نشد جوابت را بددهد، عزیزدلم! حالا من از تو یک درخواست دارم، از روی دامن بلند شو! دست انداخت گردن ابی عبدالله علیه السلام، صورت بابا را بوسید، سر بابا را روی سینه گذاشت، بابا! از من چه میخواهی برایت انجام بدhem؟ عزیزدلم! آن چه از تو میخواهم این است که این قدر مقابل من اشک نریز؛ سکینه جان! گریه تو دارد دل مرا آتش میزند. «لَا تُحْرِقِي قَلْبِي بِدَمْعِكِ حَسْرَةً، مَاذَا مِنِّي الرُّوحُ فِي جُحْمَانِي».^۱ دیگر بابا را ندید، تا وقتی دید عمه‌اش یک بدن قطعه قطعه را روی دامن گذاشته، زار زار دارد گریه می‌کند، آمد جلو گفت: «عمتی! هذا نعش من؟»^۲؛ عمه! این بدن کیست؟ عمه جان! این بدن ببابایت حسین علیه السلام است.

دعا

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنَا وَلِوَالِدِنَا وَلِوَالِدِنَاهَا وَلِمَنْ وَجَبَ لَهُ حَقٌّ عَلَيْنَا! اللَّهُمَّ أَهْلِكْ أَعْدَائِنَا!
واشْفِ مَرْضَانَا! أَيْدِ وَانصُرْ أَمَامَ زَمَانَا! وَاجْعَلْ عَاقِبَةَ أَمْرَنَا خَيْرًا!»

-
۱. الإرشاد، ج ۲، ص ۹۳.
 ۲. مناقب آل أبي طالب، ج ۴، ص ۱۰۹.
 ۳. معالى السبطين، ج ۲، ص ۵۰..



جلسہ پنجم

صراط مستقیم

مقدمه

در کلام بسیار مهم رسول خدا در جلسه قبل شنیدید پیغمبر عظیم الشأن ﷺ فرمودند: من برای امتم بعد از مرگ خودم می‌ترسم که دچار سه راه انحرافی بشوند؛ سه راهی که اگر در آن قرار بگیرند، به راه مستقیم برنگردند، توبه نکنند، ضررهاي حرکت در آن سه جاده را جبران نکنند، علاوه بر خسارت‌های سنگینی که در دنیا بر آن‌ها وارد می‌شود، آخرت هم از انتقام خدا، عذاب خدا نجات ندارند.

چگونگی ایجاد جاده‌های انحرافی

جاده‌های انحرافی چگونه پدید آمده؟ همهٔ ما ایمان به قرآن داریم، یقین به کتاب خدا داریم، می‌دانیم که قرآن مجید وحی پروردگار است، خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿وَإِنَّ اللَّهَ أَطْيَاطِنَّ
لَيْوُحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيَعْجَدُوا كُفَّارٌ﴾.^۱

معنای شیطان

ابتدا شیطان را از نظر لغت و قرآن کریم برای تان توضیح بدهم، بعد آیهٔ شریفه را معنا کنم. کلمهٔ شیطان اسم عام‌است، ابليس اسم خاص است؛ قرآن کریم ابليس را یک نفر معرفی می‌کند و آن کسی است که در خلقت آدم با پروردگار عالم درگیر شد، خداوند متعال به همهٔ فرشتگان فرمان داد: وقتی به آدم روح دمیدم؛ سجده کنید، همه سجده کردند، ﴿إِلَّا إِبْلِيسَ



أَبِي وَاسْتَكْبَرُوكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ^۱، ابليس که از ملائکه نبود، از جنس فرشتگان نبود، در آیه دیگر در قرآن می‌فرماید: ﴿كَانَ مِنَ الْجِنِّ﴾^۲; از گروه یک موجودات ناپیدا بود ولی باقیش بافت فرشته نبود. دستور خدا را رد کرد و در برابر دستور خدا به سجده به آدم تکبر کرد و سجده نکرد؛ تکبر در برابر دستور خدا او را ملعون کرد، مذحور^۳ کرد، مذؤوم^۴ کرد، رجیم^۵ کرد و دوزخی کرد، البته این جریمه‌ها فقط برای ابليس نیست؛ هر مردی، هر زنی، هر جنی در برابر فرمان‌های پروردگار سرپیچی کند، تکبر کند، عمل نکند به خواسته پروردگار همین بلاها به سرش می‌آید؛ چون از دستور خدا سرپیچی کرد، خداوند متعال کلمه شیطان را هم در او به کار برد. شیطان به معنای عصیان‌گر، رو برگردان از دستور خدا، متکبر در برابر پروردگار، موجودی که شرارت دارد، شر دارد، کارش فقط ضربه زدن به انسان است؛ چه از راه مادیت، چه از راه معنویت. تعداد شیاطین برای ما روشن نیست و بیشتر شیاطین هم در انسان‌ها هستند، یک آدم‌هایی وجود دارند که گمراهنده، گمراه‌کننده هستند، شر هستند، عصیان‌گر هستند، طغیان‌گر هستند، ضررزننده هستند که ممکن است این شیطان همسر یک خانم باشد، خانم یک مرد باشد، برادر آدم باشد، رفیق آدم باشد، معلم آدم باشد، هر کسی که این خصوصیت‌ها را دارد، ضربه‌زن است، شر است، گمراه است، طغیان‌گر است؛ اسمش شیطان است به اسم عامّ ولی ممکن است اسم شناسنامه‌ای او ایرانی باشد، عربی باشد، اروپایی باشد، آمریکایی باشد؛ این خصوصیت‌ها در هر کسی باشد، شیطان است.

اختراع و القای باطل

این شیاطین به اصطلاح درجه‌بندی دارند، درجه‌های بالای شان که زرنگ هستند، هنرمند هستند، درس خواننده هستند، ابزار هم در اختیار دارند، قرآن مجید می‌گوید: **يُوحِي بِعَظَمَهُمْ**



۱. بقره: ۳۴.

۲. کهف: ۵۰.

۳. مترود؛ آن که به عنف رانده و دور کرده شده باشد. (لغتنامه دهخدا)

۴. خرد و حقیر داشته شده. (لغتنامه دهخدا)

۵. رانده شده. (فرهنگ فارسی عمید)

إِلَى بَعْضٍ رُّخْرُفَ الْقَوْلِ^۱؛ به دوستداران شان باطل را القا می‌کنند. باطل هم یک باطل نیست؛ گاپرستی در هند یک باطل است، بتپرستی در ژاپن یک باطل است، مکتب کاپیتالیسم آمریکا یک باطل است، مکتب کمونیسم قبل از شوروی یک باطل بود؛ این‌ها هر کدام هم شیاطین دارند، می‌نشینند طرح می‌ریزند و یک جاده‌ای را اختراع می‌کنند، **رُخْرُفَ الْقَوْلِ**^۲؛ ارائه می‌کنند و جمیعت‌های زیادی را دنبال خودشان می‌کشند و بیشترین بدنه راهشان هم اباوه‌گری است؛ می‌گویند شراب‌خوری حلال است، خوک‌خوری حلال است، ازدواج بامحaram حلال است، زنا و ربا حلال است، غارت معادن کشورها حلال است، بردن نفت و طلا و سنگ‌های قیمتی ملت‌های آفریقا که قدرت دفاع ندارند، حلال است، کشنن مردم عراق و یمن و افغانستان حلال است، رؤسای سازنده این جاده‌ها را پروردگار فرموده شیاطین، **شیاطینَ الْإِنْسَانِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمُ إِلَى بَعْضٍ رُّخْرُفَ الْقَوْلِ**^۳.

دعوت شیاطین به باطل

بنابراین اگر من مسلمان، زن مسلمان، جوان مسلمان، پیر مسلمان، شهری و دهاتی مسلمان، دانشمند و عالمی مسلمان از صراط مستقیم الهی دست بکشد و به علل مادی یا شهوانی وارد جاده‌های غیر صراط مستقیم بشود، خود را با همه وجود و زن و بچه‌اش را تسليیم شیاطین کرده و این شیاطین هم در آیه بیست و دوم سوره ابراهیم^۴ است که روز قیامت در محضر پروردگار به اولیای شان اعلام می‌کنند گمراهی شما هیچ ربطی به ما ندارد؛ عرق خوردید، ورق بازی کردید، زنا کردید، ربا خوردید، آدم کشتید، ظلم کردید، بی‌حجاب

۱. انعام: ۱۱۲.

۲. انعام: ۱۱۲.

۳. انعام: ۱۱۲.

۴. «وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَهَا قُصْبَى الْأَمْرِ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْمُقْرَبَةِ وَوَعَدْتُكُمْ فَآخْلَقْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُنُّكُمْ فَلَا تَكُونُونِي وَلَوْمُوا أَنْفَسَكُمْ مَا أَنْتُمْ بِهِ مُصْرِخُونَ وَمَا أَنْتُمْ بِهِ مُصْرِخُينَ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا آتَشَرْكَمُونَ مِنْ قَبْلِ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (ابراهیم: ۲۲)



عقل و صراط مستقیم

شدید، روابط نامشروع برقرار کردید، به ما ربطی ندارد، الا این که ما شما را به هر گناهی و به هر انحرافی دعوت کردیم، شما هم دعوت ما را اجابت کردید ولی ما قدرت نداشتیم که شما را مجبور به قبول گمراهی کنیم، شما با آزادی و اختیار خودتان گمراهی را قبول کردید. امشب حتماً آیه ۲۲ سوره ابراهیم را با یک قرآنی که ترجمه روشن و روان و واضح دارد بخوانید؛ ببینید گفتگوی سازندگان و مخترعاً جاده‌های انحرافی با منحرفانی که دعوت‌شان را قبول کردند، چه گفتگوی عجیب و غریبی است!

سالکان صراط مستقیم

همهٔ جاده‌های غیر صراط مستقیم ابلیسی است، شیطانی است، اما راهی که پروردگار عالم ترسیم کرده است؛ پروردگار مهربان، عالم، رحیم، وَدُود، کریم، محسن، معطی، قدوس، نور، این قابل پیروی است. در این جاده باید راه افتاد و حرکت کرد تا عمر به پایان برسد. این جاده را ببینید، در همین کره زمین چه کسانی سالک آن بودند؟ ما وقتی که به آیات قرآن مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم روندگان در این جاده عاقل‌ترین، آگاه‌ترین، بیدارترین، پاک‌ترین و درست‌کارترین انسان‌ها بودند؛ انصاف این است که ما هم دنبال آن‌ها راه بیفتیم، بی‌انصافی و نامردی و ناجوانمردی و جهل و شقاوت این است که ما دست از صراط مستقیم برداریم و برویم در جاده‌ایی که شیاطین ساختند و آن شیاطین قوانینش را تدوین کردند، چه کسانی در این جاده مستقیم الهی بودند؟

نعمت معنوی

ما در نماز می‌خوانیم، امشب هم خواندیم، از اول تکلیف‌مان هم خواندیم، ان شاء الله تا روز آخر عمرمان هم می‌خوانیم که صراط مستقیم صراطی است که «صِرَاطُ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ»^۱ است؛ در این راه کسانی سالک بودند که تو به آنان هر نوع نعمت معنوی عنایت کردی، نه نعمت مادی؛ خربزه و هندوانه و تخم مرغ و کباب و

۱. فاتحه: ۷



برنج و سبزیجات و حبوبات را که الان به کل مردم عالم دارد می‌دهد؛ این «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» نعمتی که به آن‌ها داده یک نعمت معنوی است، نعمت وجودان، نعمت انصاف، نعمت بیداری، نعمت علم، نعمت خردورزی، نعمت ایمان، نعمت عمل صالح، نعمت اخلاق حسنی که این‌ها ابدًا مورد خشم تو قرار نگرفتند و یک قدم در گمراهی نگذاشتند. این «غَيْرُ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ»؛ دو صفت سلبی است برای «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»؛ آیه شریفه سه گروه را نمی‌گوید، یک گروه «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»، یک گروه «مَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ»؛ یک گروه «وَ لَا الضَّالِّينَ»؛ نه این‌گونه نیست؛ یک گروه هستند «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»ی که مورد خشم تو قرار نگرفتند؛ چون کاری نکردند که به آن‌ها غصب کنی، «وَ لَا الضَّالِّينَ»؛ و در جاده گمراهی نیافتادند، این «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرُ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ»؛ در آیه که بیان نشده چه کسانی هستند؛ واقعاً چه کسانی هستند؟

بیان معنای «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»

این داستان می‌گوید این‌ها کیانند؛ یک جوانی یک روز با چهره غمناک، محزون، غصه‌دار در مسجد نشسته بود، وجود مبارک رسول خدا^{صلوات‌الله‌علی‌ہی} اصلاً انسان بی‌تفاوی نبود، تا قیافه این جوان را دید، به او گفت: چه شده؟ گفت: یا رسول الله! امروز نشسته بودم فکر آخرتم را می‌کردم، به این‌جا رسید فکرم که اگر در قیامت خداوند من را ببرد بهشت، جای تو کجا جای من کجا؟! آن مقامی که وجود مقدس تو در بهشت دارد، ابدًا من ندارم؛ من در بهشت نمی‌توانم تو را ببینم، دارم غصه آن‌جا را می‌خورم؛ اگر من را ببرند جهنم که ابدًا دیگر تو را نمی‌توانم ببینم، من ناراحت هستم؛ بارک الله! به جوانی که فکر آینده‌اش است، فکر قیامتش است، چه قدر هم زیبا فکر می‌کند! اگر من را ببرند بهشت، درجات تو جایی است که من نمی‌توانم تو را ببینم، ببرند جهنم هم که تمام درهای فیوضات به رویم بسته است، پس من از دو طرف آدم بدختی هستم، چرا غصه نخورم؟! چه قدر این جوان مورد محبت پروردگار بود که وقتی حرفش با پیغمبر^{صلوات‌الله‌علی‌ہی} تمام شد، جبرائیل بر پیغمبر^{صلوات‌الله‌علی‌ہی} نازل شد، آیه شصت و نهم سوره نساء را آورد که پروردگار عالم «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» سوره حمد را



در این آیه شصت و نهم معنا کرده، «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»؛ سوره حمد را شناسانده، چه آیه شادکننده‌ای است!

همراهی با چهار گروه در بهشت

﴿وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ﴾؛ هر کسی، هر کسی استشنا ندارد؛ سیاه و سفید و شهری و دهاتی و مرد و زن، هر کسی تا آخر عمرش تحمل کند اطاعت از خدا و پیغمبر ﷺ را، این تحمل خیلی نعمت مهمی است که من تحمل داشته باشم هر روز صبح بلند شوم به اطاعت از خدا دو رکعت نماز بخوانم؛ ظهر در اوج کارم، هشت رکعت نماز بخوانم؛ مغرب و عشا با خستگی از روز هفت رکعت نماز بخوانم. یک ماه در ماه رمضان در گرمای تیر روزه بگیرم؛ بلند شوم دنیال حل مشکل مردم بروم؛ تحمل خیلی نعمت است! حوصله خیلی نعمت است! بی حوصلگی، بی تحملی عذاب است و شیطانی است. **﴿وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ﴾**؛ هر کسی اطاعت کردن از خدا و پیغمبر ﷺ را تحمل کند، **﴿فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾**^۱؛ من زلف کسانی که اطاعت از خدا و پیغمبر ﷺ را تحمل کنند به چهار گروه در بهشت گره می‌زنم، **«فَأُولَئِكَ»**؛ اطاعت کنندگان از خدا و پیغمبر ﷺ در بهشت معیت دارند با چهار گروه، **«مِنَ النَّبِيِّنَ»**؛ این‌ها انعمت علیهم هستند، **«وَالصَّدِيقِينَ»**؛ این‌ها انعمت علیهم هستند، **«وَ الشُّهَدَاءِ»**؛ این‌ها انعمت علیهم هستند، **«وَ الصَّالِحِينَ»**؛ این‌ها انعمت علیهم هستند؛ بعد خدا می‌گوید: **«وَ حَسْنُ أُولَئِكَ رِفِيقًا»**؛ این چهار گروه برای شما که مطیع خدا و پیغمبر ﷺ هستید، چه رفیق‌های خوبی هستند! پنجاه شصت سال اطاعت خدا و پیغمبر ﷺ را تحمل کن تا ابد هر لحظه که بخواهی بروی کنار هر پیغمبری، صالحی، شهیدی، صدیقی راهت باز است؛ هیچ کس جلویت را نمی‌گیرد، هیچ کس؛ احترام عجیبی هم به تو می‌گذارند.

۱. نساء: ۶۹.

۲. نساء: ۶۹.

۳. نساء: ۶۹.

استقبال ملائکه

شما سورة رعد را ببینید! مردم مؤمن متحمّل عبادت کننده خدمت کننده وقتی قبرهای شان را خدا می‌شکافد، در زمین قیامت وارد محشر می‌شوند، پروردگار می‌فرماید: ﴿وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ﴾^۱; فرشتگان من از روپرو، پشت سر، دست راست، دست چپ، بالا، پایین به استقبال شان می‌آیند و ملائکه می‌گویند: ﴿سَلَامُ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ﴾^۲; درود بر شما که چهل، پنجاه سال در دنیا اطاعت از خدا و پیغمبر ﷺ را تحمل کردید، تحمل خیلی مساله مهمی است! خیلی! آدم‌هایی که در عبادت خدا و خدمت به مردم تنبیل هستند، بدخت هستند، بیچاره هستند، تیره‌بخت هستند، راهشان به نجات باز نیست؛ این صراط مستقیم است.

صراط مستقیم در کلام امام علی علیه السلام

مقام علمی امام علی علیه السلام

از نهج‌البلاغه امیرالمؤمنین علیه السلام هم وصف صراط مستقیم را بشنوید؛ چه قدر این اوصاف زیباست! می‌دانید چه کسی دارد می‌گوید؟ کسی که علمش علم جاری خدا در وجودش است. من اگر فرصت بود، آخرين آیه سورة رعد را درباره علم امیرالمؤمنین علیه السلام آن هم در سن هفده هجره سالگی برای تان توضیح می‌دادم، همه ما بهتمان می‌برد، زمانی که هفده هجره سالش بود، امیرالمؤمنین علیه السلام هیچ چیز نبود که از او بپرسند، بگوید نمی‌دانم؛ امیرالمؤمنین علیه السلام کل وجودش می‌دانم بود، کل وجودش علم بود، کل وجودش دانایی بود.

راه میانه

«الْيَمِينُ وَ الشَّمَاءُ مَضَلَّةٌ»^۳؛ من این قطعه نهج‌البلاغه را به تناسب زمان معنا بکنم، «الْيَمِينُ وَ الشَّمَاءُ»؛ هر جاذه‌ای را که غربی‌ها برای تان می‌سازند، «الْيَمِين» راست صهیونیست، «و

۱. رعد: ۲۳.

۲. رعد: ۲۴.

۳. «الْيَمِينُ وَ الشَّمَاءُ مَضَلَّةٌ وَ الطَّرِيقُ الْوُسْطَى هِيَ الْجَادَةُ عَلَيْهَا باقي الْكِتَابِ وَ آثارُ النُّبُوَّةِ وَ مِنْهَا مَنْفَدُ السُّنَّةِ وَ إِلَيْهَا مَصِيرُ الْعَاقِبَةِ»، نهج‌البلاغه (صحیح صالح) ص. ۵۸.

الشَّمَاءُ مَضَلَّةٌ» هر جاده‌ای را که چپ رویی و چینی و دیگر جاهای برای تان می‌سازند؛ «الْيَمِينُ وَ الشَّمَاءُ مَضَلَّةٌ»؛ گمراهی است، گول شان را نخورید! گول علم‌شان را که صدرصد علم مادی است، نخورید! گول دانشگاه‌های عریض و طویل‌شان را نخورید! گول کثیر کتاب‌های شان را نخورید! راه‌هایی که غرب برای تان باز می‌کنند و شرق چپ برای تان باز می‌کند، تمامش گمراهی است؛ «وَ الطَّرِيقُ الْوُسْطَى هِيَ الْجَادَةُ»؛ راه واقعی راه میانه است که هیچ قانونی در این راه میانه نه افراطی است، نه تفریطی است؛ هیچ.

بطلان افراط و تفریط

تمام افراط‌گری‌ها از نظر راه خدا باطل، تمام تفریط‌گری‌ها هم باطل؛ همه. من دلم می‌خواهد شب تا نماز صبح بیدار باشم، همه‌اش نماز بخوانم، اسلام می‌گوید: نه؛ من می‌خواهم طول سال غیر از عید فطر و قربان روزه بگیرم، اسلام می‌گوید: نه؛ من می‌خواهم کمتر از حد نیاز بدن بخورم، اسلام می‌گوید: نه؛ من می‌خواهم تا گلویم لقمه بچینم، اسلام می‌گوید: نه؛ در هیچ چیز نه افراط را قبول دارد، نه تفریط؛ من می‌خواهم پنج صبح دنبال پول بیایم بیرون، دوازده شب برگردم، اسلام می‌گوید: نه راهت اشتباه است؛ من هشت ساعت مناسب به تو اجازه کار اقتصادی می‌دهم؛ اشتباه می‌کنی. من می‌خواهم دخترم را شوهر بدhem با دو هزار سکه طلا و مهریه غیر از دو هزار سکه یک باغ؛ عروسی‌اش هم باید در هتل هیلتون باشد که وقتی می‌روم حساب کنم، بگوید: چهارصد میلیون تومان شد؛ اسلام می‌گوید: نه، نه؛ من می‌خواهم دخترم را یک لباس بیوشانم، هیچ چیز هم به او ندهم، به داماد بگویم: بیا بردار و برو، اسلام می‌گوید: به عاطفة دختر لطمه زدن، نه؛ اشتباه است، نه افراط، نه تفریط.

سعدی^۲ می‌فرماید: نه چندان بخور کر دهانت برآید، نه چندان که از ضعف جانت برآید. آدم متعادلی باش! من می‌خواهم امر به معروف کنم، تا آدم‌های اهل منکر را دیدم می‌خواهم دو

۱. نهج‌البلاغه (صحبی صالح) ص. ۵۸

۲. مصلح‌الدین سعدی شیرازی مشهور به سعدی (۶۰۶ - ۶۹۱ عق) شاعر و نویسنده ایرانی قرن هفتم هجری قمری بود. سعدی را پیرو مذهب اهل سنت دانسته‌اند. او اشعاری در وصف امام علی^{علی‌الله} سروده و در اشعارش

تا کشیده، یک چماق، ده تا چوب به آن‌ها بزنم؛ اسلام می‌گوید: نه؛ من می‌خواهم هر کسی هر کاری دلش می‌خواهد بکند، حرف نزنم، اسلام می‌گوید: نه؛ در امر به معروف می‌گوید: حرفت را روی موج نرمی و عاطفه سوار کن، آرام به گنه کار بگو: ضرر گناه این است، تجربه گنه کاران گذشته نشان داده که این عمل برایت زیان دارد، مناسب با شخصیت انسانی تو نیست، مناسب با آبرویت نیست؛ متعادل، نرم، «وَالطَّرِيقُ الْوُسْطَىٰ هِيَ الْجَادَةُ عَلَيْهَا باقِيُ الْكِتَابِ وَ آثَرُ الْبُوَّةِ»؛ امیرالمؤمنین علیه السلام فرماید: آدرس این جاده را قرآن و نبوت به شما می‌دهد، «وَمِنْهَا مُنْقَدُ السُّنَّةُ»؛ راه ورود به این راه، تمسک به روش پیغمبران خدا است، «وَإِلَيْهَا مَصِيرُ الْعَاقِبَةِ»؛ عاقبت به خیری هم در این راه است؛ این صراط مستقیم از نظر امیرالمؤمنین علیه السلام است.

داستانی درباره امر به معروف

من برگردم به امر به معروف نرم، لین، با مدارا؛ در تهران یک دوستی داشتم، من تا حالا در امر به معروف کسی را قوی‌تر از او ندیدم، خیلی انسان عجیبی بود! او لاً: معروف خدا را می‌شناخت که چه چیزهایی از دیدگاه خدا معروف است، منکر خدا را هم می‌شناخت، شغلش چلوکبابی بود، شب محلش باز نبود، فقط روز، ساعت یک هم هر کسی می‌آمد دیگر ناهار نداشت، حدود چهارصد تا، پانصد تا ناهار می‌فروخت؛ می‌گفت: من باید چهار کارم تمام شود، بروم سراغ زن و بچه‌ام، من زن دارم، سه تا دختر دارم، حق آن‌ها نباید پایمال بشود. قیافه‌شناس عجیبی بود! پشت میزش که نشسته بود، هر کسی می‌آمد حساب غذایش را بکند، اگر می‌دید بیراه است، یک صندلی بغل دستش بود می‌گفت: بیا بشین، با او حرف می‌زد. من زیاد می‌رفتم پیشش، نه برای غذا خوردن؛ من یک بار هم



به حضرت زهرا علیها السلام و فرزندانش توصل کرده است. سعدی تحصیلات مقدماتی را در شیراز فراگرفت سپس به مدرسه نظامیه بغداد رفت و در درس شیخ شهاب‌الدین شهروردی و دیگران شرکت کرد. سپس به شام، حجاز، بعلبک و ... سفر کرد و در سال ۱۵۴۵ هجری به شیراز بازگشت.

۱. نهج البلاغه (الاصبحى صالح)، ص ۵۸

پیشش غذا نخوردم، می‌رفتم چیز یاد بگیرم، برادران و خواهران شیراز! این آدم طاقت بُردن اسم خدا را نداشت، وقتی با طرف حرف می‌زد، نام مقدس پروردگار را می‌برد، از پهنانی صورتش بی‌صدا اشک می‌ریخت. خدا می‌داند چه قدر را هدایت کرد! من یک منبر داشتم، ساعت شش صبح؛ چون اذان یک ربع به شش بود، امام جماعت مسجد صبح نمازش را پنج شش دقیقه می‌خواند، من منبر می‌رفتم، مسجد در محل ایشان بود؛ یک روز دیدم با یک عبای زمستانی قبل از نماز آمده نشسته به دیوار تکیه داده، آدم پیشش، گفتم: چه عجباً! معمولاً تو صبح‌ها پای منبر نمی‌آیی؛ گفت: دوست داشتم که آمدم، آمدم با تو خداحافظی کنم، یک مسافرت می‌خواهم بروم، دیدم نزدیک خانه ما منبر می‌روی، مردانگی نیست نیایم خداحافظی کنم. هم‌دیگر را بغل کردیم و نمازش را خواند و رفت و هشت شب هم دامادش آمد به من گفت: رفیقت از دنیا رفت؛ به من نگفت دارم می‌روم سفر آخرت، گفت: آمدم خداحافظی.

در کوچه خانه ایشان یک مغازه کهنه قدیمی بود، یک پینه‌دوزی این مغازه را اجاره کرد، پینه‌دوز به قول خودشان اهل حال بود، اهل ذکر بود به قول خودشان، ایشان می‌گفتند من خبر نداشتم مغازه را اجاره کردن، اما روز اول صبح آمدم بروم دیدم که یک کسی نشسته مشغول دوختن کفش‌های پاره است، اما سیبیل تا روی لب پایین؛ فهمیدم از اصحاب خانقاہ است، خیلی دلم سوت که ما در قرآن و در روایات لفظ خانقاہ نداریم، کشکول نداریم، پیر طریقت نداریم، چله‌نشینی نداریم؛ دلم سوت که این بی‌راه شده و از صراط صاف و معتل پروردگار دور افتاده؛ گفتم وظیفه شرعی و انسانی من است حالا که آمده همسایه خانه ما شده از انحراف نجاتش بدهم. وارد مغازه شدم گفتم: سلام علیکم! گفت: یا علی مدد! خوش آمدی! جواب سلامم را نداد، با این که جواب سلام واجب است؛ نشستم؛ گفت: چایی می‌خوری؟ گفتم: می‌خورم؛ گفت: عشق است، یا علی! چایی را ریخت و به ما داد و خوردمی خدا حافظی کردم، خداحافظ شما؛ نگفت به سلامت! گفت: یا علی مدد! خیر پیش! گفت: فلاانی! شش ماه من هر روز صبح که می‌خواستم بروم چلوکباری، می‌آمدم بغلش می‌نشستم، آرام آرام حرف می‌زدم؛ حرف خدا، حرف قرآن، حرف ائمه علیهم السلام را، بعد از شش ماه یک روز

آمد نشستم گفتم سلام! گفت: علیک السلام! اول یک قیچی بلند کرد، گفت تو من را از رو بردی، این سبیل‌های من را کوتاه کن، بعد برو! فهمید. اما شش ماه من حوصله کردم در امر به معروف، واعظ! اگر چه امر به معروف واجب است، طوری بکن که قلب گنه کار نشکند، من اگر آگاه به راه باشم؛ آگاه هم هستم چه طوری مردم را، بچه‌هایم، عروسیم، دامادم، رفیق‌هایم را به راه بیاورم؛ چون این راه زیباترین راه است! آسان‌ترین راه است، راحت‌ترین راه است، کوتاه‌ترین راه است بین انسان و بین پروردگار مهربان عالم است.

اشعار عرفانی

هر که از تن بگذرد جانش دهند	هر که جان در باخت جانانش دهند
یوسف آسا کاخ عرفانش دهند	هر که در سجن ریاضت سر کند
در دل آتش گلستانش دهند	هر که نفس بت صفت را بشکند
کی نجات از بند هجرانش دهند	هر که بر سنگ آیدش مینای صبر
ایمنی از موج طوفانش دهند	هر که باشد نوح عشقش ناخدا
در طریق دوست سامانش دهند	هر که بی‌سامان شود در راه دوست

روضه حضرت علی‌اکبر علیه السلام

یقیناً یکی از سخت‌ترین مصائب کربلا، مصیبت وجود مبارک علی‌اکبر علیه السلام است، نمی‌خواهم برای تان مثل ایام عاشورای تهران روضه بخوانم، فشار به روح و قلب‌تان بیاید، آرام‌تر می‌خوانم؛ حضرت سکینه علیه السلام می‌فرماید: وقتی برادرم داشت می‌رفت میدان، من دیدم، چشم‌های بابایم مثل آدم محضر در حدقه دارد می‌گردد؛ رفت؛ یک بار برگشت؛ چرا برگشت؟ می‌دانست اگر برگردد، یک بار دیگر بابا را ببیند، بابا خوشحال می‌شود، خوشحالی بابا، خوشحالی پروردگار است و می‌دانست که جدش پیغمبر علیه السلام فرموده: هر کس به زیارت حسین علیه السلام من برود، به هر قدمی که بر می‌دارد، ثواب نود حجّ و عمره قبول شده به او می‌دهند.



عقل و صراط مستقيم

آمد برای زیارت ابی عبدالله علیه السلام، برگشت؛ فقط یک بار ابی عبدالله علیه السلام شنید، دارد می‌گوید: «أباه! عليك مني السلام»؛ بابا من هم رفتم، چه جور خودش را به میدان رساند، نمی‌دانم.

پس بیامد شاه معشوق الست، بر سر نعش علی اکبر نشست، ای فروزان اختر برج شرف، چون شدی تیر حادث را هدف، ای نگار این آهوش مشکین من، از تو روشن چشم عالم بین من، ای ز طرف دیده جای خالی جای تو، خیز تا بینم قد و بالای تو، این بیابان جای خواب ناز نیست، ایمن از صیاد تیرانداز نیست، خیز بابا تا از این صحرا رویم، اینک به سوی خیمه لیلا رویم، این قدر بابا دلم را خون مکن، زاده لیلا مرا محزون مکن.

مثل بعضی بدن‌ها می‌خواست بدن را از وسط میدان کنار بیارد، دید اگر دست به بدن بزنده، هر جایش را بند کند، یک جای دیگرش روی زمین می‌ماند، سر زانو بلند شد؛ جوانان بنی‌هاشم را صدا زد، عبایش را زیر بدن کشید، بند علی اکبر علیه السلام را حرکت داد، حسین جان! شما بدن را وسط میدان بیرون بردی، اما کسی نبود بدن خودت را از گودال بیرون بیاورد؛ وقتی خواهرت آمد، دید از چهار طرف گودال به تو حمله کردند.

دعا

«اللهم اغفرلنا و لوالدينا و لوالدى والديننا و لمن وجب له حق علينا؛ اللهم أيد قائنا و انصر واحفظ امام زماننا واجعل عاقبة أمينا خيراً».



جلسه ششم

محبت خداوند به انسان

مقدمه

سخن عشق

یکی از شعرای بزرگ در یک بیت شعر می‌فرماید: از صدای سخن عشق ندیدم خوش‌تر، یادگاری که در این گند دوار بماند. من شاعر این شعر را نمی‌دانم کیست؛ اما اگر شاعر حکیمی بوده، شاعر عارفی بوده، از او سؤال می‌کردیم: این سخن عشقی که در این شعرت گفتی: از صدای سخن عشق ندیدم خوش‌تر، یادگاری که در این گند دوار بماند، چه سخنی بود؟ سخن کیست؟ حتماً به ما جواب می‌داد: من در آیات قرآن کریم که دقّت کردم دیدم که در بیشتر آیات پروردگار عالم سخنش را جوشنش رحمت و رافت خودش می‌داند.

تأثیر سخن عشق

دو صفت رافت، رحمت، این سخن عشق در هر مرد و زنی که اهل محبت باشند، اهل عاطفه باشند، اهل رقت قلب باشند، تأثیر خواهد داشت، اثر خواهد داشت. زن و مرد با محبت، مهربان، با عاطفه، با رقت قلب نمی‌آیند سخنی که منشاً آن رحمت است، رافت است، محبت است، رد کنند، بگویند قبول نداریم، بگویند نمی‌خواهیم؛ هم قبول می‌کنند و هم آن سخن را می‌خواهند، سخنی که زندگی را تحول می‌دهد، سخنی که درون را تصفیه می‌کند، سخنی که اعضا و جوارح انسان را به نظم می‌کشد، به درستی و سلامت و صحّت می‌کشد. این مقدمه را با استفاده از این شعر عرض کردم که یک آیهٔ قرآن دربارهٔ خود قرآن برای تان بخوانم.



محبت الهی

﴿هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ يُنَزَّلَاتٍ لِتُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ رَبٍّ وَفُرْ رَحِيمٌ﴾؛ خیلی آیه جالبی است! خداوند می فرماید: من کل این قرآن را بر بندۀ خودم نازل کردم تا بندۀ من – پیغمبر ﷺ - یک سرمایه کامل و جامعی را داشته باشد که شما بندگانم را از تاریکی های گوناگون به طرف عالم نور حرکت بدهد و منی که این قرآن را فرستادم و با قرآنم به وسیله پیغمبر ﷺ با شما دارم حرف می زنم؛ من نسبت به شما بسیار مهروز، رئوف و بسیار با محبت هستم، بسیار رحیم؛ سخن من سخن رأفت است، سخن من سخن محبت است، سخن من سخن عشق است؛ هر دلی که مهربان باشد، با محبت باشد، با رأفت است، سخن ولی محبت انسانی، رأفت انسانی، مهربانی انسانی، نه شهوانی؛ چون تمام حیوانات هم محبت دارند، هم به فرزندانشان هم به غیر از فرزندانشان؛ گرگ بچه اش را دوست دارد، خرس بچه اش را دوست دارد، مرغ جوجه اش را دوست دارد، تمام حیوانات محبت دارند، اما آن محبت محبت غریزی است، اگر انسان دارای محبت انسانی، مهر انسانی، عشق انسانی باشد، وقتی که گوشش صدای عاشقانه مهربانانه رأفت دار رحمت دار پروردگار را بشنود، تکان می خورد، اثر می گیرد، ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذِكْرَ اللَّهِ وَحْدَةً قُلُوبُهُمْ مُّهْلِكَةٌ﴾؛ دلش در برابر آیات خدا بی تفاوت نیست، در برابر سخن خدا بی تفاوت نیست، می بیند؛ سخن واقعاً عاشقانه است.

بيان آیه ۹۰ سوره نحل

آیه نود سوره نحل را بشنوید، ببینید؛ عاشقانه تر از این هم می شود، ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَإِلَخْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَيَنْهَا عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ﴾؛ خدای شما سه تا پیشنهاد به شما می کند، اجرا کنید؛ سه تا مطلب برای تان می گوید، از زندگی تان حذف کنید؛ اگر این سه

۱. حدید: ۹.
۲. الأنفال: ۲.
۳. نحل: ۹۰.



مساله را اجرا کنید، در حقیقت متخلّق به اخلاق خدا شدید؛ اگر آن سه مطلب را از زندگی حذف کنید، در حقیقت از اسارت شیطان بیرون آمدید؛ با اجرای آن سه مسأله اهل من شدید؛ با ترک آن سه مساله اهل بهشت شدید.

الف. دعوت به عدالت

خدا عادل است، عدل یعنی چه؟ آن که هفت اقلیم عالم را نهاد، هر کسی را هر چه لایق بود داد؛ این عدالت است.

منشا مشکلات انسانی

خداؤند متعال در قرآن مجید کراراً می‌گوید: من نه در دنیا و نه در آخرت ذرّه‌ای ستم به کسی نمی‌کنم؛ پس این همه مشکلاتی که انسان دارد از ناحیه کیست؟ خیلی جالب است! قرآن مجید می‌گوید: **﴿مَا أَصَابَكُمْ مِنْ حَسَنَةٍ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾**؛ هر چه خوبی در زندگی است، از جانب من است؛ **﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ سَيِّئَةٍ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُسْكِنِينَ﴾**؛ هر چه مشکل، ضرر، زیان، رنج، خسارت، در زندگی است از ناحیه خودت است؛ خودت را بپا، مشکل پیدا نکنی؛ خودت را بپا. این‌ها یی که یک مرتبه چند میلیارد برشکست می‌شوند، نمی‌توانند مال مردم را بدھند، می‌افتنند زندان و می‌گویند باید بمانی تا مال مردم را بدھی بعد بروی بیرون، این مشکل از ناحیه طمع خودشان به آن‌ها رسیده، نه از پروردگار.

خداؤند متعال می‌گوید بی‌طبع، بی‌حرص، دنبال روزی برو، من هم ضامن روزی هستم. برای چه می‌خواهی در مسابقه پول به دست آوردن از همه جلو بزنی که حالا به این مشکل دچار بشوی؟ برای چه بیست سال است مشروب می‌خوری که حالا دکتر به تو بگوید اعصابت خراب است، مغزت کم می‌آورد، معده‌ات پرزاپیش صاف شده، کلیه‌ات درست کار نمی‌کند، ریه‌ات مشکل دارد، کبدت مشکل دارد، رعشة دستت برای این مشروب است؛ از

۱. نساء: ۷۹

۲. نساء: ۷۹

عقل و صراط مستقيم

اول چرا این مشکلات را برای خودت ساختی؟ من که تو را از مادر سالم به دنیا آوردم، هر چه هم به دردت می‌خورده حلال کردم؛ می‌خوردی تقویت می‌شدم، قوی می‌شدم، سالم می‌ماندی تا وقتی مرگ طبیعی تو برسد. چه کسی می‌تواند ثابت کند که مشکل از ناحیه خدا به انسان می‌رسد؟ هیچ‌کس؛ یکی مثل من که پنجاه سال است با قرآن و روایات سروکار دارم، در هیچ کجای قرآن و روایات نیامده که پروردگار مشکل بشر را از ناحیه خودش بداند.

الآن در آمریکا چرا نود و نه درصد مشکل دارند و تمام پول‌ها و ثروت‌ها دست یک درصد است؟ تقصیر خودشان است؛ نود درصد می‌توانند قیام کنند، کار را از دست آن یک درصد بگیرند، عادلانه بین کل جامعه آمریکا تقسیم کنند؛ **﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعُدْلِ﴾**^۱؛ مشکل حل می‌شود. سکوت، توقف، بی‌تفاوی، چند روز داد کشیدن و بعد ساكت شدن، مشکل نود و نه درصد مردم آمریکا را حل نکرد. چرا مردم آمریکا دولت ستم‌گران آدم‌کش غارت‌گر بگیرند و دولتی را بیاورند سر کار که نجنگد، نبرد، نزدده، غارت نکند؟ جوان‌های شان را در کشورهای مختلف به کشتن ندهد؟ چه کسی می‌تواند ثابت کند یک مشکل را که از ناحیه خدا به انسان رسیده؟

دعوت به عدالت ناشی از رحمت الهی

این سخن عشق، **﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعُدْلِ﴾**^۲؛ بندگان من! من شما را دعوت می‌کنم به عدالت، به میانه‌روی در خوردن تان، در پوشاندن تان، در ماشین خریدن تان، در خانه ساختن تان، در خواب‌تان، در بیداری‌تان، در زن و بچه‌داری‌تان میانه‌رو باشید! یک مورد. این سخن عشق که برخواسته از رافت و رحمت خودش به ماست، می‌گوید: من این قرآن را که فرستادم بر بندهام که شما را از تاریکی‌ها به طرف نور ببرد؛ چون **﴿إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ آرْهَافٍ رَّحِيمٌ﴾**^۳؛ من به

۱. نحل: ۹۰

۲. نحل: ۹۰

۳. حديث: ۹



شما مهروز هستم، دوست تان دارم، عاشق تان هستم، مهربان هستم، قرآن من برخاسته از عشق و رأفت و رحمت من به شماست، از بسم الله سورة حمد تا من الجنة و الناس سخن عشق است، سخن محبت است، سخن لطف است، سخن مهربانی است؛ «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعُدْلِ»؛ این سخن، سخن عشق است.

عدالت در قضاوت دیگران

آدم‌های عادلی باشید! می‌خواهید از یکی تعریف کنید، نه افراط کنید، نه تفریط؛ نشینید بگویید: این آدم در کره زمین تک است، کجاش تک است؟! از کجا می‌دانی؟! در این کره زمین بالاتر و بالاتر هم مانند وجود مبارک امام عصر علیه السلام زندگی می‌کند، این که می‌گویی این آدم در کره زمین نمونه ندارد، این افراط است؛ این که یک نفر به تو بدی می‌کند، می‌گویی بدتر از شمر است، نه، این افراط است؛ نه تو امام حسین علیه السلام هستی و نه او شمر؛ شما آدم خوبی هستی، او هم آدم خوبی است؛ اشتباه کرده در حق شما یک بدی کرده.

عدالت در کلام

﴿وَإِذَا فَلَمْرُ فَاغْدِلُوا﴾؛ وقتی برای سخن گفتن دهان باز می‌کنید، عدالت در کلام را رعایت کنید؛ محبت شما به یک شخص باعث نشود شما را به تملق بکشد؛ کینه شما به یک نفر باعث نشود، شما را به نزاع و درگیری بکشد؛ عادل باشید. همسرت یک اشتباه کرد، نزن در گوشش، این ظلم است؛ به او فحش نده، این ظلم است؛ تهدید به طلاقش نکن، این بی‌عدالتی است؛ اشتباه کرده، غذا نپخته، غذا بد شده، رفته خانه پدر و مادرش یک ساعت دیر آمده، گفته بود هشت می‌آیم، نه آمده، با مهربانی با او حرف بزن، با عدالت با او حرف بزن. قرآن به خانم‌ها هم می‌گوید با مردهای تان با عدالت صحبت کنید؛ نه اهل افراط باشید، نه اهل تفریط. در هیچ طرف کلام، نه در تعریف افراط کنید، نه در منفی‌بافی تان افراط کنید؛ حق بگویید؛ درست بگویید؛ این سخن عشق.

۱. انعام: ۱۵۲.



ب. دعوت به احسان

﴿وَالْإِحْسَانُ﴾^۱: پروردگار عادل است، عادل عاشق؛ در این آیه می‌گوید شما هم باید هم اخلاق من بشوید، شما هم بشوید عادل با محبت، عادل عاشق.

داستان محبت امام صادق علیه السلام به تهمت زننده

یک حاجی اعمال حجش تمام شد، خورجینش را انداخت پشت مرکبی، برای زیارت پیغمبر ﷺ به مدینه آمد. جا نداشت گفت من دو سه شب که بیشتر نمی‌خواهم مدینه بمانم، شبها را در حرم می‌خوابم، کسی هم مانع شان نمی‌شد؛ خورجینش را گذاشت کنار دستش، خوابید. صبح که اذان گفتند، تاریک بود، بلند شد برای نماز، یک نگاهی به خورجینش کرد، دید یک کیسه پول هزار دیناریش نیست، کل پولش هم همان بود، خرجی راهش بود؛ خواست برگردد به وطنش در کشور دیگر یا شهر دیگر، یک نگاهی به اطراف کرد، دید یک نفر دارد نماز می‌خواند، هنوز مردم شروع نکردن به آمدن، صبر کرد این شخص نمازش تمام شد، مج این نمازگزار را کنار قبر پیغمبر ﷺ گرفت، گفت کیسه پولم را خواب بودم از خورجینم دزدیدی، بدء؛ این نمازت هم برای جاده گم کردن است. امام صادق علیه السلام فرمود: من دست به خورجین تو نزدم، پول را من برنداشتم؛ نمی‌دانست امام صادق علیه السلام است؛ گفت: تو برداشتی، من نگهت می‌دارم، نمی‌گذارم تکان بخوری تا مردم برای نماز بیایند، عربده می‌کشم آبرویت را می‌برم، پولم را هم می‌گیرم؛ حضرت علی علیه السلام فرمود: نیاز به داد کشیدن، آبرو بردن نیست. این حرف به عدالت است؛ حق بگو، آرام هم بگو، راحت هم بگو، آتش دعوا راه نینداز.

قرآن مجید می‌گوید: ﴿وَلَا تَأْتِرَ عَوْا﴾^۲؛ من شما را برای داد کشیدن و در سر هم زدن و دعوا کردن نیافریدم؛ اگر این شکلی هستید، بنده من نیستید، بنده ابلیس هستید؛ بنده من باید

۱. نحل: ۹۰.

۲. الأنفال: ۴۶.

اخلاق من را داشته باشد، این سفارش پیغمبر ﷺ است؛ «تَحَلُّقُوا بِإِخْلَاقِ اللَّهِ»^۱؛ بکوشید که رنگ اخلاق خدا را به خودتان بزنید.

فرمود: داد نمی‌خواهد، آبروریزی نمی‌خواهد، از کوره در رفتن نمی‌خواهد، من خانه‌مان همین‌جا بغل این مسجد است، بلند شو با من بیا؛ بلند شد با حضرت ﷺ آمد، حضرت یک کیسهٔ هزار دیناری به او دادن، فرمودند: این پولت، ولی پولت را من برنداشتم، این پول پول خودم است دارم به تو می‌دهم؛ گفت: نه تو برداشتی، حالا برای این‌که می‌خواهی من داد نزنم، آبرویت نزود، از یک کیسهٔ دیگر به من داری می‌دهی، می‌خواهی لو نروی. حضرت ﷺ سر همان‌جایی که نماز می‌خواندند ایستادند به نماز، هوا کم کم داشت روشن می‌شد و ملت هم داشتند می‌آمدند برای نماز و این مرد هم نمازش را خوانده بود و کنار خورجینش نشسته بود، می‌دید هر کسی می‌آید از جلوی این مرد رد بشود، احترام خاصی به او می‌گذارد؛ آهسته به بغل دستی‌اش گفت: این کیست؟ گفت: ایشان مؤسس فقه خدا، مؤسس حقوق، مؤسس علم، دارای حداکثر چهار هزار، حداقل چهارصد تا شاگرد به دردخور، وجود مبارک امام صادق ﷺ است. حالا این مرد که تهمت دزدی به حضرت ﷺ زد، چرا سکته نکرد؟ چون می‌داند اخلاق امام اخلاق خداست. این را باید زن و بچهٔ ما، رفیق‌های ما، مشتری‌های کسب ما درک کنند، بفهمند که ما هم اخلاق خدا هستیم، نه ظالم هستیم، نه فحاش هستیم، نه متقلب هستیم، نه مال مردم خور هستیم، نه فریب کار هستیم، بفهمند همه که ما صاف هستیم، پاک هستیم. آمد جلو، کیسهٔ پول امام صادق ﷺ را آورد؛ چون کیسهٔ خودش را پیدا کرده بود، لای لباس‌ها پیچیده شده بود؛ گفت: یا بن رسول الله! من را ببخشید! حضرت ﷺ فرمود: خدا باید تو را ببخشد که بخشیده، من از تو دل‌گیری ندارم. این یک داستان، یک بخش. گفت: یا بن رسول الله! من پولم را پیدا کردم، پول‌تان را بگیرید! فرمود: ما خانواده پول به هر کسی بدھیم، دیگر پس نمی‌گیریم؛ این احسان است. ببینید امام صادق ﷺ در این جریان هم عدالت در سخن را رعایت کرد و هم احسان کرد.

۱. روضة المتقيين، ج ۴ ص ۲۰۴.

چگونگی رفتار خداوند با مُحسنین

خداوند متعال یک اسمش مُحسن است؛ در قرآن دو سه تا مساله راجع به مرد و زن مُحسن می‌گوید، یکی این که می‌گوید: ﴿وَلَا نُضِيعُ أَعْبَارَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۱؛ ما پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کنیم، تباہ نمی‌کنیم، به هیچ عنوان. یک جای قرآن می‌گوید: ﴿وَسَتَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ﴾^۲؛ من غیر از پاداش، عمر مردم محسن را که می‌دهم، اضافه‌تر هم می‌دهم؛ این احسان است. خیلی هم به ما سفارش شده در روایات و آیات که اضافه بخش باشیم، مثلاً به ما گفته‌ند: ده کیلو جنس که می‌کشی؛ نمی‌خواهد دقت کامل به خرج بدھی لسان ترازو روپروی هم باشد؛ جنسی که به مردم می‌دهی یک ذره اضافه‌تر باشد، ده متر پارچه را ده متر و بیست سانت بدھه! ده کیلو برنج را ده کیلو و سیصد گرم بدھه! اگر سیصد گرم از جنست برود پیش مشتری؛ فقیر نمی‌شوی. همین جوری که تو به مردم داری اضافه می‌دهی، من هم به تو اضافه می‌دهم، ﴿وَسَتَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ﴾^۳؛ عادلانه بگو، نیکوکار هم باش؛ دو مورد.

داستان تکفیر شدن فیض کاشانی

ما یک عالمی در قرن هفتم داشتیم -ببخشید در قرن دهم- این عالم آدم کم نظری است، داماد شما شیرازی‌ها هم بوده، وجود مبارک ملا محسن فیض کاشانی^۴ که داماد مرحوم ملاصدرا شیرازی^۵ بوده، ایشان چهارصد سال پیش در گوشۀ کاشان کتاب‌هایی که نوشتته



۱. یوسف: ۵۶
۲. بقره: ۵۸
۳. بقره: ۵۸
۴. ملامحمد بن مرتضی بن محمود کاشانی (۱۰۹۱-۷) معروف به ملا محسن و ملقب به فیض کاشانی، حکیم، محدث، مفسر قرآن و فقیه شیعه در قرن یازدهم قمری است. او نزد عالمانی همچون ملاصدرا، شیخ بهایی، میرفندرسکی و میرداماد شاگردی کرد. فیض در موضوعات مختلف آثار بسیاری نگاشت که تفسیر صافی، الوافی، مفاتیح الشرایع، المحبحة البيضاء و الكلمات المکنونه به ترتیب در تفسیر، حدیث، فقه، اخلاق و عرفان مهم‌ترین آثار او به شمار می‌آیند.
۵. صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی (متوفی ۱۰۵۰ق) مشهور به ملاصدرا؛ فیلسوف، عارف شیعی و

به چاپ امروز پانصد جلد است، تنهایی هم نوشته، کتابهایش هم زنده است، الان در دسترس انواع عالمان دین است؛ مفسر به کتابهایش محتاج است، محدث به کتابهایش محتاج است، فقیه به کتابهایش محتاج است، محقق به کتابهایش محتاج است. در شهر قزوین یک عالم بزرگی بوده به نام ملاطاهر قزوینی، ایشان یکی از کتابهای فیض به نام «أصول المعارف» به دستش می‌رسد -من دارم آن کتاب را، چاپ هم شده- ملاطاهر خیلی از مسائل این کتاب را هضم نمی‌کند، فکر می‌کند که این کتاب مخالف با مذهب اهل‌بیت علیهم السلام است، فکر می‌کند؛ چون خیلی وجهه داشت، با عظمت بود، فتوای کفر فیض کاشانی را صادر می‌کند، می‌گوید: این آخوندی که در کاشان است؛ کافر است. خبر این فتوا هم به فیض می‌رسد که آقا! ملاطاهر قزوینی حکم کفر شما را داده گفته تو بی‌دینی. فیض به پیغام‌آورنده هیچ چیز نگفت، فقط نگاهش کرد؛ از کوره در برود، بد و بی‌راه به ملاطاهر بگوید، بگوید: این مردک کتاب من را نفهمیده، حالیش نشده، سواد ندارد، غلط کرده؛ اصلاً. فیض اهل قرآن است؛ خدا به او گفته: به عدالت حرف بزن؛ پیغمبر ﷺ فرموده: «قولوا الخير»؛ خوب حرف بزن؛ اگر نه ساکت باش، هیچ چیز نگو، جا هم نداشت چیزی بگوید، حالا یکی هم آمد گفت: این کافر است، دلش خواسته بگوید این کافر است؛ وقتی خیلی اثر نداشته باشد، دعوا نمی‌خواهد، درگیری نمی‌خواهد. ملاطاهر بعد از مدتی فهمید اشتباه کرده، چهقدر این‌ها در بندگی خدا قوی بودند! آدمی که می‌فهمد در حق یکی اشتباه کرده، اسلام چه وظیفه‌ای بر عهده‌اش می‌گذارد؟ عذرخواهی؛ چه کسی می‌رود از طرفش عذرخواهی می‌کند؟ آن که تکبر ندارد، نرم است، آدم خوبی است، آدم با عاطفه‌ای است، آدم با محبتی است.



بنیان‌گذار مکتب فلسفی حکمت متعالیه به عنوان سومین مکتب مهم فلسفی در جهان اسلام. وی به صدرالحكما و صدر المتألهین نیز معروف است. او نظام فلسفی خود را در مهم‌ترین کتاب خود الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه معروف به اسفار تبیین کرد. پس از او سنت عقلانی شیعه تحت تأثیر آموزه‌های وی قرار گرفت و فیلسوفان متعددی از جمله ملاهادی سبزواری، آقا علی مدرس زنجی و علامه طباطبائی به شرح آندیشه‌های او پرداختند. اصالت وجود اساس مکتب فکری اوست و نظریه‌اش درباره چگونگی معاد جسمانی مناقشاتی برانگیخته است.

۱. الکافی (طه‌دارالحدیث) ج ۳ ص ۵۷۰.

داستان بدگویی از استاد انصاریان

یکی آمد به من گفت من می‌خواهم از تو عذرخواهی کنم، خیلی بد و بی‌راه پشت سرت گفتم؛ گفتم من تو را مؤمن می‌دانم، حتماً آن موقعی که بد و بی‌راه پشت سر من می‌گفتی، احساس کردی وظیفه دینی تو است؛ بنابراین من دلگیری ندارم از تو که تو را ببخشم، ما دو تا مسلمان هستیم، جناب عالی احساس کردی وظیفه داری پشت سر من دری وری بدگویی، حالا هم احساس کردی، اشتباه کردی؛ من که از تو دلگیری ندارم و نمی‌خواهم یک چشم به هم زدن قیامت گیر من باشی، خدا هم تو را بخشیده، ناراحت نباش.

اصلًا به ما گفتنند نگذارید دعوا پیش بباید، **﴿وَلَا تَتَأْزَّعُوا﴾**؛ زن و مرد! دو برادر! دو خواهر! خانواده! زن و شوهر! دو رفیق! قرآن می‌گوید نگذارید دعوا پیش بباید، من دعوا را دوست ندارم، خودتان را از چشم من نیندازید.

ادامه داستان تکفیر شدن فیض کاشانی

فهمید اشتباه کرده، از قزوین تا قم حدود صد و شصت، هفتاد کیلومتر است؛ از قم به کاشان نود کیلومتر است. ملاطاهر دویست و پنجاه کیلومتر یا دویست و شصت کیلومتر در جاذبهای چهارصد سال پیش پیاده از در خانه‌اش آمد به کاشان، آمد در خانه فیض، در زده، ملامحسن فیض خودش آمد دم در؛ گفت کیست؟ گفت: «یا محسن قد اتاک المسوء و انت المحسن و انا المسوء»؛ محسن! یک گنه کار آمده در خانه‌ات، تو اهل احسانی، یک احسان این است که تقصیر مقصّر را ببخش! فیض در را باز کرد، دید یک روحانی باوقاری است، ندیده بودش، گفت شما؟ گفت من ملاطاهر قزوینی هستم که حکم کفرت را دادم؛ بغلش کرد و بوسید و گفت حالا دویست و خردهای کیلومتر تا کاشان آمدمی، چرا دم در ایستادی؟ بیا داخل؛ گفت من



۱. انفال: ۴۶
۲. این سخن اقتباس شده از این دعا می‌باشد: «يَا مُحْسِنٌ قَدْ أَتَاكَ الْمُسِيءُ وَ قَدْ أَمْرَتَ الْمُحْسِنَ أَنْ يَتَحَوَّزْ عَنِ الْمُسِيءِ وَ أَنْتَ الْمُحْسِنُ وَ أَنَا الْمُسِيءُ فَبَحْقَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ مُحَمَّدٍ وَ تَحَوَّرْ عَنْ قَبِيحِ مَا تَعْلَمَ مِنِّي». (مصباح المتهدج و سلاح المتعبد، ج ۱، ص ۳۰)

به نیت صباحانه و ناهار و شام و مهمانی نیامدم، من به نیت این آدم من را ببخشی، می‌خواهم همین الان برگردم و نایستاد؛ اهل قرآن این جوری با هم برخورد می‌کنند.

ج. بخشش به نزدیکان

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْمَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى﴾^۱، ثروتمندان به تمام اقوام مشکل دارたن رسیدگی کنید؛ این سخن عشق است. جناب ثروتمند! محبت کن، عاطفه به خرج بدء، مهربان باش، سنگدل نباش، بلند شو برو بین در قوم و خویش‌هایت چه کسی دخترش مانده نمی‌تواند جهازیه بدهد، کدام‌های شان قرض دارند، کدام‌های شان در بیمارستان نمازی مریض دارند و نمی‌توانند پول بیمارستان را بدهند، همه قرآن عشق است، همین‌هاست. روی‌گردانی از قرآن، روی‌گردانی از خدا و عشق است؛ رفتن به طرف شیطان‌ها، رفتن به طرف بدی، سوء خلق، غصب، کبر، طمع و نهایت آتش دوزخ است. یک راه فقط درست است، آن هم صراط مستقیم است؛ قرآن دارد صراط مستقیم را توضیح می‌دهد آمیخته با عشق و محبت.

اشعار عرفانی

دلا غافل ز سبحانی چه حاصل
مطیع نفس و شیطانی چه حاصل
بُود قدر تو افزون از ملائک
تو قدر خود نمی‌دانی چه حاصل

روضه وداع حضرت زینب علیها السلام با پیکر امام حسین علیه السلام

قبل از ذکر مصیبت، از شما مردم با محبت شیراز یک سوال دارم، آره و نه این سوال را در قلب‌تان جواب دهید؛ اگر کسی بیست سال آشناش را نبیند، بعد از بیست سال که آشنا را ببینید، آیا به او می‌گوید من تو را به جا نمی‌آورم، تو را نمی‌شناسم که هستی؟ جواب این سوال قطعاً منفی است؛ آدم بعد از بیست سال کسی را که ندیده، ببینید، درجا می‌شناسد.

۱. نحل: ۹۰

عقل و صراط مستقيم

پنجاه و شش سال زینب کبری^ع با ابی عبدالله^ع بود، حتی معروف است وقتی عبدالله بن جعفر^ع خواستگاریش آمد به عبدالله گفت یک شرط من در خواستگاری این است، هر روز باید بروم حسینم^ع را ببینم و هر وقت ابی عبدالله^ع میخواهد سفر کند، من با او بروم. حالا بعد از پنجاه و شش سال آمده میان کشته‌ها دارد می‌گردد، تا رسید کنار گودال، بدن را نشناخت؛ در روایات‌مان دارد نشست سه تا سوال کرد: «أَنْتَ أَخِي؟»؛ آیا تو برادر منی؟! «وَابْنُ أَمَّيْ؟»؛ آیا تو پسر فاطمه زهراء^ع مادر منی؟! «وَابْنُ وَالدِّيْ؟!»؛ آیا تو پسر امیرالمؤمنین^ع ببابی منی؟! به ما نگفتند، چه طوری، چگونه بدن را نشناخت؛ ولی زمزمه می‌کرد، تا بدن را نشناخت می‌گفت: گلی گم کرده‌ام می‌جویم او را، به هر گل می‌رسم می‌جویم او را، اگر بینم گلم بر خاک و در خون، به آب دیدگان می‌شویم او را. بدن را نشناخت، خیلی از حرفاش را شب احیای بیست و یکم گفتم، شنیدید؛ یک جمله‌اش را بگوییم، صدا زد: حسین من! یک کلمه به خواهر بگو: این تیر سه شعبه را چه کسی به قلب تو زد؟ عزیزم! حسینم! حسینم! حسین من! ای کاش این تیر سه شعبه را به قلب خواهرت زده بودند، رگ حیات من را قطع می‌کردند، حالا من تو را به این حال نمی‌دیدم.

دعا

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنَا وَلِوَالِدَيْنَا وَلِوَالِدَيِنَا وَلِمَنْ وَجَبَ لَهُ حَقُّ عَلَيْنَا؛ اللَّهُمَّ أَهْلِكْ اعْدَائِنَا؛ أَيْدِ وَانصُرْ امَّا زَمَانُنَا وَارْحَمْ شُهَدَائِنَا وَاجْعَلْ عَاقِبَةً أَمْرِنَا خَيْرًا.»



۱. عبدالله بن جعفر بن ابی طالب فرزند جعفر بن ابی طالب، از صحابه پیامبر، داماد امام علی^ع، از یاران امام حسن^ع و همسر حضرت زینب^ع بود. او نخستین مولود مسلمانان در جبهه بود که در کودکی با پیامبر^ص بیعت نمود. در حمایت از علی^ع در جنگ‌های جمل و صفیین شرکت کرد. وی تا زمان صلح امام حسن^ع با معاویه، با آن حضرت همراه بود. او در دوره حکومت معاویه و بیزید عطایای آنها را می‌پذیرفت و در واقعه کربلا حضور نداشت؛ اما دو تن از فرزندانش به نامهای عون و محمد در روز عاشورا به شهادت رسیدند و برخی دیگر از فرزندانش نیز در میان شهدای حره کشته شدند.
۲. این سه عبارت در مجامع روایی و تاریخی یافته نشد.

جلسہ، سقیم

معرفت الہی

مقدمه

الف. علم پیغمبر ﷺ

درباره علم پیغمبر اسلام و دانش او مقدمه‌ای را عرض می‌کنم که بعد از آن مقدمه روایت بسیار مهمی را از حضرت در رابطه با راه درست و راه انحرافی نقل کنم.

عالم به علم مُلکی و ملکوتی

نام مبارک رسول خدا ﷺ دارای دو میم است، این نام چند بار در قرآن مجید آمده است؛ محققان بزرگ شیعه نه از پیش خود بلکه با تکیه بر روایات، نهج‌البلاغه و آیات قرآن می‌فرمایند این دو میمی که در نام مبارک پیغمبر اسلام ﷺ است، میم اولش دلالت دارد بر این که حضرت با یاری خداوند عالیم به علوم مُلکی بوده و میم دومش هم اشاره دارد به این که وجود مقدس او عالم به علوم ملکوتی بوده و به این خاطر امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی می‌خواهد حضرت را معرفی کند، می‌فرماید او یک انسانی است که نسبت به همه علوم اعلم است و در هیچ علمی عالم‌تر از او وجود ندارد؛ این یک مطلب.



خاطره‌ای از ملاقات با یک پرفسور مذهبی

یک روزی بعد از یک منبر صبح یک دکتر که هر روز در جلسه سخنرانی شرکت داشت به من گفت فلان پرفسور که از بسیاری از دانشگاه‌های معتبر دنیا تقدیرنامه علمی دارد، هر روز می‌آید و برای شنیدن منبر بین مردم می‌نشیند؛ گفت من از شاگردان او هستم، بسیار شخصیت بزرگی است؛ من به آن دکتر گفتم یا خدمت ایشان برس یا تلفنی از ایشان اجازه بگیر، من چند دقیقه‌ای به احترام علمش و برای بازدیدش خدمت ایشان بروم. فردا که آمد، گفت پرفسور گفت من پای منبر می‌آیم، ولی دلم نمی‌خواهد وقت ایشان هزینه دیدن من بشود؛ من به ایشان گفتم اصرار کن. فردا بعد از منبر گفت ایشان قبول کردند؛ بنا شد که ساعت نه صبح همین امروز برویم دیدن شان. وقتی که رفتم، کتابخانه عظیم ناب علمی در اختیار داشت، اتاقش هم از تابلوهای زیادی که همه به زبان خارجی بودند و تقدیرنامه دانشگاه‌های بزرگ دنیا بود، پر بود؛ من مستمع شدم، ادب کردم، باید هم ادب می‌کردم که از نظریات او استفاده کنم. از پای منبر آمدنش معلوم بود آدم مذهبی است؛ درک دکترای رده بالا از مسائل اسلامی مربوط به انسان و طبیعت، از ما بیشتر است؛ ما مطالعه می‌کنیم، آن‌ها در آزمایشگاه‌های مهم علمی اسرار بدن را، اسرار عالم طبیعت را در حدی که در دسترس شان بوده فهمیدند، پس در این زمینه از ما جلوتر هستند یقیناً. من به ایشان گفتم آقای پرفسور! من هر مقداری که اجازه بدھید خدمت شما باشم، حرف نمی‌زنم، شما صحبت کنید. ایشان قبول کرد؛ یک سلسله مسائل بسیار مهمی را از دیدگاه علم برای من گفت که اعتقاد من را به قرآن و دین بیشتر کرد؛ یک مساله‌اش این بود - این مساله خیلی مهم است برادران و خواهران - گفت در دانش ما ثابت شده از زمان حضرت آدم ﷺ تا روز قیامت مغز هر انسانی که یک بشقاب معمولی را پر نمی‌کند، اگر مغز یک انسانی را دربیاورند و در یک بشقاب معمولی قرار بدهند، پر نمی‌کند؛ این عنصر کوچک ترکیبی از چهارده میلیارد سلول است؛ می‌دانید اگر آدم بخواهد بنشیند تک‌تک سلول‌هایی مغز را بشمارد تا چهارده میلیارد تمام بشود، چه قدر زمان می‌برد؟! گفت تمام

انسان‌ها، این چهارده میلیارد سلول مغزشان اندکی‌اش کار می‌کند و مغز نابغه‌های عالم یک‌سوم سلول‌های مغزی‌شان کار می‌کرده، اما در بین تمام افراد بشر، از آدم‌علیه السلام تا قیامت از حرف‌هایش، دوراندیشی‌هایش، آینده‌نگری‌هایش، فتواهایش، آرائش و نظریاتش در شئون حیات، درباره انسان، درباره جهان، درباره آینده نشان می‌دهد که کل چهارده میلیارد سلول مغز پیغمبر صلوات الله عليه و آله و سلم فعال بوده؛ این برای ما قابل درک نیست، برای ما قابل فهم نیست که چهارده میلیارد سلول بیست و چهار ساعته حتی در عالم خواب فعال باشد. وجود مقدس او کتاب تکوین و کتاب تشریع بوده. این را هم فرصت نیست برای تان توضیح بدhem که پیغمبر اکرم صلوات الله عليه و آله و سلم از یک طرف کل کتاب تکوین بود و از طرف دیگر hem کل کتاب تشریع بود.

ب. علم بی‌نهایت قرآن

یک مطلب ساده‌تری برای تان بگویم که این مقدمه دوم روشن‌تر بشود؛ قرآن اول دارد «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»؛ ولی کتاب خدا در مفهوم و معنا آخر ندارد. رسول خدا صلوات الله عليه و آله و سلم درباره قرآن می‌گوید: «لَا تَحصِي عَجَابَهُ»^۱؛ اگر تمام فرشتگان و جن و انس بخواهند شگفتی‌های قرآن را بشمارند، به شماره نمی‌آید؛ این را من یک خرد می‌فهمم نه خیلی، چون پنجاه سال است با قرآن سروکار دارم، همین دیروز هم نشستم حساب کردم، دیدم درباره حقایق قرآن به تنها‌ی بدون کمک تا الان -دیروز- روز پنجم‌شنبه، سیزده هزار و دویست ورق آچهار از مطالب ناب قرآن مجید من پر کردم که خیلی‌هایش هم در تفاسیر شیعه و سنّی نیست؛ سیزده هزار و دویست عدد ورق آچهار. شما این‌ها را اگر بخواهید جلد کنید، سیصد صفحه، سیصد صفحه؛ ببینید چند جلد می‌شود! این سیزده هزار صفحه کاغذ آچهار درباره حقایق قرآن تا جزء نوزدهم قرآن است، هنوز یازده جزء دیگر ش مانده؛ اگر خدا عمرم را کفاف بدهد، دارم روز و شب حدود دوازده ساعت کار می‌کنم.

۱. الکافی (طــدارالحدیث) ج ۴ ص ۵۹۶.

علم قرآن در کلام علامه طباطبایی

یک نفر در شهر قم به علامه طباطبایی^۱ صاحب تفسیر المیزان گفت شما مفسرین قرآن از زمان ابن عباس^۲ که شاگرد تفسیر امیرالمؤمنین علیه السلام بوده تا کجای قرآن رسیدید در این هزار و چهارصد سال؟ علامه مجلسی^۳ نوشتند من در زمان خودم در قرن دهم هجری بیست هزار نوع تفسیر را سراغ گرفتم، این چهارصد ساله را هم ما خبر نداریم در کشورهای اسلامی چه تعداد تفسیر نوشته شده؟ علامه طباطبایی که من خدمتشان می‌رسیدم، ایشان فرمودند اگر از ابن عباس تا زمان من چهارده قرن تمام مفسرین اسلام تفسیرهای شان را بگذارند زیر بغل شان و یک جا جمع بشوند، چند هزار مفسر و چند جلد

۱. سیدمحمدحسین طباطبایی (۱۲۸۱-۱۳۶۰ش) مشهور به علامه طباطبایی؛ مفسر، فلسفه، اصولی، فقهی، عارف و اسلام‌شناس. وی از عالمان تأثیرگذار شیعه در فضای فکری و مذهبی ایران در قرن ۱۴ش بود. او نویسنده تفسیر المیزان و کتاب‌های فلسفی بدایه الحکمة، نهایة الحکمة و اصول فلسفه و روش رئالیسم است. علامه طباطبایی در حوزه علمیه قم به جای اشتغال به فقه و اصول، درس تفسیر قرآن و فلسفه برقرار کرد. این کار او موجب رونق دانش تفسیر در حوزه علمیه قم شد. روش تفسیری او تفسیر قرآن به قرآن بود. در دوران تعطیلی درس فلسفه، با برقراری جلسات هفتگی با شاگردان خاص خود تدریس مبانی فلسفی ملاصدرا و حکمت متعالیه را ادامه داد. بسیاری از مدرسان بعدی فلسفه در حوزه علمیه قم شاگردان او بودند.

۲. عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب مشهور به ابن عباس (۳ سال پیش از هجرت-۸۷ق)، فرزند عباس بن عبدالمطلب و پسر عمومی پیامبر ﷺ و امام علی علیه السلام، از صحابة پیامبر ﷺ و یاران سه امام اول شیعیان بود. بن عباس حضرت علی علیه السلام را شایسته مقام خلافت می‌دانست و با خلفای سه گانه نیز همکاری داشت؛ او در جنگ‌های جمل، صفين و نهروان به طرفداری از علی علیه السلام حضور یافت و از طرف امام استان داری بصره را بر عهده گرفت. روایات فراوانی از طریق شیعه و سنی از ابن عباس نقل شده است. کتاب تفسیری منسوب به او، بارها به چاپ رسیده است. وی جد خلفای بنی عباس نیز به شمار می‌آید.

۳. محمدباقر بن محمدتقی مجلسی (۱۰۳۷-۱۱۱۰ق) معروف به علامه مجلسی یا مجلسی دوم، از محدثان و فقیهان مشهور شیعه در قرن یازدهم هجری بود. علامه مجلسی از میان شاخه‌های علوم اسلامی بیش از همه به حدیث‌نگاری علاقه داشت و به اخباریان نزدیک بود. مشهورترین کتاب او، مجموعه پرچم حدیثی به نام بحار الانوار است که نقش بارزی در احیای جایگاه حدیث در منظومه معرفت دینی داشت.



تفسیر می شود که عدش هم معلوم نیست - ایشان فرمودند کل ما که جمع بشویم تا الان کاری که روی قرآن کردیم به ساحل رسیدیم، هنوز وارد دریا نشدیم، نمی دانیم چه خبر است؟

قرآن در قلب پیامبر ﷺ

این را درباره قرآن شنیدید که قرآن اول دارد، آخر ندارد؛ شما ظرفیت قلب پیغمبر اسلام ﷺ را برای گرفتن علم در این آیه ببینید «نَزَّلْنَا عَلَيْهِ الْوُحْيُ الْأَمِينُ»؛ نه به گوشت، من کل قرآن را به وسیله جبرائیل در قلب تو قرار دادم.

علم پیامبر ﷺ به آینده

پیغمبر ﷺ یک روایت دارد در تفسیر علی ابن ابراهیم قمی^۱ قرن چهارم، هزار و صد سال پیش نقل شده، پنج صفحه است؛ پیغمبر اکرم ﷺ سال آخر عمرشان از تمام اوضاع دنیا زمان ما خبر دادند، شما هم که اهل مطالعه نیستید که من شما را تشویق کنم بروید این روایت را ببینید که رسول خدا هزار و چهارصد سال پیش انگار فرزند روزگار ما بوده، از تمام مسائلی که اتفاق افتاده خبر داده؛ من این روایت را چند بار دیدم، دیگر چیزی نمانده که اتفاق نیفتاده باشد؛ این علم پیغمبر.

راه صحیح و راه انحرافی

وقتی قرآن می گوید: «عُلِّمْهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»^۲؛ پیغمبر ﷺ من معلم کتاب و معلم حکمت است، معنایش این است که از علم هیچ چیز کم ندارد. این انسان با این

۱. شعراء: ۱۹۳.

۲. علی بن ابراهیم قمی از فقیهان و مفسران بزرگ امامی و از اصحاب امام هادی علیه السلام که از او کتابهای بسیاری به جای مانده است. مهمترین اثر علی بن ابراهیم، تفسیر روایی قرآن کریم، مشهور به تفسیر قمی است.

۳. آل عمران: ۱۶۴.

عقل و صراط مستقيم

گسترده‌گی علم می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ!»؛ ای مردم عالم! دو راه پیش روی شما بیشتر وجود ندارد، سومی ندارد؛ دو راه «إِنَّمَا هُوَ اللَّهُ وَ الشَّيْطَانُ»؛ یا جاده جاده الله است یا جاده جاده شیطان است؛ «وَ الْحَقُّ وَ الْبَاطِلُ»؛ یا جاده جاده حق است یا جاده جاده باطل است؛ «وَ الْهُدَى وَ الصَّلَالَةُ وَ الرُّشْدُ وَ الْغُيُّ»؛ یا جاده هدایت است یا جاده ضلال است؛ «وَ الْعَاجِلَةُ وَ الْآجِلَةُ»؛ یا جاده جاده مادی صرف و پولی است یا جاده جاده آخرت است و بهشت‌ساز است؛ سومی ندارد؛ البته جاده الله و حق و نور و آخرت یک دانه جاده است، ولی جاده شیطان به تعداد مریدهای شیطان جاده است، خیلی شلوغ است! خیلی درهم و برهم است! این جاده چه جاده‌ای است؟ جاده حق، جاده نور، جاده آخرت، جاده الله.

معرفی صراط مستقیم

کلام امام صادق علیه السلام در معرفی صراط مستقیم

یک کسی آمد از امام صادق علیه السلام پرسید این جاده چیست؟ امام ششم علیه السلام چه قدر زیبا جواب داده! حضرت فرمودند این جاده‌ای که می‌پرسی، «هُوَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ»؟

۱. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا هُوَ اللَّهُ وَ الشَّيْطَانُ وَ الْحَقُّ وَ الْبَاطِلُ وَ الْهُدَى وَ الصَّلَالَةُ وَ الرُّشْدُ وَ الْغُيُّ وَ الْعَاجِلَةُ وَ الْآجِلَةُ». (الکافی ط-دارالحدیث، ج ۳، ص ۴۵)

۲. الکافی (ط-دارالحدیث) ج ۳ ص ۴۵.

۳. همان.

۴. همان.

۵. «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الصَّرَاطِ فَقَالَ: هُوَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُمَا صِرَاطَانِ صِرَاطٌ فِي الدُّنْيَا وَ صِرَاطٌ فِي الْآخِرَةِ وَ أَمَا الصِّرَاطُ الَّذِي فِي الدُّنْيَا فَهُوَ لِإِلَامِ الْمُفْتَرِضِ الظَّالِعَةِ مِنْ عَرْفِهِ فِي الدُّنْيَا وَ اقْنَدَى بِهِدَاهُ مَرَّ عَلَى الصِّرَاطِ الَّذِي هُوَ جِسْرُ جَهَنَّمَ فِي الْآخِرَةِ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ فِي الدُّنْيَا زَلَّ فَدَمَهُ عَنِ الصِّرَاطِ فِي الْآخِرَةِ فَتَرَدَّى فِي نَارِ جَهَنَّمَ». (معانی الأخبار، ص ۳۲)



راهی است که به شناخت پروردگار منتهی می‌شود؛ حالا من این جاده را طی می‌کنم، خدا را چه طوری می‌شناسم؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در این جاده یک درسی که به من می‌دهند این است: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»؛ این یک درس این جاده است. من در تهران نود جلسه راجع به «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»؛ سخنرانی کردم که این‌ها دارد بازنویسی می‌شود، حدود دو جلد کتاب می‌شود، در این جاده به من یاد می‌دهند.

معنای لفظ «الله»

الله یعنی چه؟ یعنی ذات مستجمع جمیع صفات کمال؛ ترجمة الله خدا نیست، الله در فارسی ترجمه ندارد، اگر ماها هم زیر کلمه الله نوشته‌یم خدا، از تنگی قافیه بوده؛ جو فارسی‌زبانان به نظرشان الله یعنی خدا، ولی یعنی خدا، نه؛ کامل نیست. خوب عنایت کنید، چه به ما یاد می‌دهند، الله ذات مستجمع جمیع صفات کمال است؛ دیگر کجا می‌خواهی بروی که چنین وجود مقدسی را که دارای تمام کمالات است پیدا کنی و او را رها کنی به جایش یکی دیگر را بگذاری؟! چه کسی را می‌خواهی بگذاری؟! دنبال هر کسی غیر از خدا بروی، ندارد، دست‌خالی است، چیزی پیشش نیست به تو بدهد.

عربستان بدیخت! دو روز دیگر این خدای قلابی تو -اواما- از کار می‌افتد؛ دو ماه دیگر، جریانات دائماً در حال تغییر و تحول است؛ چه می‌دانی که بعد از این کسی که بباید تو را قبول داشته باشد؟ هفت‌صد میلیارد دلار در آمریکا پول داری، ممکن است بعد از این یک نفر بباید طمع هم به پول‌هایت داشته باشد، درخت آل سعود را ازه کند برای خوردن پول‌ها؛ چون ندارد می‌خواهد بذدده، این خدای توست؛ اما الله مستجمع جمیع صفات کمال است؛ دنیا بخواهی، به تو می‌دهد و پس نمی‌گیرد؛ آخرت می‌خواهی، به تو می‌دهد و پس نمی‌گیرد؛ بهشت می‌خواهی، به تو می‌دهد و پس نمی‌گیرد؛ کرامت می‌خواهی، به تو می‌دهد

و پس نمی‌گیرد. هزار و چهارصد سال است هر چه به این هفتاد و دو نفر کربلا داده، دائمًا دارد اضافه می‌کند؛ کجا می‌روی؟! خودش در قرآن می‌گوید: ﴿فَأَيْنَ تَذَهَّبُونَ﴾^۱؛ من را ول کردید، کجا دارید می‌روید؟! پیش چه کسی دارید می‌روید؟ پیش هر انسانی بروی ﴿إِنَّهَا النَّاسُ أَنَّمَا الْفَقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ﴾^۲؛ همه‌تان ندار هستید، پیش ندارها می‌روی چه می‌خواهی؟! دلت را به چه کسی خوش می‌کنی که برایت بماند؟!

شما تجربه زندگی نداشتید و به هر کسی دل خوش کردید، کمکش هم کردید، زحمت هم برایش کشیدید، تا به یک جا رساندید، یادش رفت شما را و رفت؛ شما تجربه نکردید هر کسی آمد گفت من را انتخاب کنید سی تا کار برای تان می‌کنم، یک‌دانه‌اش هم نکرد. شما برای یکی بمیرید که برای تان تب کند، نه برای یکی بمیرید که بگوید الحمد لله از شرّش راحت شدم، دیگر دائمًا نمی‌آید پیش من. انسان‌ها را که خودش در قرآن می‌گوید همه تهییدست هستند. اشیا هم که کار عمداتی برای ما انجام نمی‌دهند؛ زمین یک حبوباتی به ما می‌دهد و یک سبزیجاتی و یک میوه‌جاتی، آن هم یک خردناش را بدن ما نگه می‌دارد، بقیه‌اش هم که اضافه است، به ما فشار می‌آورد که برو در دست‌شویی خالی کن! کاری دیگر نمی‌کند. اول این را به ما یاد می‌دهند که صاحب عالم، مالک همه چیز است؛ صاحب عالم، قدرت بی‌نهایت است؛ صاحب عالم، رحمت بی‌نهایت است؛ صاحب عالم، احسان بی‌نهایت است؛ صاحب عالم، غفران بی‌نهایت است؛ صاحب عالم، عشق بی‌نهایت است. این‌ها را من ذره در زندگی خودم تجربه کردم، با یقین دارم حرف می‌زنم، با یقین؛ آدم اگر یک خرد خودش را بپاید، خدا را می‌بیند، همه جای زندگی می‌بینند.

معنای لفظ «الرّحمن»

دومین چیزی که یادمان می‌دهند، «رحمان»؛ یعنی وجود مقدس او مهر فراگیر است؛ از لوازم رحمانیتش بخشندگی گسترده است؛ سفره‌اش، انبارش، هیچ چیز کم ندارد، هیچ چیز.

۱. تکویر: ۲۶.

۲. فاطر: ۱۵.



معنای لفظ «الرّحيم»

مطلوب سومی که یادمان می‌دهند، «رحیم» است؛ می‌گویند تو در حد خودت آدم خوبی باش، قیامت از مهریانی او بهره‌مند شو؛ چهل پنجاه سال اخلاق خوب، عمل خوب، رفتار خوب، تا ابد برو در بهشت؛ این رحیم است. چه کسی نسبت به ما رحمان است؟ چه کسی نسبت به ما رحیم است؟ زن و بچه‌ماه، ما را دوست دارند اما یک دوستی بسیار محدود، گاهی هم که دیدید زن و بچه‌مان علیه ما می‌ایستند؛ این همه برای شان حمایی کردیم، عرق ریختیم، آبرو گذاشتیم یا برمی‌گردند می‌گویند برای ما چه کار کردی؟ یا می‌گویند تا نمردی بیا همه چیزت را به نام ما کن؛ بابا! بگذارید بمیریم بعد غارت کنید، ما که هنوز زنده هستیم.

دیگر در همین جاده کافی است، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»؛ وقتی آدم در این جاده می‌افتد چنان به حرف آدم گوش می‌دهد که آدم از گوش دادنش به حرف آدم، مست می‌کند، مدهوش می‌شود.

داستان دعوت شدن استاد انصاریان به تبریز

یک داستان عجیبی را برای تان نقل کنم، واقعاً عجیب است؛ اوّلین باری که من عرفه عمومی خواندم، هیچ جای ایران عرفه نبود، من سراغ نداشتم، کنار حرم مطهر حضرت رضا^{علیه السلام} بود، یک سال دیگر هم خواندم بعد دیدم که تهران و مشهد جلسه عرفه دارد فراوان می‌شود، خیلی هم خوشحال شدم، الان که دیگر فراغیر است به کل کشور. عرفه که تمام شد من آدم تهران، محزم و صفر و ربیع الاول و ربیع الثانی و جمادی الاول و جمادی الثانی گذشت، شش ماه؛ در ماه ربیع یک جوان مؤدبی پیش من آمد، گفت من می‌خواهم شما را پنج شب اول ماه شعبان، تولد ابی عبدالله^{علیه السلام}، قمر بنی‌هاشم^{علیهم السلام}، زین‌العابدین^{علیهم السلام} تبریز دعوت کنم؛ من تبریز نرفته بودم، به او گفتم چشم، می‌آیم؛ گفت پس من دو سه روز مانده به اول شعبان بليط می‌فرستم با هواپیما، اينجا هم هتل‌های چهار ستاره و پنج ستاره داریم، سوئیت‌های خیلی تمیزی دارد، يك سوئیت هم برای تان می‌گیرم؛ به او گفتم نمی‌توانم با هتل ارتباط برقرار



کنم، هتل نمی‌آیم؛ گفت کجا را برای تان بگیرم؟ ماه شعبان هم در اوایل زمستان بود؛ گفتم به این شرط می‌آیم که در فقیرترین محله تبریز در محله‌های قدیمی، خانهٔ تیر چوبی، خشتشی و گلی، یک خانه‌ای که با شما آشنا باشد، رفیق تان باشد، آن جا را برای من بگیرید؛ گفت خوب نیست؛ گفتم خیلی خوب است؛ گفت زیندهٔ ما نیست، ما دستمان به دهان‌مان می‌رسد هتل بگیریم؛ گفتم نمی‌آیم، فقط در محلهٔ فقیر تبریز، قدیمی، این خانه‌های خشتشی و گلی، هیچ جوری هم دل من راضی به جای دیگر نمی‌شود؛ گفت چشم. شعبان آمد؛ خدا! همهٔ چیز دست خداست، همهٔ کاری برای بندۀ آشناش می‌کند؛ همهٔ کاری برای رفیق‌هایش می‌کند؛ تو با خدای خود انداز کار و دل‌خوش دار، که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند. نظیر این مساله را من در عمرم خیلی دیدم؛ اگر بگویم، یک کتاب است.

فروندگاه پیاده شدم، یک پیکان ما را سوار کرد با همین جوانی که من را دعوت کرده بود، آمد در محلهٔ قدیم تبریز، کوچه برف بود و دو سه تا کوچه را پیچید، رسید در یک خانه، در چوبی بود و خشتشی بود و قدیمی، در زد، صاحب خانه آمد، خیلی فارسی روان حرف نمی‌زد، ترکی فارسی قاطی بود، خیلی خوشحال شد و من را بغل گرفت و معلوم می‌شد آمادگی داشته، در حیاط را که باز می‌کردیم، یک پله بود پنج شش تا می‌رفت بالا، یک اتاق بود، زن و بچه‌اش هم پایین بودند، من را در آن اتاق برد، اتاق سیاه‌پوش بود. پرچم‌های مختلفی داشت، کتبیه داشت، زیاد اسم ابی عبدالله^{علیه السلام} نوشته بود، نشستم؛ گفت تو خودت خانهٔ من نیامدی، کسی دیگر تو را آورده؛ تو کجا، خانهٔ خشتشی من و تیر چوبی من کجا! دوباره گفت خودت نیامدی، کسی دیگر آورده؛ گفتم چه کسی من را آورده خانه‌ات؟ گفت من شش ماه پیش مشهد بودم، تو را تا حالا ندیده بودم، در دعای عرفه پشت سرت نشسته بودم، دعا دو ساعت طول کشید، خیلی گریه کردم، نیامدم هم جلو به تو دست بدهم، با همان اشک چشمم رفتیم حرم، ضریح حضرت رضاعلیه السلام را گرفتم؛ گفتم یا بن رسول الله! این آقا هر وقت آمد تبریز برود منبر بفرست در خانهٔ من، جای دیگر نرود؛ تو با خدای خود انداز کار و دل‌خوش دار؛ بعد گفت این اتاق را می‌بینی؟ این اتاق برای



سیدالشہداء علیہ السلام است؛ گفت پدر من پنجاه سال در این خانه زندگی می‌کرد، از چهار پنج سالگی، یک ساعت مانده به نماز صبح می‌آمد بالای سر من، گفت من تا بیست و پنج شش سالگی ببابایم زنده بود، از پنج سالگی چهار سال و نیمی من می‌آمد کنار رختخواب من، من را نوازش می‌کرد، قربان صدقه من می‌رفت، من بیدار می‌شدم، من را بغل می‌گرفت، می‌بوسید، به سینه می‌چسباند، می‌گفت عزیز دلم ده دقیقه با تو کار دارم؛ می‌گفت این کار بالای ده سال طول کشید تا ببابایم مرد؛ می‌گفت ده دقیقه با تو کار دارم، بلند شو با من بیا برویم سر حوض، می‌رفتم؛ می‌گفت بابا وضو بگیر، یک ساعت مانده به اذان صبح وضو می‌گرفنم، می‌آدمیم در این اتاق؛ می‌گفت بابا! پنج شش دقیقه بنشین برای ابی عبدالله علیہ السلام گریه کنیم، من هم در عالم بچگی؛ ببابایم می‌گفت یک بچه ششم ماهه داشت، کشتند؛ یک جوان هجده ساله داشت، قطعه قطعه کردن؛ خواهرهایش را کتک زدن، دخترهایش را زدن؛ آن می‌گفت من هم گریه می‌کرم؛ من به امام رضا علیہ السلام تو را بفرستد در این اتاق. چه پنج شبی بود! چه حالی داشت! باورتان می‌شود بگویم من این جور افراد را در پنجاه سال عمرم که دیدم اصلاً گرفتاری نداشتند؟ باورتان می‌شود؟ این معنای «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». یا بن رسول الله! صراط یعنی چه؟ فرمود: «هُوَ الظَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ».

اشعار عرفانی

هرگز نرسی به نشانه دل	تا بی خبریم ز ترانه دل
بی ناله و آه شبانه دل	روزانه نیک نمی‌بینیم
کی سبز غمت ز دانه دل	تا چهره نگردد سرخ از خون
ای از تو خرابی خانه دل	از خانه کعبه چه می‌طلبی

۱. معانی الأخبار ص ۳۲.

در مملکت سلطان وجود
گنجی نبود چو خزانه دل
جانا نظری سوی مفترقت
کاسوده شود ز بهانه دل

روضه وداع حضرت زینب علیها السلام با پیکر ابی عبدالله علیه السلام

آیم به قتله گاه که پیدا کنم تو، حسین من! امشب وداع هجرت فردا کنم تو را، جویم قدم به قدم بین کشتگان، با شوق و اضطراب تمتأ کنم تو را. حسین من! خواهرت چهار پنجم ساله بود، یک روز دیدم خانه نیستی، آمدم خانه پیغمبر علیه السلام، دیدم روی سینه پیغمبر خوابت بُرد؛ حسین من! یک روز روی سینه پیغمبر علیه السلام، امروز روی خاک گرم کربلا؛ در حیرتم که از چو بجویم نشان تو، نه سر، نه پیراهن، ز چه پیدا کنم تو را؟ گاهی می‌گوییم خوش به حالم که یک ماه دیگر بیشتر به دهه عاشورایت نمانده، می‌گوییم خوش به حال که امام صادق علیه السلام می‌فرماید وقتی برای حسین علیه السلام ما گریه می‌کنید، مادرم شما را به اسم دعا می‌کند؛ نه فقط شما را، پدر و مادرتان را هم دعا می‌کند. امام صادق علیه السلام می‌گوید اگر می‌خواهید زهرای علیها السلام را یاری کنید، برای حسین علیه السلام گریه کنید. امام هشتم علیه السلام می‌فرماید کلمه حسین علیه السلام مثل چهار آیه سجده واجب قرآن است، همین‌گونه که هر کس آیه سجده را بشنود، واجب است سجده کند، امام هشتم علیه السلام می‌فرماید هر کس اسم حسین علیه السلام را بشنود، واجب است گریه کند؛ برگیرمت ز خاک و بیوسم گلوی تو، خود نوحه مادرانه چو زهرای علیها السلام کنم تو را، ریزم به حلق تشنئه تو اشک چشم خویش، سیراب تا که ای گل همراه کنم تو را، ای آن گه داغهای جگرسوز دیده‌ای؛ حسین من! زخم داغ اکبر و عباس و قاسم و علی‌اصغر روی جگرت است؛ ای آن که داغهای جگرسوز دیده‌ای، اکنون به اشک دیده مداوا کنم تو را.

دعا

الهی! بحق ابی عبدالله علیه السلام آن چه به خوبان عالم عنایت کردی، به ما و زن و بچه‌ها و نسل ما عنایت کن؛ خدایا! هر چه شر از خوبان عالم برگرداندی، از ما هم برگردان؛ خدایا! ما را

جلسه هفتم / معرفت الهی

حسینی زنده بدار و حسینی بمیران؛ خدایا! مرگ ما را در حال گریه بر ابی عبدالله علیه السلام قرار بده؛ خدایا! دشمنان اسلام، اقت پیغمبر علیه السلام، مخصوصاً داعش، اسرائیل، آمریکا و دشمنان دیگر را ذلیل و زمین گیر کن؛ دین ما، کشور ما، این ملت بزرگوار ما را، محرب و منبر، ماه رمضان و محرم و صفر، مرجعیت و رهبری را از حوادث حفظ فرما؛ خدایا! به حقیقت زینب کبری علیها امشب وجود مبارک امام زمان علیه السلام را دعاگوی ما و زن و بچه‌های ما و نسل ما قرار بده.



جلسه هشتم

عبور از پل صراط

مقدمه

در جلسات گذشته تا اندازه‌ای راه درست و صحیح و حق را که خداوند از آن تعبیر به صراط مستقیم کرده شناختیم؛ در مقابل صراط مستقیم هر جاده‌ای، هر راهی و هر طریقی انحرافی است و در بخش دوم هم راهنمای راه را شناختیم؛ چون راه راهنمای می‌خواهد، راهنمای صراط مستقیم انبیای خدا^{علیهم السلام} و ائمه طاهرین^{علیهم السلام} هستند.

اقتنا به ائمه^{علیهم السلام} و عبور از صراط

علمای ربانی مکتب تشیع فقط راهنمایی‌های انبیا و ائمه^{علیهم السلام} را به مردم انتقال می‌دهند؛ امام صادق^{علیهم السلام} می‌فرماید هر کسی به راهنمایی امام انتخاب شده از جانب پروردگار اقتدا کند، روز قیامت از صراطی که در جهنم کشیده شده است، آسان و بدون دردسر رد می‌شود.

عبور صراط از دوزخ

این راهی که در جهنم است، خداوند در قرآن مجید به این راه اشاره کرده: «وَإِنْ مِنْ كُوُلَّ أَلاَّ وَلِرِدْهَاكَانَ عَلَى زَيْكَ حَتَّمًا مَفْضِيًّا»^۱؛ هیچ کدام از شما نیستید مگر این که باید وارد آن جاده بشوید و ورودتان به آن جاده را من بر خودم حتم کردم؛ در حقیقت آیه می‌خواهد بگوید قیامت دو

۱. مریم: ۷۱.

عقل و صراط مستقيم

بخش نیست که یک بخش جدایش راهی به سوی بهشت داشته باشد، یک بخش جدایش راهی به سوی دوزخ. شما با همین آیه شریفه می‌توانید عرصهٔ محشر را تصوّر کنید؛ میلیاردها انسان از قبر زنده به محشر آورده شدن، روبه‌روی مردم دوزخ است و بعد از هفت طبقهٔ دوزخ بهشت است که پروردگار عالم آدرس بهشت را هم در سورهٔ نجم داده است، **﴿عَنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى﴾**؛ البته ما تا در دنیا هستیم این عند سدرة‌المنتھی را نمی‌توانیم درک کنیم، ولی بهشت بعد از دوزخ است و محلّ بهشت هم سدرة‌المنتھی است.

چگونگی عبور خوبان از صراط

آیه می‌گوید تمام مردم وارد جهنم می‌شوند، **﴿وَإِنْ مِنْ كُوْنٍ إِلَّا وَارْدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا﴾**؛ تکلیف شما خوبان، مردم مؤمن، مردم پاک، مردمی که خدا و قیامت را باور کردند، اهلی عمل صالح هستند، اهلی اخلاق پاکند، در ورود به دوزخ چه خواهد شد؟

معاد جسمانی

ما یک بدنی داریم در قیامت، دقیقاً مثل همین بدن دنیا، **﴿عَلَى أَنْ بُتَّلَ أَمْثَالُ الْكُوْنِ﴾**؛ این بدن طبق آیات قرآن به ما بر می‌گردد؛ چون در همهٔ احوال و اعمال شریک روح ما بوده؛ قیامت روحانی نیست، در قیامت مردم مانند مردم دنیا هستند، بدن دارند، جان دارند، آیات هم در این زمینه کم نیست. آن‌هایی که می‌گویند قیامت روحی است، فقط روح مردم محشور می‌شود، حرف‌شان صدرصد ضد قرآن است؛ من فقط یک آیه برای نمونه برای تان می‌خوانم؛ در سورهٔ یس می‌گوید روز قیامت **﴿نَحْنُمْ عَلَى أَقْوَاهِهِمْ﴾**؛ دهان‌ها را می‌بندند، روح که دهان ندارد،

۱. نجم: ۱۴.

۲. مریم: ۷۱.

۳. واقعه: ۶۱.

۴. **﴿الْيَوْمَ نَخْتِرُ عَلَى أَقْوَاهِهِمْ وَنُكَلَّمُنَا أَتَدِيرُهُمْ وَسَهَدُ أَنْجُلُهُمْ بِمَا كَلُّوْا كَسِيْوَنَ﴾** (یس: ۶۵)



﴿وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِ﴾^۱; دست‌های مردم کارکردهای شان را در دنیا به من می‌گوید؛ تقلب در جنس کردم، امضای ناحق کردم، اعلامیه ناحق دادم، قلم ناحق زدم، بدن نامحرمان را لمس کردم؛ روح که دست ندارد، دست برای بدن است، ﴿وَشَهَدَ أَرْجُهُمْ﴾^۲; پای مردم هم به تمام رفت و آمدهایی که داشته شهادت می‌دهد، پس ما در قیامت این بدن را داریم، این بدن که ترکیبی از پوست و گوشت و اسکلت است.

آتش دوزخ

وقتی به حکم واجب خدا وارد دوزخ می‌شود، آتش دوزخ یک آتشی است که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید کل آسمان‌ها و زمین در برابر مقاومتی ندارند^۳؛ اگر آن آتش به همه آسمان‌ها و زمین بزند، خاکستری را به باد می‌دهد. این آتش با بدن مردمی که با خدا آشنا بودند، با صراط مستقیم آشنا بودند، با انبیا و ائمه علیهم السلام آشنا بودند، چه کار می‌کند؟ دو تا مطلب در اینجا بشنوید، این مطلب هم قرآنی صد‌رصد است، برای تاریخ و داستان نیست.

الف. سرد شدن آتش بر ابراهیم علیه السلام

یک: هزار متر زمین را دیوار کشیدند، دیوار بلند، در این هزار متر آن‌چه مواد آتش‌زا در زمان نمرود بود، ریختند در این زمین دیوار دار که باد و طوفان این‌ها را پخش نکند؛ آتش زند؛ پرندگان نمی‌توانستند از فاصله بالا رد بشوند؛ قرآن می‌گوید ابراهیم علیه السلام را با همین بدن پوستی و گوشتی و اسکلتی در آتش انداختند، آتش نمرود با ابراهیم علیه السلام چه کار کرد؟ آتش جهنم هم با بدن شما مردم مؤمن همان برخورد را دارد. قرآن می‌گوید حرارت آتش به ابراهیم علیه السلام نرسید، «بَرَدًا»^۴؛ ابراهیم علیه السلام در آن آتش در خنکی بود، «وَ

۱. یس: ۶۵.

۲. یس: ۶۵.

۳. «وَهَذَا مَا لَا تَقُولُ لَهُ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ». (مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۸۴۷)

۴. «فَلَمَّا يَأْتِكُنْ كُفَّارٌ مِّنْ بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ». (الأنبياء: ۶۹)

سَلَامًا^۱؛ در آن آتش امنیت داشت، یک دانه موی پنبه‌ای و پشمی لباسش هم نسوخت؛ این یک مطلب.

ب. نجات اهل تقوا از آتش

و اما مطلب دوم در خود آیه است، می‌گوید وقتی تمام مردم وارد جهنم شدند، «ثُمَّ»؛ بعد از ورود **شَجَّى الَّذِينَ أَنْقَوْا**^۲؛ تمام کسانی که در دنیا خودشان را از بی‌دینی، بدعلملی، بداخلالقی، گناهان کبیره حفظ کردند، اصراری هم بر گناهان خردپا نداشتند، نه این‌که معصوم بودند، گاهی هم لغزش پیدا کردند؛ اما نه لغزش‌های خیلی بزرگ، خود من خدا این گروه را از جهنم می‌آورم بیرون، راه بهشت را مقابلشان قرار می‌دهم می‌گویم این بهشت و این هم شما، **وَنَأْرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِئْنِيًّا**^۳؛ اما آن‌هایی که بی‌دین بودند، آن‌هایی که ظالم بودند، آن‌هایی که متجاوز از قوانین و حدود پروردگار بودند، هر چه خدا فرموده بود انجام بدھید ندادند؛ هر چه خدا فرموده بود انجام ندهید به خیرتان است انجام دادند؛ این‌ها بهصورت "جئنی" در جهنم می‌مانند؛ "جئنی" یعنی چه؟ این‌ها وقتی وارد جهنم می‌شوند از پشت پاشنه پای‌شان پا خم می‌شود، می‌چسید به ران‌شان، می‌افتنند و دیگر تا خدا است قدرت بلند شدن نخواهند داشت.

عدم ارزش رفتن به جهنم

آیا می‌ارزد ما جهنم برویم؟ نه؛ می‌ارزد برای خانم‌ها به خاطر دو روز ایام جوانی بی‌حجابی و بددحجابی جهنم بروند؟ نه؛ می‌ارزد با یک تومان، دو تومان پول ربا آدم جهنم برود؟! می‌ارزد آدم با تقلب در جنس مردم و کشنن مردم جهنم برود؟! می‌ارزد آدم با خوردن چندرغاز مال مردم جهنم برود؟! پیغمبر ﷺ می‌فرماید اگر کسی یک درهم ببرد در خانه‌اش تا زمانی که

۱. آنیاء: ۶۹.

۲. مریم: ۷۲.

۳. مریم: ۷۲.



این مال حرام در خانه‌اش است، پروردگار به آن خانه و اهل خانه نظر رحمت نمی‌کند؛ یک درهم زمان پیغمبر ﷺ به پول آن یک دانه یک تومانی می‌شود که این یک تومانی هم آن در مملکت ما دیگر نیست؛ آیا می‌ارزد ما مردم را اذیت کنیم؟! می‌ارزد ما در را به روی مردم بیندیم؟! برای اداری می‌ارزد پول اندکی رشو بگیرد، کار یک بدخت مظلوم گرفتاری را راه بیندازد که این بدخت گرفتار هم برود این یک میلیون دو میلیون را از شش تا قرض کند، بباید رشو بدهد که کارش حل شود و بعد هم پنج سال بکشد نتواند این قرض را بدهد؛ می‌ارزد؟! جهنم رفتن اصلاً نمی‌ارزد.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «وَ اقْتَدِي بِهُدَاهُ»^۱، این روایت خیلی مهمی است، در کافی است؛ اگر کسی به راهنمایی راهنمای راه اقتدا کند، قیامت به آسانی از آن جسر و راه جهنم رد می‌شود. این که من می‌گوییم به آسانی، شما اگر به روایات قوی‌مان مراجعه کنید، بعثت‌تان می‌برد.

زمان حساب‌رسی مومنان در قیامت

یک بیابانی آمد محضر پیغمبر ﷺ گفت آقا! حساب مردم مؤمن از زمان آدم علیه السلام تا آخرین نفر در قیامت چقدر طول می‌کشد؟ هر چه مرد و زن مؤمن است، خدا در صحراجی محشر می‌آورد، می‌خواهد حساب تک‌تک این‌ها را بکشد، عدشان هم که معلوم نیست از زمان آدم علیه السلام تا آخرین نفر چقدر مرد و زن مؤمن به وجود آمده؛ پیغمبر ﷺ فرمودند حساب کل مردان مؤمن و زنان اهل ایمان کمتر از چهار رکعت نماز عصر شما طول می‌کشد، تا شما یک نماز عصر را بخوانی، خدا حساب کل مومنین را رسیده و راه بهشت را جلوی‌شان گذاشته و

۱. «عَنِ الْمَقْصِلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الصَّرَاطِ فَقَالَ هُوَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ هُمَا صِرَاطُانِ صِرَاطٌ فِي الدُّنْيَا وَ صِرَاطٌ فِي الْآخِرَةِ وَ أَمَّا الصِّرَاطُ الَّذِي فِي الدُّنْيَا فَهُوَ الْإِمَامُ الْمُفْتَرَضُ الطَّاغِعُ مِنْ عِرْفَةِ فِي الدُّنْيَا وَ اقْتَدِي بِهُدَاهُ مَرَّ عَلَى الصِّرَاطِ الَّذِي هُوَ جِسْرُ جَهَنَّمَ فِي الْآخِرَةِ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ فِي الدُّنْيَا زَلَّ فَلَمْهُ عَنِ الصِّرَاطِ فِي الْآخِرَةِ فَتَرَدَّى فِي نَارِ جَهَنَّمَ». (معانی الأخبار ص ۳۲)

عقل و صراط مستقیم

گفته بروید. می ارزد آدم با خدا زندگی کند، می ارزد آدم با انبیا و با ائمه طاهرين علیهم السلام و با عالمان
واجد شرایط دل سوز زندگی کند؛ نمی ارزد آدم و لو یک روز وارد یک جاده انحرافی بشود؛ چون
در باطن جاده انحرافی دوزخ است، ولی در باطن جاده الهی بهشت است.

اهمی صراط مستقیم

من چند تا نمونه از کسانی که در دوره عمرم دیدم و واقعاً در صراط مستقیم الهی بودند را
برای تان عرض بکنم، البته خیلی علاقه دارم آن هایی که در صراط مستقیم بودند در بخش زن
و بچه داری، در بخش اقتصاد، در بخش اخلاق، در بخش صنلی داشتن و اداری بودن از هر
کدام نمونه برای تان بگویم؛ اما خیلی فرصت می خواهد برادران عزیزم! خواهران بزرگوارم!

الف. داستان بازاری منصف

یک شخصی بود در بازار تهران که آن زمان من هفده هجده سالم بود، اصلاً پاساژ در تهران
نبود، ساختمان های بلند نبود، کل خیابان های تهران مثل خیابان شانزلیزه پاریس نشده بود،
تمام مرکز اقتصاد تهران بازار بود، این بازار را من هفته ای یک بار می دیدم. روش کسب این
انسان والا که در صراط مستقیم الهی بود، چه شب هایی هم داشت! اصلاً اگر شما یک شب
با این یکجا می ماندید، حالا در خانه اش یا در سفر مشهد، حال این آدم در سحر، گریه اش،
ناله اش، ارتباطش با پروردگار ملکوت عالم را به شما نشان می داد، هفت و نیم صبح در مغازه
بود، مغازه اش هم عطاری بود و علافی، همه نوع جنس مربوط به خوراک مردم را داشت؛
برنج، چایی، قند و شکر، نخود و لوبیا و عدس داشت؛ همه چیز داشت. یک دانه شاگرد هم
داشت، یک شاگرد پیش چنین آدمی معلوم می شود همان می شود.

تأثیر معاشرت

جوانان عزیزم! برای این که آن قدری که معاشرت در آدم تأثیر می گذارد، پدر و مادر
نمی گذارند؛ معاشرت یا نقطه اوج انسان است یا نقطه شقاوت و بد بختی انسان است؛ ببینید با
چه کسی رفیق هستید؟ چه حالی دارد؟ چه رفتار و منشی دارد؟

ادامه داستان بازاری منصف

هفت و نیم صبح می‌آمد بازار، من از در مغازه‌اش صبح وقتی که منبر داشتم رد می‌شدم، عاشقش بودم؛ به شاگردش می‌گفت خرج مغازه، حقوق تو، پول چراغ، امروز دو تومان است - به پول آن روز - خرج خودم و خانواده‌ام هم امروز دو تومان است، نهایتاً سه تومان است، مواظب باش! خودم هم هستم، جنسی که می‌فروشیم، سودی که روی جنس‌ها می‌کشیم، فقط و فقط بنا به خواست امیرالمؤمنین ﷺ منصفانه باشد، «وَأَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ»؛ می‌خواهد مشتری شیعه باشد، می‌خواهد سنی باشد، یهودی باشد، مسیحی باشد؛ سود منصفانه باشد؛ ما امروز نیاز به پنج تومان - پنج تا تک تومان - سود داریم، تو بنویس جنس‌هایی را که می‌فروشیم، مثلاً ساعت یازده به اوستایش می‌گفت پنج تومان سود تأمین است، می‌گفت حالا از یازده به بعد تا پنج بعدازظهر که می‌خواهیم مغازه را بیندیم، به این امّت پیغمبر ﷺ هر چه می‌فروشی، بدون سود بفروش، فشار به کسی نیاید، ما نیازی نداریم؛ این یک مرحله کارش.

صداقت با خداوند

به خودم می‌گوییم: آقا شیخ! شبانه روز ده بار بیخودی به صورت واجب به خدا نگو «اهدنا الصّرّاطُ الْمُسْتَقِيمَ»؛ اگر نمی‌خواهی در صراط مستقیم باشی، به خدا دروغ نگو؛ وقتی نمی‌خواهی در صراط مستقیم باشی، چرا به خدا دروغ می‌گویی؟ اگر واقعاً عاشق بودن در صراط هستی، به او بگو کمک بده، من مشتاق حرکت در صراط مستقیم هستم.

ادامه داستان بازاری منصف

حالا یک روزش را که من خبر شدم؛ از ورامین چهل کیلومتری تهران، این آدم مشتری داشت. ورامینی می‌آید، صورت را قبلاً نوشته بود، روی میز می‌گذارد، چه قدر قند می‌خواهم،

۱. نهج البلاغه (صبحی صالح) ص ۴۲۸.

۲. فاتحه: ع.

چه قدر چایی می‌خواهم، چه قدر نخود و لوبیا می‌خواهم، چه می‌خواهم، از او خرید کلی می‌کردند که این هم ببرد و رامین در مغازه خودش در معرض بگزارد، بفروشد. خرید کلی خوب پولی است! مثلاً این ورامینی به پول آن زمان سه هزار تومان آمده بود خرید کند، پول نقد، اهل نسیه هم نبود، نه نسیه می‌داد؛ می‌گفت نسیه بخرم، ممکن است بمیرم یادم رفته باشد بنویسم، گردنم بماند؛ نسیه نمی‌دهم که اگر دیر آورد کینه پیدا نکنم، می‌خواهم چه کار؟!

این‌ها دوره عمرشان اصلاً گرفتار نمی‌شدند، این‌ها دوره عمرشان به قول تهرانی‌ها کاسهٔ چه کنم، چه کنم؟ دست نمی‌گرفتند؛ یک زندگی پاک، با قناعت؛ حالا اگر آدم کارخانه‌دار هم بشود در جنب ثروتی که به دست می‌آورد خودش و زن و بچه‌اش باید قانع باشند، بدن من و زنم چه نیازی به ماشین یک میلیارد تومانی دارد؟! بدن من و زنم و بچه‌ام چه نیازی به خانه ده میلیارد تومانی دارد؟! آن چه که خدا به تو داده، بریز در بانک قیامت، با خدا معامله کن، چرا ثروت را نگه می‌داری؟! چرا مصرفانه خرج می‌کنی؟!

صورت را خواند، گفت نمی‌فروشم؛ گفت تو ده سال است به من جنس می‌فروشی، چه شده امروز نمی‌فروشی؟ نداری؟ گفت تمام صورت را دارم، همه را دارم؛ گفت چرا نمی‌فروشی؟ پولم هم نقد است؛ گفت من هفت و نیم صبح در مغازه را که باز کردم، همین‌طوری که در را باز می‌کردم، این مغازه‌های بغلی و روبه‌رویی هم طبق عادتم یک نگاه می‌کردم، آن مغازه سومی از روبه‌روی مغازه‌ام، مغازه روبه‌روی من اولی است، دومی هم نه، سومی، نگاهم که به قیافه‌اش افتاد، دیدم گرفته است، غصه‌دار است، در را باز کردم و مغازه را رها کردم و رفتم پیشش، گفتم که چه شده؟ مریض هستی؟ گفت نه؛ زنت مریض است؟ نه؛ بچه‌ات مشکل دارد؟ نه؛ گفتم هر روز شاد بودی، امروز چرا گرفته‌ای؟ گفت فلانی! جنس خریده‌ام، امروز وعده پول دادنش است، برایم پول نرسیده، این هفته آن قدر فروش نداشتم که امروز پول مردم را بدهم، ناراحت پول مردم هستم و ناراحت این که وعده‌ام را نمی‌توانم عمل کنم؛ چه قدر خوب است آدم برای مردم ناراحت باشد! چه قدر خوب است! چه قدر خوب است آدم وعده‌اش را برای عمل کردن دغدغه داشته باشد!

ب. ملاقات با پاپ و عمل به وعده

من روی منبر پیغمبر ﷺ می‌گویم، راست می‌گویم، من برای تبلیغ ایتالیا بودم، سفیر ما در واتیکان به من گفت یک وقتی از پاپ بگیرم ملاقاتش کنی؟ گفتم خیلی خوب است، چون چند تا کشیش را هم شیعه کرده بودم، خیلی دلم می‌خواست پاپ را ببینم. اوضاع مسیحیت و جریان دولتهای ظالم مسیحی و یهودی و این اوضاع فساد مرد و زن اروپا را برایش بگویم، بگویم تو آخوند دین مسیح هستی، چرا هیچ کاری نمی‌کنی؟ گفتم وقت بگیر؛ گفت البته سه ماه دیگر وقت می‌دهد، من می‌خواهم بنویسم در دفترش، شما سه ماه دیگر یک سفر بیا ایتالیا برو با او ملاقات کن؛ گفتم من فکر نمی‌کنم بتوانم ببایم ایتالیا. این لغت هم لغت جدید است به گوش ما می‌خورد؛ گفت من رزومه تو را به دفتر پاپ می‌دهم، حالا چه روزی است؟ روز شنبه؛ رزومه نمی‌دانم چه لقته است، ایرانی است، خارجی است؛ گفت من شرح حال تو را روی یک صفحه برای پاپ می‌نویسم، حالا آن‌هایی که می‌دانست که خدایا! دلم نمی‌خواهد بگویم بدم می‌آید! گفت می‌نویسم که این یکی از چهره‌های معتبر ایران است، بالای صد جلد کتاب نوشته، نمی‌دانم چه است، چه است؛ بعد از ظهر از دفتر پاپ زنگ زند، گفتند پاپ رزومه ایشان را که دید خوشحال شد، گفت من که سه ماه دیگر وقت می‌دهم به افراد، سه ماه بعد به بعد؛ اما چهارشنبه ده صبح ایشان می‌تواند بباید ملاقات، ده صبح؛ من سه شنبه پنج بعدازظهر بلیط برگشت به ایران را داشتم، چون شش بعدازظهر چهارشنبه اقلید شیراز، اقلید که جزو شهرهای استان شماست، یک هفته منبر و عده داده بودم؛ به سفیرمان گفتم این ملاقات را من نمی‌آیم؛ گفت چرا؟ این‌ها به این راحتی به کسی ملاقات نمی‌دهند؛ گفتم من چهارشنبه اقلید ایران منبر دارم، و عده دادم، آن‌ها دلشان به وعده من خوش است که من تا حالا چند سال رفتم آن‌جا تخلف در وعده نکردم، پنجاه سال هم هست در هیچ منبری تخلف در وعده نکردم؛ از قول من به پاپ بنویس که ایشان از این‌که وقت ملاقات را به این زودی دادید، تشکر می‌کنند؛ اما چون یک وعده دادم در ایران و پیغمبر ﷺ ما فرموده: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ

بِاللَّهِ وَ إِلَيْهِ الْيَوْمُ الْآخِرِ فَلْيَفِرِ إِذَا وَعَدَ»؛ هر کس دین دارد به وعده اش عمل کند، دین هم که ندارد عمل نمی‌کند. خیلی عجیب است که وفای به عهد گره به دین داری خورده! هر چه سفیرمان گفت من برای روز چهارشنبه بليت می‌گيرم؛ چون برای ايران نبود بليت، برو ترکيه، از تركيه هم از همين جا بليت می‌گيريم، برو ايران، پنجشنبه برو منبر؛ گفتم نه، اين ملاقات را نمي‌خواهم که فرداي قيامت شرمنده پيغمبر ﷺ نشوم که تو در اين لباس آدم وعده خلافی بودی؛ نه، به خجالتشن نمی‌ارزد. عجیب هم بعداً برايم گفت پاپ خوش آمده بود، لذت برده بود که يك مسلمان اين جور پايind به گوش دادن به حرف پيغميرش ﷺ است، گفتم: نه.

ادامه داستان بازاری منصف

به من گفت: من اين هفته فروشم خوب نبود، دغدغه مال مردم را دارم، نتوانستم بدhem، امروز هم دوازده ظهر باید پول مردم را ببرم بدhem، کم دارم؛ جنابالي! کاسب محترم وراميني! تمام اين صورت را برو از او بخر؛ چون من نه بدھي دارم، نه دغدغه دارم، امروز بنا ندارم جنس به احدى بفروشم تا پول بدھي او در فروش جنسش جور بشود. اين صراط مستقيم است، اين راه پروردگار است، اين اخلاق پروردگار است، اين اخلاق انبياى خدااست ﷺ، اين اخلاق ائمه طاهرين ﷺ است، همين است که آدم را روز قيامت كمتر از زمان يك نماز عصر به حسابش مى‌رسند و بهشت مى‌فرستند؛ همين است.

ج. کارمند حلال خور

يک دانه ديگر هم بگويم و حرفم تمام؛ اين را اداري‌ها گوش بدھند، اگر از سيمای جمهوري اسلامي منبر امشب از کanal دو پخش شد، اداري‌هاي داشتند گوش مى‌دادند، اين را دقيق گوش بدھند. يك شخصي در محله ما اداري بود، ماهي نهصد تا تك تoman حقوقش بود، آن حقوق هم به زندگي مى‌رسيد؛ اين قضيه‌اي که من مى‌گويم، برای زمانی است که من

دوازده، سیزده سالم بود؛ کارمند بانک ملی می‌گفت: این گاهی می‌آید روی چکش می‌نویسد نهصد تومان، حقوقش است، ما به او می‌دهیم؛ گاهی سر برج می‌آید می‌نویسد هشتصد و پنجاه تومان؛ گاهی می‌نویسد هشتصد و سی تومان؛ گاهی می‌نویسد هشتصد و چهقدره؛ گاهی دوباره می‌نویسد نهصد تومان؛ بانکی می‌گوید من به او گفتم تو حقوقت نهصد تومان است، چرا گاهی برج‌ها کم می‌کنی؟ گفت برای این که من برای اداری شدنم اول بلند شدم رفتم قم خدمت آیت الله العظمی بروجردی^۱.

ضرورت ارتباط با عالمان دل‌سوز

با عالمان تان در تماس باشید تا دنیای تان پاک بماند، در شهرها عالم دل‌سوز کم نداریم؛ شما می‌دانید همین جلسه را برای این نه شب چه زحمتی برایش کشیده شده؟ چه عاطفه و محبتی دنیالش بوده؟ با این که من خودم را اصلاً لایق نمی‌دانم به این حرف‌ها و به این مسائل، ولی روی دل‌سوزی به حال شما مرد و زن شیراز، حضرت آیت الله دستغیب و آیت الله ایمانی به من نامه نوشتند، آن نامه را امضا کردند، خیلی هم من شرمنده شدم، ولی برای برپا کردن مجلس دل‌سوزی برای شما مردم شده، برای شما مردم خرج شده؛ سالن برای تان ساختند، فرش کردند، چراغ روشن کردند، مجانی می‌آید برای کسب بهشت و برمی‌گردید ولی هزینه بهشت رفتن تان را دیگران دارند می‌دهند، این قابل قدردانی است.

ادامه داستان کارمند حلال خور

به بانکی گفت من برای این که کارمند دولت بشوم، رفتم از آیت الله العظمی بروجردی اجازه گرفتم؛ ایشان به من فرمودند به دو شرط اجازه می‌دهم؛ یکی کار مردم را راحت راه بیندازی، با

۱. سیدحسین طباطبائی بروجردی ۱۲۵۴-۱۳۴۰ش از مراجع تقلید شیعه که هفده سال زعیم حوزه علمیه قم و پانزده سال مرجع عام شیعیان جهان بود. آیت الله بروجردی از شاگردان آخوند خراسانی بود که بعد از بازگشت از نجف در بروجرد ساکن شد. چند سال پس از درگذشت عبدالکریم حائری یزدی به دعوت مراجع سه گانه (حجت، خوانساری، صدر) به قم آمد و ریاست حوزه علمیه قم را بر عهده گرفت. پس از درگذشت سید ابوالحسن اصفهانی، بروجردی مهم‌ترین مرجع شیعیان بود و در دهه ۱۳۳۰ش مرجع عام شیعیان محسوب می‌شد.

عقل و صراط مستقیم

مردم بازی نکنی، کاری که امروز می‌توانی بکنی نگویی برو دو روز دیگر بیا، همان روز انجام بد، آسان هم انجام بد، این یک شرط؛ شرط دوم؛ قانون دولت در کار کردن چند ساعت است؟ گفتم حضرت آیت الله! هشت ساعت؛ فرمود این پولی که به تو می‌دهند برای بیت‌المال است، تمام ملت ایران در این پول شریکند، پول نفت است، شما برای این ملت هشت ساعت کار کن؛ این که من گاهی می‌آیم حقوق نهضت‌تمام را هشتصد و نود تومان می‌نویسم، چون گاهی در ترافیک گیر می‌کنم، گاهی یک خرد خوابم می‌برد یک ربع دیرتر به اداره می‌رسم، ده دقیقه دیرتر می‌رسم، این دیر رسیدن‌ها را جمع می‌کنم و از حقوقم کم می‌کنم که مال حرام نیاید در خانه‌ام؛ این صراط مستقیم است، حلال خوری صراط مستقیم است.

بزرگداشت یاد شهید باهنر و رجایی

خدا رحمت کند شهید باهنر^۱ و شهید رجایی^۲؛ من خیلی سال با این دو تا مربوط بودم؛ مرحوم رجایی و مرحوم باهنر از مؤسسان مدرسه رفاه بودند، بچه‌های من هم آن‌جا درس می‌خواندند، من در انجمن اولیا و مربیان عضو بودم و ماهی یک بار که این جلسه تشکیل می‌شد، گاهی هم نوبت سخنرانی با من بود. مرحوم رجایی خانه‌شان رویه‌روی خانه‌ما بود، خیلی پاک زندگی می‌کرد! مرحوم شهید باهنر از سال پنجاه ما با هم آشنا بودیم، خیلی پاک زندگی می‌کرد! این دو تا یقیناً در صراط مستقیم الهی بودند که امشب هم این جلسه را وصل به یاد این دو بزرگوار کردم. یک دعا کنم در حال خواندنم در باطنم به شما، به زن و بچه‌های تان، به نسل تان، به

۱. محمدجواد باهنر (۱۳۱۲-۱۳۶۰ش) سومین نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران و از شاگردان آیت‌الله بروجردی، امام خمینی و علامه طباطبائی بود. باهنر در مبارزات علیه رژیم پهلوی فعالیت داشت. او عضو شورای انقلاب و نخست وزیر محمدعلی رجایی بود. محمدجواد باهنر در شهریور سال ۱۳۶۰ در حالی که در جلسه شورای امنیت کشور شرکت کرده بود، در اثر انفجار بم، همراه با محمدعلی رجایی، رئیس جمهور وقت جمهوری اسلامی ایران به شهادت رسید.

۲. محمدعلی رجایی (۱۳۱۲-۱۳۶۰ش) سیاست‌مدار شیعه و دومین رئیس‌جمهور ایران بود. او در دولت مهدی بازرگان وزیر آموزش و پرورش، نخست‌وزیر دولت سید ابوالحسن بنی‌صدر و نماینده تهران در اولین دوره مجلس شورای اسلامی نیز بود. پس از عزل بنی‌صدر از مقام ریاست‌جمهوری، رجایی با به دست آوردن ۸۸ درصد آرای مردم رئیس‌جمهور شد.

جلسه هشتم / عبور از پل صراط

خودم، به زن و بچه‌هایم، به نسلم ولی شما هم خودتان در باطن تان وقتو که ذکر مصیبت می‌شنوید، واقعاً دعا کنید، این جور دعاها را در حق دیگران خدا مستجاب می‌کند.

اشعار عرفانی

الهی سینه‌ای ده آتش افروز	در آن سینه دلی وان همه سوز
هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست	دل افسرده غیر از آب و گل نیست
کرامت کن درونی درد پرور	دلی در وی درون درد و برون درد
دلم پر شعله گردان سینه پردو	زبانم را بگفتتم آتش آلود
ندارد راه فکر مردم روشنایی	زنورت پرتوبی دارم گدایی
مولانا! همه کارها دست توست	
بده گرمی دل افسردهام را	بر افروزان چراغ مردهام
در این راه امید پیچ در پیچ	مرا لطف می‌باید دگر هیچ

روضهٔ غربت حضرت زینب

دستور داد تمام زن و بچه را از کنار خیمه‌های نیمسوتنه بیاورند کنار بدن‌های قطعه سوارشان کنند، همه زن و بچه آمدند، آورده شدند؛ زینب کبری علیه السلام دید، افراد لشکر می‌خواهند زن و بچه را به سرعت سوار کنند، صدا زد عمر سعد[!] به افرادت بگو برگردند، اجازه نمی‌دهم دست یک نامحرمی به ناموس پیغمبر صلوات الله علیہ و آله و سلم برسد، من خودم همه را سوار می‌کنم؛ مأمورها

۱. عمر بن سعد بن ابی وقار معرفه به عمر سعد و ابن سعد (کشته شده در ۶۵ یا ۶۶ یا ۶۷ عق)، فرمانده سپاه عبیدالله بن زیاد در واقعه کربلا بوده است. گفته‌اند قرار بود راهی ری شود و حکومت آن‌جا را در دست گیرد ولی ابن زیاد، اعطای حکومت ری به او را مشروط به رویارویی با امام حسین علیه السلام کرد. عمر بن سعد با لشکر چهار هزار نفری به کربلا رفت. او نخستین تیر جنگ را به سوی حسین علیه السلام و یارانش رها کرد و پس از شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش دستور داد بر بدن آنان اسب بتازند. ابن سعد به حکومت ری نرسید و در سال ۶۶ ق به دست مختار ثقیی کشته شد. او از شخصیت‌های منفور نزد شیعیان بوده و در زیارت عاشورا لعن شده است.



عقل و صراط مستقیم

برگشته، خواهش ام کلثوم^۱ را صدای زده، فرمود شترها را بخوابانید! من و تو کمک کنیم، زیربغل
این زن و بچه داغ دیده را بگیریم؛ خواهرم! هر خانمی را سوار می کنی، یک بچه کوچک هم
بگذار در دامنش. دو تا خواهر همه را غربیانه سوار کردند، حالا نوبت خودشون دو تا رسید،
برای سوار کردن بر شتر خانمها و دخترها کمک می خواهند، مثل مردها نیستند، زینب
کبری^۲ فرمود خواهر! بیا زیر بغل تو را هم بگیرم، سوار شو! ام کلثوم هم سوار شد، حالا
خودش مانده، دشمن دارد نگاه می کند، چه طوری می خواهد سوار شود؟ زن و بچه با گریه دارند
نگاه می کنند، عمه می خواهد چه کار کند؟ یک نگاهی به بیابان کرد، من همانی هستم که
وقتی از مدینه می خواستم بیایم، اکبر برایم رکاب گرفت، قاسم برایم رکاب گرفت،
ابی عبدالله^۳ و قمر بنی هاشم^۴ زیر بعلم را گرفتند، سوارم کردند، حالا تنها میان این
بیابان؛ کجایی ای هودارن بینید محمل زینب، که بر باد فنا رفته مکان و منزل زینب؛ به
جای این که سوار شود، دیدند دوید میان گودال، گلوی بریده را بغل گرفت؛ حسین من! به
خودت قسم دلم نمی خواهد بروم، دارند ما را می برنند؛ حسین من! اگر آزاد بودم، کنار بدن
این قدر می ماندم و گریه می کردم تا بمیرم؛ حسین من! می خواهم با تو خدا حافظی کنم،
می خواهم صورت را ببوسم، سرت را بالای نیزه زندن، می خواهم بدن را دو طرف بدن گذاشت،
ندارد، من این دل غم دیده ام را چه طور آرام کنم؟ دیدند دو تا دستش را دو طرف بدن گذاشت،
خم شد، لبها را روی گلوی بریده گذاشت؛ بوسیدم آن جایی که پیغمبر^۵ نبوسید، زهرا^۶
نبوسید، حیدر^۷ نبوسید، حتی نسیم صحرا نبوسید.

دعا

الهی آپجه به خوبان عالم عنایت کردی به ما، زن و بچه ها و نسل ما عنایت بفرما! به حقیقت
ابی عبدالله ما را سالک صراط مستقیم قرار بده!

۱. ام کلثوم کبری دختر امام علی^۸ چهارمین فرزند امام علی^۹ و فاطمه زهرا^{۱۰} پس از امام حسن^{۱۱}، امام
حسین^{۱۲} و زینب کبری^{۱۳} است. منابع تاریخی از ازدواج او با عمر بن خطاب خلیفه دوم سخن گفته اند.
برخی وی را از باتوان حاضر در واقعه کربلا می شمرند که سخنان و خطبه های او در برخی منابع آمده است.

